مجله هفتگی ـ شنبه ٦دلو١٣٥٢ ـ شماره ـ ٤٥

برشناز نده‌مردی دردل خاك

رسا تیزم یوه تیراسیتونکی...

رینتارخ هنر پیشه اپرا

رئیس دولت خطاب به آمران اطلاعات وکلتور گفتند که

رفع مشکلات ایجاب

سعی وتلاش دامنه‌دار را مینماید

رئیس دولت بناغلی محمدداود روز ۲۹جدی حین خطاب به‌آمران اطلاعات وکلتور ولایات کشور گفتند:

مشکلات ملت‌های عقب مانده ومنجمله افغانستان خیلی بزرگ، دامنه دار ودوام داراست که‌حداقل یکی دونسل اگر آنرا رفع کند بازهم خوشبختی مملکت ما خو ا هد بود .

بناغلی رئیس دولت وصدر اعظم آمران اطلا عات و کلتور رادر ختم سیمینار سه‌روزه شان صبح ۲۹ جدی در قصر ریاست جمهوری درحالیکه وزیر اطلا عات و کلتور پوهاند دکتور نوین حاضر بود پذیرفتند.

رهبر ملی ماافزودند ماوشما او لاد این خاکیم واز حال کشور خود کافی خبر داریم ، چه‌درد های کشور نزد کسانیکه عشق بوطن خود دارند دور نمی ماند،کسیکه ادعاکند این دردهای افغانستان رابه چند کلمه وحرف از شکلی به‌شکلی تغییر داده میتواند فکر میکنم که نه‌خودش بایست‌باین سخن باور داشته باشد ونه دیگران را فریب دهد.

بناغلی محمد داود اضافه کردند زما نیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم ازیك موضوع کوچك وساده صحبت نمی کنیم که‌در ظرف یك یاچند روز بتوانیم همه آنها را حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه داررامینماید ، این زحمت کشی در یك مدت کوتاه مثمر ثمری نخوا هدشد مگر ازاینکه ازیکطرف به‌وظایف سنگین ومهم ملی که‌فرد فرد ما بعهده داریم منهمك باشیم واز جانب دیگر نسل‌آینده کشور راتحت‌همین روحیه فداکاری تربیه نماییم.

بناغلی محمد داود اضافه نمودند اگر ازمن بپرسید برای علاج پسمانی وانکشاف وطن خود چه‌کنیم بهترین سفارش من این خواهد بودکه وطن دوست ووطن پرست وا قعی باشیم واین پدیده را در رگ و خون و استخوان خود جا دهیم.

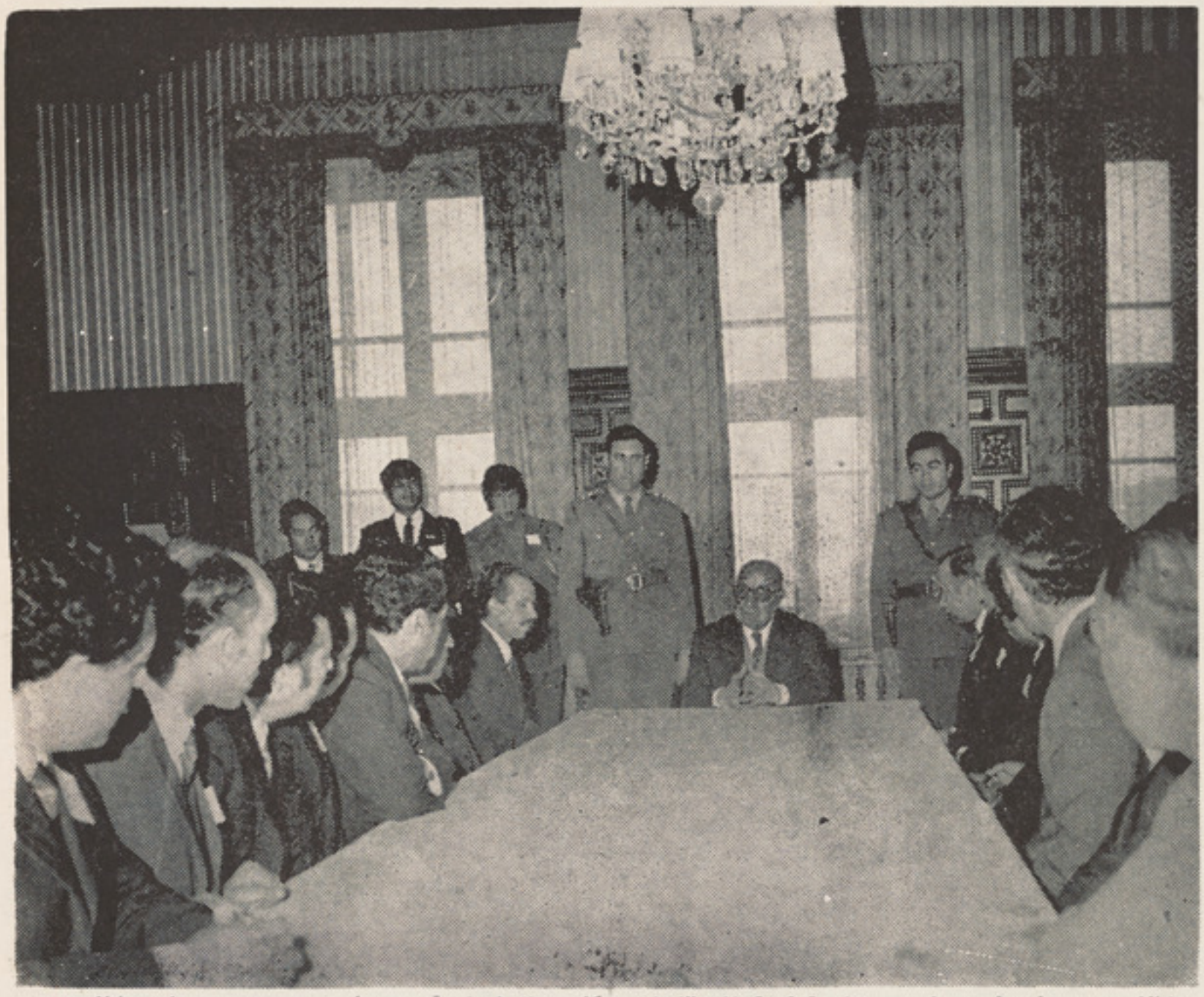

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌وصدراعظم‌موقعیکه آمران اطلاعات و کلتور ولایات‌را درقصر ریاست جمهوری به حضور شان پذیرفتند . درعکس پو هاند دکتور نوین نیز دیده میشود .

بناغلی رئیس دولت وصدر اعظم خطا ب به‌آمران اطلا عات وکلتور ولایات به‌گفتا ر شان ادامه داده گفتند: داشتن احساس‌ملی برای نیل به‌اهداف مستلزم اراده برای رسیدن به‌مقصد ودرعین زمان‌قبول خطر ات آنست اگر خواسته باشیم برای‌نیل‌بیك‌هدف تنها به جنبه قطعی آن اتکا بکنیم اراده مادرین امر مستحکم نخواهد بود باید درین راه همه موانع ودشوار یها را در نظر داشته باشیم وتنها اختیاری که‌مادر انتخاب چنین راهی داریم این خواهد بود که معقول ترین آنرا انتخاب کنیم.

بناغلی رئیس دولت فرمو دند عنا صر متشکله سعادت یك جامعه افراد سالم‌بادرد، دانشمند ووطن پرست آن اند چه‌بدون آ ن یك ملت سربلند ومتکی بخود وپر افتخار رانمیتوان سراغ کرد.

سیمینار اطلا عات وکلتور ولایات‌پریرو ز خاتمه یافت.

درین سیمینار اهداف پالیسی نشرا تی کشور مطرح گردید.

رئیس دولت وصدراعظم روز ملی هند را به رئیس

جمهور وصدراعظم آنکشور تبریك گفتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه‌خبر داد که از طرف بنا غلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم تلگرام تبریکیه به‌مناسبت روز ملی هند عنوانی بناغلی وی‌وی گیری رئیس جمهور آنکشور بدهلی مخابره‌گردیده است.

همچنان بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم طی تلگرامی عنوانی میرمن اندرا گاندی صدراعظم هندروز ملی آنکشور را تبریك گفته‌اند.

همچنان مد یریت اطلاعات وزارت امور خارجه دیروز اطلاع داد که از جانب بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم به‌مناسبت روز ملی استرالیا تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی پاول هیلك گور نر جنرال آنکشور به کانبرا مخابره شده است.

قانون ژاندارم و پولیس نافذ گردید

قانون پولیس وژاندارم بعداز تصویب مجلس عالی وزرا ومنظوری رئیس دولت درشماره ۳۰ تاریخی ۲۹ جدی جریدهٔ رسمی نشر ونافذ گردید.

این قانون که‌بداخل هفت فصل وسی‌وچار ماده تدوین شده است امور مربوط به تشکیلات ، وظایف وصلا حیت های پو لیس وژاندارم یعنی پولیس سر حدی را تنظیم مینماید .

اهداف این قانون را اتخاذ تدابیر مو ثر قانونی برای تامین امن ونظم وآسایش عامه، جلوگیر ی از ارتکاب جرایم ،کشف وتحقیق جرایم تشکیل میدهد.

همچنان اتخاذ تدابیر مو ثر قانو نی برای صیانت حقوق وآزادی های مردم و حمایت لازم از منافع عامه، تعمیل اوا مر وفیصله های قطعی محاکم و تعمیل احکام قوانین ومقررات دولت شامل اهداف این قانون میباشد .

باانفاذ این قانون احکام مندرج قانون پولیس منتشره جریده رسمی مور خ۱۵حوت ۱۳۵۱ ملغی وخلا ها وزواقص علمی‌وعملی‌ای که‌در ساحه اجرای وظایف پولیس و ژاندارم وصیانت سالم حقوق و آزادی های قانونی افراد وحمایت منافع‌عامه وجود داشت تکمیل گردیده است.

این قانون حدود صریح وروشن راجهت استفاده ازوظایف و صلاحیت های مفو ضه برای پولیس تنظیم نموده است ومواردی راکه اقدام پولیس ازنگاه مشرو عیت با ید ارزیابی وسنجش گردد مشخص‌کرده است.

اولین قانون گمرکات نافذشد

قانون گمرکات بعد از تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دولت درشماره ۳۱ تاریخی سی جدی جر یده رسمی‌نشر ونافذ گردیده است.

این قانون که بداخل پنج فصل وچهل‌و هفت ماده تدوین شده اولین قانون‌در نوع خود میباشد.

در این قانون با درنظر گرفتن ایجابات واقتضا آت‌اقتصادی واجتماعی مملکت‌درپوتو نظام نوین جمهوری که ضامن سعادت ورفاه عامه وپیشرفت وار تقای اوضاع اقتصادی واجتماعی افغانستان میباشد اساسات حمایه صنایع ملی مکلفیت طبقه‌تجار در مقابل‌تادیه محصول ، وظایف ووجایب مامورین دولت درمقابل اخذ محصول گمرکی کاملا تو ضیح وروشن گردیده است.

بعلاوه درقانون گمرکات مقررات‌بین‌المللی که درسایر ممالك جهان حکمفرما ست‌درنظر گرفته شده است.

به‌اساس ابلاغیه‌یی

تمام‌معادن کشور ملی اعلام گردیده‌است

طبق اطلاع نماینده باختر از یك منبع وزارت معادن و صنایع به‌اطلاع عموم‌رسانیده میشود که‌تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی‌بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن وصنایع حق‌استخراج ،استفاده و خرید وفروش آنرا ندارد.

بمناسبت روز ملی هند

بناغلی وی وی گیری رئیس جمهورهند

۳۰ قلم دولت توسط هیأت کشف جرایم خارنوالی بدست آمد

۳۰ قلم اموال مختلف دولت را که‌ازمدتی‌به اینطرف یکعده تحویلدا ران وزارت معادن وصنایع برای استفاده شخصی خودحیف ومیل‌مینمودند توسط هیات کشف جرایم خارنوالی ولایت کابل از اتاق آنها بدست آمد .

یك منبع کشف جرایم خارنوالی گفت‌نظربه اطلاعیکه به مقام وزارت معادن و صنایع داده شده بود یکعده تحویلدا ران آن وزارت‌مقدار زیاد مال دولت را از تحویلخانه‌ها کشیده وازآن استفاده سوء مینمودند.

خارنوالی نظربه هدایت مقام وزارت معادن‌و صنایع هیاتی را برای کشف حقایق موظف نمود تااتاق‌های شخصی هریك ازتحویلداران‌راتلاشی نمایند .

منبع افزود هیات موظف خارنوالی منحیث‌وظیفه دیشب اتاق های تحویلدا ران‌راتلاشی نموده و تعداد زیاد مال دولت را از آنجا‌بدست آور دند .

منبع علاوه کرد اموال که شامل حلقه‌های‌سیم ، دیگ های بخار ، چپرکت ، چپرکت سفری ، کمپل ، چراغهای دستی ، کمپاس‌جیالوجی ، قلم های نقشه کشی ، سامان رسامی ، دور بین ، اشتوب ، تفنگچه روشنی‌انداز ، بامرمی های آن ، جنرا تور دیزلی، کاغذ ، کاغذ سفید ، کاغذ نقشه کشی ،گلیم‌کاوه برقی ، گیرای نجاری ، چپرکت تکلی دوشك های اسفنجی و غیره لوازم فنی‌وزارت‌میباشد جمعا از اتاق های رهایش پنج نفر تحویلدار بر حال وزارت‌معادن و صنایع‌بدست‌آمده است. تحویلداران تحت تحقیق گرفته شده اند.

از شروع کمپاین تاآخرماه‌جدی :

۱۰۸۷۰ – تن پخته توسطه موسسه پنبه وروغن نباتی هیلمند خریداری گردیده است

ده هزار وهشتصد وهفتاد تن پخته دا نه دار ازشروع کمپاین تااخیر جدی تو سط موسسه پنبه وروغن نباتی هلمند ازدهقانان ولایات هلمند، کندهار وفراه به‌قیمت بیش از یکصدوسی ملیون افغانی خریدا ری گردیده است.

بناغلی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند ضمن ارائه این خبر علاوه کرد در خریداری پنبه چار ماه اخیر امسال نسبت به‌همین مدت سال گذ شته بیش از سه صد فیصد افزود ی بعمل آمده که‌این خود چانس مصروف نگاهدا شتن فابریکه را بیشتر ساخته است .

وی متذ کرشد خریداری پخته در حوزه های ولایات متذکره هنوز ادا مه‌دارد.

بیش از دو ملیون وهشصدو پنجاه‌ودو هزار افغانی قرضه کود کیمیاوی تحصیل گردیده‌است

بیش از دو ملیون‌و هشتصدو پنجاه‌ودو هزار افغانی مدیریت تر ویج و انکشاف زراعت ولایت تخار عوض قیمت کود وگندم از زارعین تحصیل گردیده است .

یك منبع آن مدیریت گفت مجموع طلب‌از مدرك قرضه کود و گندم اصلاح شده درسال گذشته به چهار ملیون و دوازده هزارو شش صدو پنجاه و پنج افغانی بالغ‌گردیده بود.

منبع اضافه کرد تحصیل قیمت گندم وکود جریان دارد .

ژوندون

شنبه ٦ دلو ١٣٥٢ برابر با ٣ محرم الحرام مطابق ٢٦ جنوری ١٩٧٤

مبارزه با مشکلات

بنا غلی محمدداؤد رئیس دولت وصدر اعظم خطاب به آمران اطلا عات وکلتور ولایات گفتند : «زمانیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم از یـک موضوع کوچك وساده صحبت نمی کنیم ،که در ظرف یك یا چنـد روز بتوانیم همه آنرا حل کنیم ،بلکه رفع این مشکلا ت ایجاب سعی وتلا ش دامنه دار را مینماید .»

حقیقتا مشکلا تیکه در مر حلـه فعلی بان مواجه هستیم مسالهٔ ساده وآسانی نیست که بتوان در ظر ف مدت کوتاهی آنرا بر طرف ساخت وبر تمام پسما نی های اقتصا دی ومشکلات اجتما عی چندین سالـه فایق آمد . رسیدن بیك هدف عالی حوصله فراخ ،مبارزه وتلاش فراوان میخواهد . آ نهم بشر طیکه تشخیص درست ازوضع اجتماعی در زمانهای مختلف ومکا نهای خاص محیطـی داشته باشیم وبا تـما مواقعیـت های جامعه خویش بر خورد منطقی وعلمی که ناشی برد اشت عمیـق وعینی باشد بکنیم .زیرا درك صحیح وشنا خت علمی است که بر مبنای آن میتوان در جهت ترقی وتکامل گام نهاد .

اکنون که جمهوری جـوان و پیر وزمند ما راه نا هموار آنهمـه پسما نی هاو نا بسما مانی هارابرای رسیدن به هدف ،هدفیکه جز سعادت ترقی ورفاه مردم نیست با متانـت هموار میسازد ، در قلم اول وظیفـه تمام مردم وطنپر ست وتر قیخوا ه افغا نستان است که تناسب منطقی حرکت آگاه ور شد طبیعی جریـان تاریخ رادر نظر داشته باشند .

بقیه در صفحه ٦٢

تاسیس جمهوریت در هند

امروز مـردم هندوستان بیست وپنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را درآنکشور تجلیل میکنند .

مردم هند پس ازیك مبارزه پیگیر و دامنه دار علیـه استعمار گـران توانستند در سال ١٩٤٧ به آزادی خویش نایل آیند. ازآن تاریخ به بعد کوشش های بسیار برای استقرار سیستم جمهوری در آنکشور بعمل آمد تاآنکه بتاریخ ٢٦ جنوری سال ١٩٥٠ جمـهوریت در هنـد اعـلام گردید .

مـردم هندوستان پس از آنکـه آزادی واستقلال خودرا از چنـگ استعمارگران بیرون آوردند،مساعی وتلاش دامنه دار برای آبادی وعمران کشور خویش بخرج دادند تاپسمانی های دوران استعمار وجنگ راجبران کرده باشند .

سرزمین پهن آور هندوستان که غنی ترین نیروی این کشور رانفوس عظیم آن تشکیل میـدهد ، امـروز در ساحـات مختلف اقتصادی بـه پیشرفت های نایل آمده است.

افغانستان وهند در طول تاریخ باهم روابط نیکو وحسنه فر هنگی وتجارتی داشته که این روابط بـه مرور زمان استحکام بیشتری یافته است در ساحه سیاسـت بین المـلی افغانستان وهند از جمله کشور های غیر منسلك بوده وپـیرو سیاسـت بیطرفی مثبت میبا شند .

امروز که مردم کشور دوست ماهندوستان بیست وپنجمین سالگره تاسیس جمهوریت راجشن میگیرند،اینروز را به تمام ملت هند تبریـك گفته وپیشرفت های مزیداین کشوررا آرزو داریم .

صرف تحولات انقلابی واقعـی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خـویشرا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدر راعظم افغانستان

در دفتر مدیر

بعضی اشخاص عا شق کار خود هستندواصلا قضاوت و نظر دیگران برایشان اعتبار وار زشی ندارد واگر هم کار اینـها مـوردارزیابی قرار گیرد ونقایصی ازآن برملاگردد بخود نمیگیرند ، ولو این قضاوت کاملادرست وبیطرفانه صورت گرفته باشد .

ازدوحال خالی نیست: یا اینکه ایـن گروه فقط بخود میاندیشند که نظردیگران برایشان اهمیت ندارد ویا اینکه بادید و ذهنیت کـه دارند کار شان شهکاریست دردنیای کوچك خیال و تصور خودشان .

واما آدمهایی راهم می شناسیم که پس ازانجام کاری ویا پیاده کردن مفکوره ونوشته یی روی کاغذهم قضاوت دیگران برایشان قابل پذیرش است وهم خود بادید انتقادی بـر کار خویش انگشت می گذارند ، و در صدداصلاح ورفع نقایص آن می بر آیند . اینها آدمهای موفقی هم هستند .

سخن کوتاه ، یکتعداد زیاد از علاقمندان به مجله ژوندون گذشته از آنکه مضامین ونوشته شانرا بوسیله پست برای ماارسال میدارنـد، بعضی از آنها بـه دفتر مـجله تشریف می آورند و مطالبی برای نشر برای ما میسپرند که البته اینها غیر از همکاران دایمی ومتعهد ما هستند .

در هفته گذشته یك چهره بظاهر آشناکه باری ، چند ماه پیش هم به دفتر آمده ومطالبی جهت نشر برای ما سپرده بود ، وارد دفترمیشود و طوری قیافه میگیرد که گویااصلا به اینجا نیامده . تجاهل میکند و مـی پرسد اینجا انیس است ؟

ـ خیر ژوندون است ، اداره روزنـامه انیس در طبقه دوم همین عمارت است .

ـ من از طبقه دوم می آیم ، گفتند دفتـر روز نامه پائین است .

ـ اشتباه کردند .

اوکه آدم میانه سالی است بدون تعارف بالای چوکی می نشیند ، دوسیه یی را ورق می زند ویك بسته کلان کاغذ هارا از میان آن برداشته وبالا فاصله میگوید :

من مقالاتی در باره ... نوشته ام ،وازپنج شش موضوع مختلف نام می برد که برای من آشنا است میگوید : اینـهارا شما نشـرمی کنید ؟

به کاغذها و نوشته هایش نگاه میکنم همان مطالب مسترد شده است . بدون اندك تغییر.

ـ خوب ، انیس در مورد نوشته های شماچه نظر دارد ؟

ـ رفته بودم ، گفتند معاونصاحب مصروف است ، آمدم اینجا .

او فراموش کرده بـود چند دقیقه قـبل آدرس را برایش غلط داده بودند .

چه عرض کنم. گفتگو شروع میشوداصلااین آدم عاشق نوشته هایش است گپ های من ودیگران فایده یی نداشت، میگفت حیف است که آثار مرا نشر نمی کنید اینها شهکار های من استند .

ساعتها گذشت ودر اخیر که میخواست بجان روز نامه دیگری برود : عوض با مان خدایی هزار بد وبیراه گفت و رفت .

ع، عبا

ازبرجستگی‌های حیاتی اسلام

آئین اسلام سراسر مشتمل بر ارشا دات ورهنمایی های بشر خواهانه ودستو را ت انسانی وجهانی ای است که بخاطر فرا هم آوری کلیه اسباب وعوامل سعادت ما دی و معنوی دنیای بشریت ، بدست شایسته ترین وبا اراده ترین فرد جهان آد میت یعنی حضرت محمد (ص) وارد این جهان گردیده است .

این دستور ات واین درسهای عملی اخلاق وتربیت ، همه متونی از پروگرام‌عظیم دین اسلام رامیسا زد ،که کار نامه های عا لی اسلامی وتلا شهای اصلا حی‌آن ، روی همین پایه ها استوار وقایم میباشد واینك طی‌این مقال مثالی چند ازین ارشا دات را گذارش داده اند کی پیرامون آنها حی فی نیز داریم .

واین ارشادا ت اینها اند:

۱ـ «از امور حرام وناجایز ، پرهیزکنید،تا عبادتمند ترین مردم باشید »

۲ـ«به‌آنچه ازبر داشتهای زندگی‌وازا نعام خداوندی نصیب شده، قانع وراضی شوتا غنی ترین انسانها باشید .»

۳ـ «باهمسایه ات نیکی ومساعدت نما، تا فردی باشید باایمان »

٤ـ «آنچه رابخودت دوست داری بر ا ی (مردم) نیز دوست داشته با ش ،تامسلمان باشی .»

اکنون این‌دستور ات چهار گانه رایك یك مورد بررسی قرار میدهیم :

الف: نخست حرف ماپیرامون فر مو دهٔ شماره اول است ، حضرت پیامبر اسلام ، **ازآنجاییکه دین اسلام را شامل اوامرونواهی** میداند وپرهیز گار حقیقی کسی را می‌شناسد که به‌آنچه امرشده عمل کند واز آنچه نهی گردیده دوری بر گزیند ، ازینرو عبا دت صحیح وحقیقی راتنها در اجرای اوا مر نمیداند ، بلکه اجتناب از اجرای اعما لیکه ترك آن امی‌گردیده نیز ،ازجمله ضرو ریات ولوازم عبادت بحساب می‌آورد.

دین حقیقی وکامل الاطراف ، آن نیست که انسان نماز بخواند وروزه بگیرد وسپس باندیشهٔ اینکه دیگر هیچ عملی بوی ضرر نخواهد کرد، آنچه پیش آید وبه‌آنچه دست یابد، انجام دهد ، روی همین طرز دیدعالی وبمنظور ردکردن این نحوهٔ پندار ، حضر ت پیامبر اسلام درجای دیگری اینگو نه ارشاد میفرماید : «چه‌بسا که‌روزه دار، جز گرسنگی ثمری از روزه اش نگیرد و چه بسا نماز گزار که ازنمازش به‌غیر ازز حمت وتکلیف ،نتیجه ای نبردارد .»

درصورتیکه انسان اوامر ونوا هی اسلام رابصورت صحیح کار می بندد ، بدون شبهه اودیگر متخلق باخلاق اسلامی گردیده عملی برخلاف تقاضای شرافتمندانه بشری و بی خلاف ایجابات کرامت انسانی وبالا خر ه بر خلاف مصالح فرد واجتماع اسلا می ، ازپیش نخوا هدبرد.

بـ امادر مورد مو ضوع شماره دو م ، باید متذکر شد که این بینش اسلامی باساس این فلسفه قبول شدهٔ بشری است که‌دارایی وثروت هیچگاه عامل سعادت حقیقی نبو ده وحتی همین ثرو تهای هنگفت ، در بساموارد جز اسباب شقاوت ، غارتگری ،خو تاشا می غصب وتجاوز ، چه درساحهٔ زندگی فردی‌وچه درساحـهٔ زندگی اجتما عی ، چیز ی دیگر نبوده است.

دین اسلام‌بخاطر اینکه همواره انسان ها رابرای کسب وپیشه وداشتن نیرو ی فعال کار وزحمت کشی وبرای دریافت مدا ر ك مشروع درآمد زندگی ، امر وتاکید میفرماید، ازهمان آغاز میدانسته که‌اگر انسان‌درنتیجه سعی وتلاش خود نتواند اسباب معیشت‌خود را به‌آن درجه که‌میخواهد فراهم سازدوبازهم آرزوهایش جوانه بزند وبدا شته اش‌قنا عت نکند، تردیدی نخواهد بود که آرامش‌رو حی وسلامت خاطر ، دیگر از وی رخت خواهد بست.

اگر این شخص به‌آنچه دارد قناعت نماید واز عدم موفقیت بیشترش تشو یش ونگرانی در خود راه ندهد وباآنکه پیوسته تـلا ش مینماید ازوضع موجود زندگی رضایت‌بدهد، دیگر باآرامش خاطر بسر برده رو حش آرام وشاد خواهد بود.

جـ دربارهٔ (مساعدت ونیکی باهمسا یه) که‌موضوع شماره سوم این بحث را تشکیل میدهد باید گفت که احسان در مورد همسایه وسهیم شدن در آلام ومصایب وی، از صفات ایماندار ان واقعی وپیروان حقیقی د ین اسلام بحساب می‌آید، چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام میفرماید :

«درمورد همسایه آنقدر بمن توصیه‌وگوشزد میشود که‌حتی خوف دارم همسایه از همسایه میراث ببرد .»

اسلام موضوع کمك به همسایه را بحدی جد ی میگیرد که‌ساحهٔ آن راتنها به‌همسا یهٔ مسلمان محدود نمی سازد و بلکه ایـن مساعدت ونوع خواهی رادربارهٔ آ نعـده همسایگان که‌پیر ودین اسلام هم نباشند نیز توصیه میفرماید.

دـ واما درموضوع شماره چـارم کـه عبارتست از (دوست داشتن انسان بـرای (مردم) آنچه رابرای خودش دوست دارد) متذکر بایدشد که این امر زادهٔ تعالیـم بارز واز آداب پسندیده اجتماعی است که فلسفهٔ عالی واجتماعی اسلام بمنظور ایجا د سعادت مادی ومعنوی انسانها، ضرو ر ت وجود آن رادر میان اجتماعات بشری ، اعلام میدارد ، زیرا اسلام آئین نیکو یی وعدالت آیین دوستی وبرادری ، آئین انسا نیت و مروت است، خوشبختی ورفاه رابرای همگان میخواهد وتمام افراد انسان را اجزای یـك فامیل واحد بشر ی میشمارد وپروگرام‌های اجتماعی اسلام، همواره این چیز را درمیان انسان هاتاکید مینماید .

اسلام دوست داشتن سعادت و نیکـویی رابر ای همگان ،نشانهٔ ایمان ودلیل تد ین کامل وانمود میکند، چنانچه پیامبر جهـان انسانیت پیوسته بعنوان تاکید وبـعنوا ن تفهیم فلسفهٔ بشری اسلام میفرمود:

«هیـچ یك ازشماد ر شمار ایما نداران کامل آمده نمیتواند تاآنکه برای برادر ش دوست بدارد آنچه رابرای خـو دش دوست میدارد .»

بقیه درصفحه ٥٦

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

دورهٔ اول

جنگ ها ی‌اودر عهدرسول‌خدا(ص)

جنگ موته

غزوهٔ موته نخستین جنگی بود که خالد (رض) بعداز اسلام‌آوردنش به‌آن اشتر اك ورزید ، سبب این جنگ چنین بود کـه حضرت رسول اکرم (ص) یکنفر نمایندهٔ‌خود راجهت دعوت اسلام نزد هر قل فرمان روای روم فرستاد زمانیکه فرستادهٔ رسول خـدا بدانجا رسید یکی از عمال هر قل ناجوا ن مردانه آنرا بقتل رسانید واین امر بحضرت رسول خدا علیه السلام بسیار سخت تما م شد سه هزار جنگجو ی مسلـمان را کـه درآنجمله خالد (رض) نیز شامل‌بود تدا ر ك دیده صرف بخاطر تادیب روم جهـت قتـل فرستادهٔ خود آمر بجمله نمودند .

حضرت رسول علیه السلام زیدبن حارثه رادرین جنگ بحیث علمبردار موظف سا خته گفتند : درصورت شهادت آ ن جعفر بـن ابی طالب این کار رابعهده گیرد و اگر او جام شهادت نوشد عبدالله ابن ابی روا حه فرمانده سپاه باشد همان بود که قشون‌اسلام به‌سر کردگی زیدبن حار ثه از مد ینـه برآمد ند ودر موته که‌یکی از قر یه های‌شام می باشد فرود آمدند.

زمانیکه رومی ها از اراده مسلـما نان ووصول سپاه اسلام در آنجا اطلاع حا صل کردند جهت مقابله دو صد هزار عسکـر جنگجو راتهیه دیده هردو سپاه بهم‌درآویخته زیدبن حارثه که‌وظیفه دار حمل رایت اسلام بود ودر قفایش قشون مسلما نان موقعیت داشت آنقدر دفاع و کشتار نمود تا اینکـه بقتل رسید.

سپس جعفر بن ابی طالب علم اسلا م رابدست گرفته بحیث قوماندان سپاه اسلامی موظف شد وتاآن حدی شمشیر آرایی کرد که دشمن از هرطرف آنرا محاصره نمود ،سپس چاره رابخود حصر دیده ازاسپش فرود آمد وبرای اینکه دشمنان آنرا به غنیمت نگیر ند پای اورااقطع کرد وخود را دروسط لشکـر دشمن اندا خت وباشمشیر ش به‌سر ها ی دشمنان میکو بید تاآن حدیکه دست راستش قطع شد، بعدا بیرق رابدست چپ گرفت و تاوقتی تابت نگهداشت که‌دست چپ آن نیز قطع گردید سپس علم اسلام رابه بازوهای قطع شده اش گرفت ودر میدان جنگ آنرا تابت نگهداشت تااینکه بشهادت‌رسید.

بعدا بیرق مسلمانان بدست عبد اللـه بن ابی رواحه تعلق گرفت وی نیز تا حدی به‌پیکار ادامه دادتااینکه کشته شد .

وقتیکه این سه قوماندان وعلمبر دا ر اسلام بشهادت رسیدند مسلمانان دراطراف وماحول شان می نگریستند تاشخصی را که لیاقت قوماندانی سپاه اسلام را داشته باشد وپراگند گی شانرا جمع نموده از دشمـن نجات دهند انتخاب کنند، درین امرنیکوترو مناسبتر از خالد (رض) کسی را نیا فتند وبه اتفاق آراء ویرا بحیث قـوما ندان و فرمانده سپاه تعیین نمودند .

سپس خالد (رض) علم سپاه اسلام ر ا بدست گرفت ،مهارت وتفوق خودرا در یـن لحظهٔ حساس ظاهر ساخت که تاکـنو ن

بقیه درصفحه ٥٦

زنده مردی در دل خاک

استاد برشنا درآخرین روز ها ی حیاتش

مزار آدم های ارزشمند قلب انسانهای دیگر است.

در برابر تابلو های او در نمایشگاه های بین المللی هنر شناسان ساعتهامی ایستادند وغرق تماشای آن میشدند

مرگ استاد عبدالغفور برشنا تاثر عمیقی درمیان حلقه های هنری وادبی کشور ما بوجود آورد . این تاثربیجائیست زیرا در چنین موقعی که نیازمندی جامعه مابه هنرمند وهنرشناس بیشتر ازهروقت دیگر محسوس است کمبود هنرمندی تواناچون برشنا واقعا تکان دهنده وناگوار میباشد .

هنرمندان واقعی وچیره دست علاوه ازینکه مشعلدار راه خوشبختی مردم خود هستند در راه شناخت بهتر وسربلندی کشور خود هم میتوانند موثر باشند .

تابلوهای ارزنده وزیبای برشنا هرباریکه درنمایشگاه های بین المللی درکشور های دیگر به نمایش گذارده میشد نظر تحسین اهل ذوق ، هنر شناسان وهنرمندان را بخود جلب میکرد واین امرباعث آن میشد که نام افغانستان بسر زبانها افتد .

خدمات برشنا در هنرموسیقی ، نقاشی و تمثیل وسایر هنر ها هیچو قت بدست فراموشی سپرده نخواهدشد، خاطرهٔ او برای همیشه دردل های دوستان ، شاگردان و همکارانش وبالاخره دردل تمام هنردوستان کشور مابجا خواهد ماند .

برشنا هیچگاه دوستانش را از یاد نمی برد، اگر مشغولیت دیگری هم میداشت گاهی به مطبعه سرمیزد ویااز شاگردان و استادان مکتب صنایع خبری‌میگرفت . درست چند روز قبل ازوفاتش کتاب « قصه هاءی او ازطبع برآمد ، اونسخه هایی ازین کتاب بدوستان خود اهدا کرد وباصمیمیت فراوان درحاشیه آن چند سطری بهر کس مینگاشت.

کتاب قصه های اورا نزد استاد رفیق صادق دیدم .

ښاغلی روښق درمورد استاد وکتابش گفت: «واقعا برشنا مردبزرگی بود گذشته از تابلو های نقاشی اش درساحه هنر تمثیل وتیاتر نیز خدمات بزرگی انجام داده است . کتاب قصه هارابخوانید آنوقت می بینید که برشنا چقدر باخصوصیات مردم ماآشنایی داشته وزبان عامیانه مردم را چقدر خوب منعکس نموده است .

استاد صادق درمورد ښاغلی برشناگفت : «اومرد بزرگ وارجمندی بود که نمیتوان مرگ اوراتحمل کرد، بهر حال این اراده خداوند است که هرچند مدتی یکی‌ازبندگان خودرا بسوی خود میخواند وچه خوشبختند کسانیکه بعد ازرفتن آثاری ازخودمیگذارندو شاگردانی که یادش راگرامی میدارند،خدمات استاد برشنا درتیاتر ارزنده ومفید بوده است .

اولین بار خودم را استاد برشنا رژی‌کرده است، آخرین‌برخوردم با استاد یك‌هفته‌قبل ازوفاتش بود .»

رادیو افغانستان علاوه ازپروگرام های دیگر یك شماره رادیویی مجله رابه استاد برشنا اختصاص داده بود، همچنان اداره هنر وادبیات رادیو شام جمعه ٤ دلو رادیو درامی راکه ازروی یکی ازقصه های استاد برشنا ترتیب شده بود به نشر سپرد. آهنگ هایی راکه استاد برشنا کمپوز کرده است درین روزها مرتب ازرادیو می شنویم .

توانایی واستادی برشنای مرحوم در هر رشته هنری اعجاب انگیز می نماید . برشنا آهنگی راسالها قبل کمپوز کرده بود ومطلع آن چنین بود : «مدتی شدکه ترا... من ندیدم سرراه ...» این آهنگ رامنادی خواننده معروف هند هم بزبان اردو سروده است ومسحور جمال دوباره دری آنراسرود.

این قدرت هنری استاد فرزانه «برشنا»را به اثبات میرساند که هیچوقت هنرش در ساحه ملی محدودنماندوحتی خارج ازسرحدات کشور نفوذ کرد. تابلو های نقاشی اش همانطوری‌که هموطنانش رامجذوب کرده بود ساعتها چشمان هنر شناسان خارجی رابخود بدوخت .

چنانچه گفته اند درنمایشگا هی که در بلغاریه تشکیل شده بود خارجیان ساعت ها مقابل تابلوی های قشنگ اومی ایستادند وغرق تما شای آن میشد ند، آنگاه‌در جستجوی نقاشی‌که چنین اثری رابوجودآورده ی برآمدند، باصمیمیت دستش رامیفشردند آرزو داشتند استاد باایشان صحبت کند یاحداقل درکتابچه خاطرات شان امضاء بنماید وسطری بنگارد .

باهر هنرمند کشور که مقابل شدم تاثر عمیقی درچهره‌اش خواندم همه از فقدان هنرمندی چون برشنا متالم واندوهگین‌بودند. چون خانم شکور ولی نقاش خوب وشناخته شدهٔ بحساب میرود وازجانب دیگر در اکثر سفرهای هنری همسفر استاد برشنا بوده است ، خواستم این زن هنرمندرا از نزدیك دیده درباره استاد مرحوم نظرش رابخواهم. خانم شکور ولی درخانه اش کنار بخاری نشسته بود، البته دراتاقی‌که تابلو هایش بود ورنگ هاوموبك های نقاشی ...

اولباس سیاهی بتن داشت ومتاثر بنظر میرسید . بوی رنگ های روغنی وتابلوی متعدد خانم شکور ولی درکارگاه نقاش آدم رادرحالت خاصی قرار میداد . بخصوص لباس سیاه وسکوت کارگاه منظره غم‌انگیزی ایجاد کرده بود.

خانم شکور ولی گفت :

برشنا راچون برادر بزرگی دوست داشتم وهنرش احترام وعلاقه مرابه اوجلب میکرد. اوبکارش عشق داشت . ازتابلو های او خوشم می آمد . زیرا اودیدقوی وشناخت بهتری اززندگی مردم افغانستان داشت و همین امرسبب شدکه تابلو های اونمایشگر چهره هاوخصوصیات افغانی باشد . بیشتر نقاشان سبك دیگران راتعقیب میکنند ولی ښاغلی برشنا سبك مخصوص بخود داشت.

برشنا بمن میگفت : «بسیاری از نقاشان در کارخود صادق نیستند ، اما هنرمند بایددر کارخود صادق باشد .»

دراوایل من به این‌گفته های استادبرشنا زیاد معتقد نبودم ولی پسانتر وقتی که بعضی ازهنرمندان مقلد رادیدم وکارصادقانه برشنارامشاهده کردم فهمیدم که اوحق بجانب بود .

چند سال قبل‌که نمایشگاه بزرگی از آثار ۲۰ نفر نقاش در کابل دایر شده بود تابلو های برشنا وتابلو های من ودیگران‌را درآنجابه نمایش گذاشتند . باید بگویم که تابلوهای‌استادبرشنا درآن‌نمایشگاه‌درخشندگی خاصی داشت . ازهمین سبب تابلو های برشنا اکثرابرنده جایزه هاشده است .

من برشنارادر سفری‌که به بلغاریانمودیم بهتر شناختم درین سفر نگاه ونهیل هم باماپودند. خوش طبعی های برشنا وصمیمیت اوهمه راسرگرم نگهمیداشت وبخصوص‌کرکتر عالی انسانی اورا من درین سفر خوبتردرك

استاد برشنا باښاغلی محمد اسرائیل‌رویادرنمایشگاییکه رویا آثار هنری‌اش رابه نمایش گذاشته بود.

محصلان ترکیه از اعتصاب دست کشیدند تا سخنرانی برشنا را بشنوند

تابلو های بر شنا که محصول قدرت هنری ودید افغانی اوست ارزش خاصی دارد. تابلو پائین هم یکی از آثار خوب وبرجسته او بشمار میرود.

مودم واحترام من به اوچند برابر شد . برشنا مردی بود باحوصله باتقوی وبزرگوار که درعین حال خوش طبعی وظرافت او محبوبیتش رابیشتر میساخت .

بیاد دارم که درسفر ترکیه در استانبول استاد برشنا بیانیه هنری مهمی ایراد کرد، وقتی که به انقره رفتیم محصلان دست به اعتصاب وتظاهر شدیدی زده بودند وبه صنف های خود نمی رفتند اما بمجردیکه شنیدند استاد برشنا ازافغانستان آمده ودراستانبول هم بیانیه ای ایراد کرده است آنها هم از اعتصاب دست کشیده به پوهنتون رفتند و تقاضا نمودند تابرشنا برای آنها هم سخنرانی کند . استادبرشنا تقاضای ایشان راپذیرفت وبیانیه جالبی ایراد کرد وبعدازومن هم سخنرانی نمودم. استقبال گرم وصمیمیانه محصلان ترکیه خاطره فراموش نشدنی من وبرشنا بحساب میرفت .

همچنان دردعوتی درترکیه که ترک ها و افغانها اشتراک داشتند استاد برشنا آهنگی راسرود که خیلی همه رابوجد آورده بود .

درسفری که بفرانسه نمودیم، گمانم دونیم سال قبل بود .

درشهر نیس یک نمایشگاه بین المللی دایر شده بودکه درآن ٤٧ کشور مختلف اشتراک کرده بودند . درآنجا افغانستان یک جایزه ملی گرفت . مکتب هنر های زیبای نیس ازجمله تمام هنرمندان ممالک مذکور صرف سه نفررابرای یک ماه دعوت نمود که یکی من وبرشنا بودم ودیگری یک نقاش چیره دست یونانی . خلاصه برشنا افتخارات بزرگی برای کشور خود کسب نموده است که ذکر همه آنها صفحات متعددی رااشغال خواهد نمود .

درمورد مرگ استاد وقتی صحبت کردم خانم شکور ولی باتاثر فراوان گفت :« هیچ نمیتوانستم باورکنم وبخود بقبولانم که چنین مردی مرده است ، گذشته از قدرت هنری اوروابط عمیق برادرانه اوبامن باعث آن گردیده که نتوانم این غم بزرگ رافراموش کنم . نقاشان افغانستان بخاطر مرگ اوپیش من آمده تسلیت میگویند .»

خانم شکور آهی کشیده گفت :

«گویته جمله قشنگی دارد او میگوید : مزارانسانهای جاویدان قلب آدم های دیگر است .»

سید مقدس نگاه که نقاش وممثل ورزیده ایست باتاثر فراوان یادداشتی فرستاد که « مرحوم استاد برشنا درآفرینش تابلوهای ازنظر تان میگذرد :

مورد نظرش باتمام عشق و ایمان زحمت میکشید، سعی میورزید وتلاش میکرد . این تلاش هاوکوشش های پیگیر اودر راه ارتقای مکتب ریالیزم هنر نقاشی تالحظات مرگ ادامه داشت ، واین عادت، شیوهٔ مخصوص هنرمندان بزرگ جهان است .

من درشهر (وارنا) بلغاریاشاهد شهکاری های نقاشی (آب رنگ) استاد برشنا بودم، هوانهایت گرم بود، استاد درزیر تابش اشعه‌ای سوزنده آفتاب ازروی امواج بحر سیاه وآسمان نیلگون وبیکران نقاشی میکرد، پنجه های توانایش چنان با (مویک) ورنگ وکاغذ آزادانه واستادانه مستی میکرد که انسان بیاد شهکاری های سحرآمیز نوابغ جهان نقاشی میافتاد. درپایان تابلوی پذیرا وهنر مندانه ای بوجود آورد که بدون شک نشانهٔ استادی وشاهد کمال غیر قابل انکار برشنا بود .

من درطول مسافرت های اروپا تا حدی اورادرک کرده بودم . استاد برشنا هنرمند دوست داشتنی ، راستکار وباایمان بود .

استاد برشنا ازنظر شخصی خودم در بالاترین مقام هنری کشور قرار دارد .

استاد برشنا آواز خوان بی رقیب ، درامه نویس آشنابه نبض مردم ونقاش ماهری به سطح بین المللی بود .

اوبه موسیقی کلاسیک هندی آشنایی داشت ودرساختن کامپوزهای عالی مردمی علاقهٔ فراوان وعشق بخصوصی داشت .

استاد برشنا هنرمند بدنیازندگی کرد و هنرمندازدنیارفت ونام نیکوی اوبرای همیشه بحیث یک هنرمند توانا وعالیمقام باقی خواهد ماند .

شنیدن مرگ استاد برشنا برای من دردناک بود، من نمیدانم ازین حقیقت تلخ والمناک مرگ استاد چشم بپوشم برشنادیگر درین جهان مانیست ، اودیگر در قطار مادر مجالس هنری مانخواهدبود، اماخاطرات خوش اوهرگزفراموش نخواهد شد . خداوند روح بزرگ اوراشاد ومسعود بدارد . آمین

دکتور فطرت گفت :

ـ وفات نابهنگام استاد عبدالغفور برشنا خبری بودکه همهٔ هنرمندان وهنر دوستان کشور راسخت تکان داد .

مرگ هرهنرمند ضایعه ایست برای یک کشور امامرگ چنین هنرمند ضایعه جبران ناپذیر یست .

برشنا تنها نقاش خوب نبود نویسندهٔ خوب بود. تنها نویسنده نبود درامه نویس فلکلوریک خوب بود. تنها درامه نویس نبود تصنیف سازخوب بود، تنهاتصنیف سازنبود موسیقیدان خوب بودازهمهٔ اینها بالاتر استاد برشنا شخص خوب ومهربان بود .

درموسیقی سلیقه وشیوهٔ خاصی داشت ، خوش می سرود وزیبا کمپوز میکرد .

اکثرا سرایندگان امروزرادیو افغانستان مثل خیال، خلاند، شیفته ، نسیم، ناشناس وغیره وغیره همه مرهون ومدیون مساعدتهاو مشورتهای هنری استاد درساحه موسیقی بوده وهستند . استاد برشنا اکنون در میان مانیست وجای اوظاهرا خالی است اما صدها کاروان دل اورا بدرقه می کنند وهزاران خاطرهٔ شیرین اوآثار ارزنده هنری او نزدما باقیمانده . اوهمیشه باماومابا اوئیم .

برشنا مردی بود با تقوی پرحوصله و دانشمند که این خصوصیاتش را ظرافت طبع و نکته سنجی های او دو برابر میساخت

زنده مردی در دل خاک

زنده مردی در دل خاک

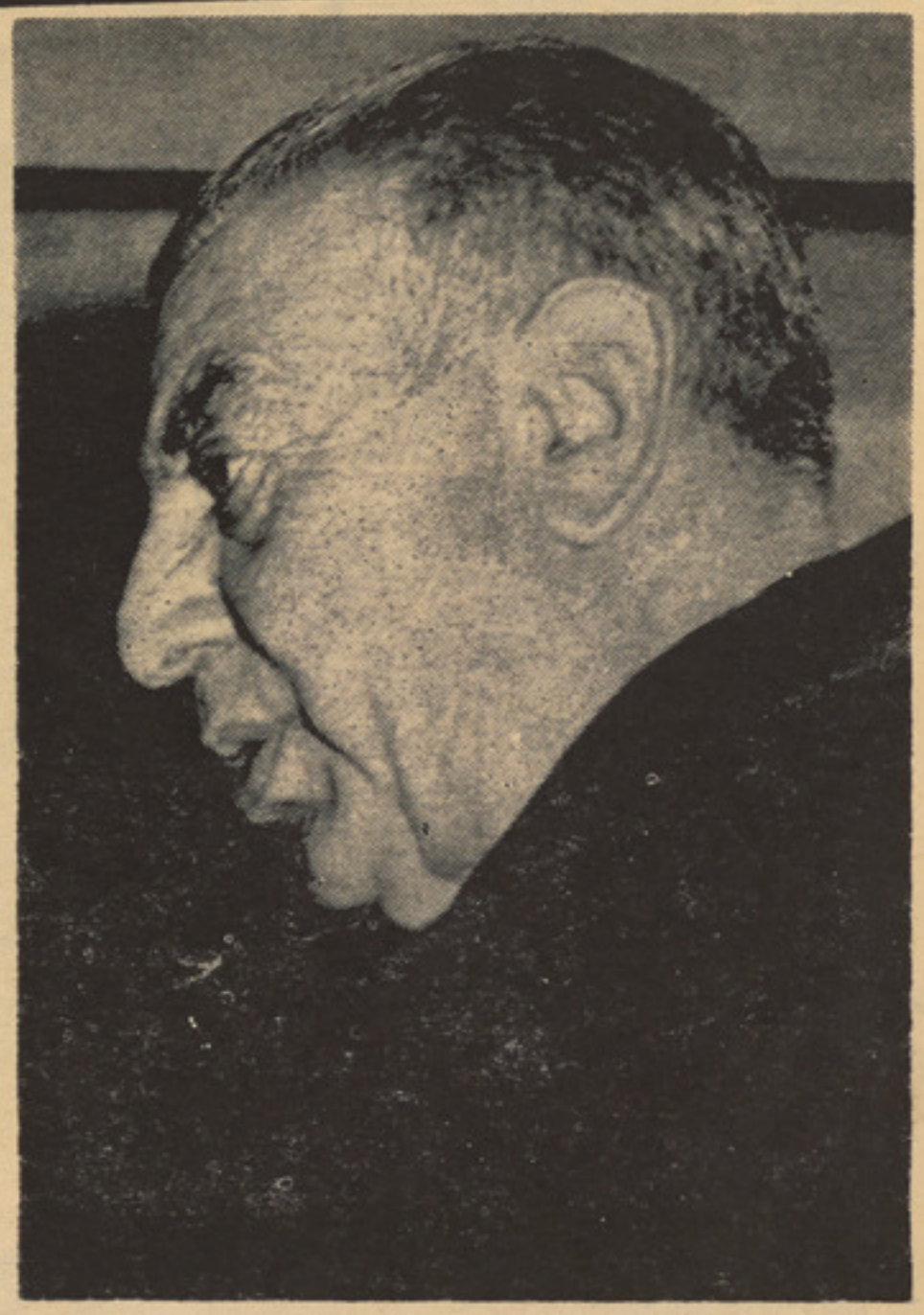

درمورد زندگی استاد برشنا شاغلی عزیزالدین وکیلی خطاطعفت قلمی یادداشت هایی ارسال کرده است که اکنون ازنظرتان میگذرد.

بعد ازظهر چهار شنبه حینی که جنازه آن مرحوم ازمنزلش نقل داده میشد سعی نمودم که تاریخ تر حیل آن ادیب هنر مند معروف را بقرار اصول جمل استخراج کنم.

وقتی حاصل اعداد حروف کلمه (عبدالغفور) اسم او را بحساب ابجد سنجیدم ۱۳۹۳ مطابق سال حاضر قمری که استاد برشنا در ماه یازدهم آن‌وفات یافته است بیرون آمد واین از حسن اتفاقات واز الهامات غیبی و امداد های لاریبی است که خداوند غفور بیاداش حسن اعمالش اعطا فرموده و به هر کس میسرنیست . چون رابطه دوستی‌فنی ومسلکی من واستاد برشنا از بهار سال ۱۳۱۷ ش آغاز وادامه یافته استو کتابی راکه درسال ۱۳۳۲ ش در تاریخ مطبوعات افغانستان نوشته ام وهم کتاب جامع‌و مبسوطی را که از سال ۱۳۴۰ ش در تاریخ دوره اماینه تحت ترتیب گرفته‌ام دراثار برگزیده مذکور در جمله‌مشاهیر درجه اول علم و قلم و هنر افغانستان از استاد برشنا تذکر کار زیاد داده‌ام‌که اینك خلص مطالب آنرا سپرد مجله ژوندون مینمایم.

ارزشی که این مختصر نگارش دارد آنست که مرحوم استاد برشنا تمام خصوصیات زندگانی فامیلی و شخصی ورنج وزحمت زمان مسافرت تحصیل خودرابه نگارنده این اثر یعنی مورخ‌دوره سدوزایی اماینه ومطبوعات افغانستان بیان کرده است و آرزویش اینکه تا به شکل متین مطابق بمقتضای تاریخ اساسی کشور سپرد صحیفه روزگار گردد ودر هیچ باب فروگذاشتی بعمل نیاید .

استاد عبدالغفور برشنا بن امیر محمد خان‌بن محمد علی خان بن پیر محمد خان بن پاینده خان بن حاجی جمال خان.

مادر استاد برشنا افغان علی زایی و مادر امیر محمد خان بی‌بی فاطمه دختر نامور امیر کبیر دوست محمد خان است.

استاد برشنا بتاریخ (۲۵) ماه حمل سال ۱۲۸۶ قوی ییل شمسی مطابق ۱۳۲۵ قمری وموافق ۱۹۰۷عیسوی‌درشهر کابل‌متولد ودرسال ۱۲۹۲شمسی‌مطابق ۱۳۳۱ قوموافق ۱۹۱۳ ع در مدرسه‌گلدر عاشقان وعارفان علیه الرحمه که بعدا در سال

۱۲۹۸ ش بنام مکتب ترقی شناخته شد شامل وبعددر مکتب حبیبیه درعهد امانیه شامل ودر سال ۱۲۹۹ ش مطابق ۸ ۱۳۳ وموافق۱۹۲۰ع که اعلیحضرت امان‌الله خان غازی‌بکتعداد زیاد پسران مکاتب کابل و قندهار را بجهت تحصیلات علوم وفنون

الحاج استاد عبدالغفور برشنا نویسنده شاعر مورخ تذکره نویس هنرمند لسان دان نطاق عالم و ماهرعلم وفن موسیقی بعد از (۴۴) سال خدمت مداوم بعالم هنر و فرهنگ بوقت‌شام سه شنبه (۲۵) ماه جدی سال ۱۳۵۲ ش مطابق (۲۲) ذیحجته الحرام ۱۳۹۳ ق موافق(ده) جنوری ۱۹۷۴ ع در ناد درشاه روغتون بعمر (۶۶) سالگی داعی اجل‌رالبیك گفت.

(انالله وانالیه راجعون)

دررشته های مختلف بممالك خارج مسافرستاد نام عبدالغفور بن امیر محمدخان نیزدر قید فهرست نظارت جلیله معارف آمد. در بهار سال ۱۳۰۰ ش مطابق ۱۹۲۱ع بهمراه چند تن دیگر جوانان افغانی از راه غور و هرات بسواری‌اسپ درمدت یکماه بخاك شوروی وارد واز آنجا بغرض تحصیل به مملکت المان عزیمت نمود. درالمان بعد از چهار سمستر در مکتب صنایع مستظرفه اولدر اکادیمی برلین وبعد در موزشین به تحصیل فن نقاشی پرداخت. زیرا که اعلیحضرت امان الله خان غازی به سید محمد هاشم خان سرپرست و مفتش طلاب هدایت داده بود که طلاب افغانی عموما به تحصیل بیك فن و یك رشته مقید نباشند . وهر یك مطابق ذوق و استعداد واحتیاجات وطن بکار مصروف گردد.

واین هدایت به طلاب جرات داده‌بودکه هرکس علم و فنی بیاموزد .

استاد برشنا بر حسب پیشنهاد سید محمد هاشم خان موصوف و منظوری وزارت جلیله معارف که مطابق امروز وهدایت اعلیحضرت غازی از احوال طلاب وارسی مینمود.

به تحصیل در شق طباعت تیف تروت اول در ابار من وبعد در اکادمی‌لایپسیك مشغول گردید و شبها دتنامه های عالی درفنون متذکره بدست آورد و مدت تحصیل او در المان تقریبا هشت سال رادر بر گرفت . دراواخر ماه عقرب سال ۱۳۰۷ ش مطابق دهه دوم نومبر ۱۹۲۹ ع بر حسب امر حکومت‌افغانستان برای اینکه جوانان تعلیم یافته افغانی درخدمت امنیت وطن سهیم گردند. از المان به افغانستان خواسته شد که‌در

وقت حرکت استاد برشنا پسر او لشعبدالحبیب یك ماه عمر داشت . استاد برشنا بهمراه خانم وطفل وارد خاك شوروی واز انجا بهرات رسید چون نا وامنیت بر هم خورده بود استاد برشنا دو ماه درهرات اقامت گزید وبقرارمقام افسر نظامی این‌وقت حکومت اما نیز درهرات ناچار وطن را ترك گفته بهمراه طفل چهار ماه وخانم به مملکت روسیه شوروی عزیمت نمود .

واین وقت که مصادف بفصل بهارسال ۱۳۰۸ شرو مطابق اپریل و می ۱۹۲۹ ع میخواست وارد مزار شریف شده در نجات وطن خدمت نماید بهمراه جنرال قونسل افغانی در تاشکند که عازم مزار شریف بود روانه ترمز گردید وعایله خودرا در تاشکند گذاشت و چون که‌ازبندرکلفت‌بخاك‌وطن‌وارد شدوضع کشور تغییر دیگر یافت واز آنجا واپس به‌تاشکند رفت از ماه جوزای سال۱۳۰۸ ش تا ماه دلوسال مذکور منحیث مشاور و هنرمند بایك هیات قلم برداری روسی قرار داد نمودزیرا که دروقت حرکت بطرف وطن سفارت افغانی در برلین یك پول‌بانهاندا بود.

بتاریخ (۱۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش مطابق(۷) اکتوبر ۱۹۲۹ ع از طرف عطاء الحق وزیر امور خارجه‌کابل تلگرامی قونسل افغانی در تاشکند رسیدو بقرار فرمان حکومت وقت گفت که به‌عبدالغفور تعلیم یافته افغانی خبر داده شود که‌بذریعه طیاره روسی عازم کابل گردد. استادبرشنا ازآمدن کابل درین وقت استنکاف ورزید تااینکه بعد نجات وطن (۲۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش قصد عزیمت شهر کابل نمود وبتاریخ (۱۶) ماه حمل سال ۱۲۰۹ ش مطابق(۵) ذیقعده الحرام ۱۳۴۸ ق وا

زنده مردی در دل خاک

شهر کابل گردید ودر سا ل مذکور او ل معلم رسم در مکتب صنایع مستظر فه و رسام در مطبعه عمو می کابل وا ز سا ل ۱۳۱۰ ش بصفت عضو انجمن ادبی کابل نیز عز تقرر حا صل کرد وآثار رسا می اوبوسیله مجله کابل وسا لنا مه های کابل دفعه اول بنظر همو طنان رسید • بعد ا ز وفات جناب استا دغلام محمد خان معرو ف به‌پروفیسر (که مر حوم او لین استاد و مشوق استاد بر شنا در فن ر سا می بـود)•

بحیث مدیر مکتب صنایع نفیسه کا بل مقرر گردید و مکتب صنایع کابل در این دوره روز برو ز انکشاف مینمود و یکهزار وهشت‌صد طلبه در شقو ق رسا می ـ لیتو گرا فی ـ مهند سی ـ قا لین بافی نساجی ـخیا طی نجار ی عالی ومستعجله معماری ـتز یینات مودل و قالب سـ ا زی مصرو ف تحصیل بو دند و مکتب صنا یع نفیسه کابل در ظر ف سه سال تر قـی شایانی نمو د وطلاب زیاد در شقو ق‌مذکور تحصیل کردند •

اشنایی فنی و مسلکی نگار نده ا ین مقالت با استاد برشنا از ماه جـوزای سال ۱۳۱۷ ش‌آغاز گردیدچه مذ کور با دا شتن مدیریت مکتب صنایع با انجمن اد بی و مطبعه عمو می رابطه همکار ی دا شت و نقشه های کتب درسی مکاتب را تر سیم مینمود •

چون استاد بر شنا در فن رسا می و طباعت اختصا ص داشت در ماه جدی سال ۱۳۱۸ ش‌و تی که ریاست مستقل مطبوعات تاسیس گردید بحیث مد یر عمو می‌مطابع مقرر شد•

استاد بر شنا در بهار سا ل ۱۳۲۲ ش از مد یر یت عمو می مطابع بحیث عضـو ریاست تعلیم و تر بیه وزا رت معار ف ومعلم ادبیات المانی لیسه نجا ت‌عز تقرر حاصل کرد ودر سا ل ۱۳۲۵ ش بحیـث آمر لیسه نجات تعیین شد ند و با مور خطاطی ورسا می وزار ت معار ف از ماه جوزای سال ۱۳۲۲ ش تا او ل ماه میز ا ن که‌اینجانب مجددا خطا ط مطبعه عمو مـی مقرر شدم بایکدیگر همکار بودیم•

درسا ل ۱۳۱۹ ش که رادیو افغانستان به‌نشرات امتحا نی وبعد اساسی آغاز کرد استاد برشنا بحیث مشاور فنی مو سیقـی درآنجاوظیفه داشت •

ودرسال ۱۳۲٤ ش چند و قت بصفـت امر و مشاور کتا بخانه عا مه نیز و ظیفه داشت واینجانب با او شا ندر قسمـت ساختمان جد اول ومهر و عنوا ن هـا و تصنیف کتب همکار بود م•

استاد بر شنا در سا ل ۱۳٤٤ ش‌بحیث امر رادیو افغانستان مقرر و دو سال دوام دادو دست بابتکارات زد•وبعد بنام اتا شه مطبوعاتی افغانی به‌تهران‌عازم گردید ومدت هشت ماه دوام داده وبعد از آن دو بار ه پس از بیست و هفت سال امر مکتب‌صنایع شامل خد مت شد • استاد برشنا مقیدباین رسمیت ها نبو د ه واو از رو ی عشق و علاقه به مسلك و خد مات عر فانی شعبات علمی‌وعرفانی کشور همیشه همکار بود و بمن میگفت شیفو لیت درصنایع مستظر فه تاریخ وادبیات و تحقیق در مسایل اجتماعی خوراك ما وشما شده است که اگر تر ك بدهیم می میریم•

استاد برشنا نه تنهااز روی تحصیلات رسمی وعز یمت بخارج هنر مند بزرگ و مشاور بزرگ علم وفن بار آ مد بلکـه استعداد فطری وذکاو ت و شوق و ذو ق مداوم را با او همکار شد.

زیرا که‌جوان بارشدوبا ذوق‌وبزرگ فا مت طنیت وبزرگ مشرب بود و چـون خـودش مرد باقدر واندازه رنج و ز حمت تحصیل علم‌وفن را میدا نست اثر لیاقت هر فرد اهل‌فن راخیلی ها قدر و ستا یش مینمود• دریك روزبمن گفت ما و شما غالبا متو جه مردم گذشته خود هستیم وباید قدری‌متوجه خودهم شویم تافردا خودما فرا مو ش روز گردیم•

بجواب گفتم تاو قتی که مجمو عه های آثار ماوشما مجفو ظ بماند فرا موش نمـی کار نگردیم •

چون تذ کار زند گانی استاد بر شنا و تمام افراد بزرگ و سر شنا س علم‌و هنر وارباب فن وقلم دوره جدید و معا صـر افغانستان بهر قلمی نو شته شد ه می آید یقینا که برشنا وامثا لش نمی میرندواینکه اوفرد مسلمان وطر فدار جدی تر قی علم‌و ادب‌وازمشهور ترین افراد خد متگار معارف ومطبوعات افغانستان است او درز مستا ن سال ۱۳۵۰ ش به ادای فر یضه حج نایـل شده است•

بقیه در صفحه ٦۲

یکی‌از آثار استاد عبدالغفور برشنا

نو شته کاظم

سر آغاز مصالحه در شرق میانه

امضای موا فقتنا مه عقب کشیدن قوا در جبهه سو یز در حقیقت نخستین قد م مهمی بو د ه است که در راه تا سیس صلح درشرق میانه برداشته شد . بدون شك اکثر ناظرین سیاسی‌ومقا ما ت مسوول جهان ازین مو ضو ع بحیث یك‌قدم اساسی استقبا ل نمودند اما اینکه وا قعا سر نوشت یك‌صلح عادلانه و دایمی د ر ین قسمت‌جها ن به کجا میکشد هنوز بوضاحت معلوم نگر دیده ا ست.

چه‌رفع مخا صمت بین مصر و اسرائیل به هیچو جه بحیث ر فع دشمنی دیر ینه بین مها جر ین فلسطین و اسرا ئیل و حتی ر فع مخا صمت بین سا یر کشور ها ی عربی واسرائیل محسو ب شد ه‌نمی تواند.

اگرهم فعا لیتها ی‌سیا سی‌داکتر هنری کیسنجر و زیر خا ر جه امریکا منجر به آن گر دد که مصر ، سو ریه وار دن با سا س فیصله نا مه ۲۴۲شو رای‌ا منیت سرزمینهای از دست ر فته شا ن راکه درجنگ پنج ر وز ه ۱۹۶۷ تحت‌اشغال اسرا ئیل در آمد تماما بدست آرند ، باز هم مو ضو ع مهاجرین فلسطین که تقر یبا سه ملیون آوازه و بی خانما ن راتشکیل میدهد لاینحل می ماند. در حا لیکه میدانیم یك علت عمده تصا د مات ومخا صمات بین اعرا ب و اسرائیل خود همین مو ضو ع ا ست .فلهذا درپهلوی از بین بر دن مخا صمت بین‌چندکشور متذ کره عر بی و اسرائیل اگر اقداما ت مهم و اساسی‌در راه احقاق حقوق فلسطینی هابرداشته شود مو ضوع به‌هم ا ن شکلی که جریان دارد دوا م خواهد کرد.

برای اینکه تصو یر وا ضحی از روابط ومو قف عر بهادر برابر اسرائیل نزدما مو جود شده بتواند اینك میپر دازیم به ابراز مطالبی روی روابط هریك از کشور های مربوط عربی با اسرا ئیل .

مصر واسرا ئیل :

به اساس‌امضای موا فقتنا مه بین عبد الغنی الجما شی لو ی درستیز مصر ودوید الا زار لو ی درستیز اسرا ئیل در کیلو متر ۱۰۱ واقع جاده قا هره سو یز عقب کشید ن اسرائیل از غر ب کانال‌سویز بروز جمعه پنجم ما ه دلو شروع شد. عسا کراسرا ئیلی درسی کیلو متری شر ق کا نال سویز اخذمو قع‌خوا هند کر د. همچنان عقب کشید ن عسا کر مصری از شرق کانا ل سو یز به غرب شروع میشو د ودر ده کیلو- متری غرب کانال قرار خوا هند گرفت عده ای از عسا کر مصر ی‌هم درشرق کانال سو یز باقی خوا هند ماند ویك ساحه ده کیلو متری صحنه فعا لیت های آ نها خوا هد بودو باقیمانده بیست کیلو متر بقسم یك فا صله مانعه بین مصر واسرائیل محل قوای صلح‌ملل‌متحد میباشد تا از بر خورد های احتمالی بین قوای دو جانب جلو گیر ی‌و نظارت نماید .

باین اساس ملا حظه میشو د که مصر حد اقل برای فعلا ز ین ا مر منافعی بدست آورده است با ین معنی که ازیك طرف شهر سو یز وعساکر نمبر سه آ نکشور که از جنگ ماه میزان باین‌سو درمحا صره بود آزاد میشو دواز جا نب دیگری کانال سویز بدون آ نکه مشکلی مو جود باشد مورد اعمار - مجدد قرار گرفته بقسم یك منبع مهم‌عایداتی مصر از آن استفا ده‌می کند. وعلاوه بر آن مصر بر ای تاسیس ارتبا ط مستقیم با سینا تونلهایی حفر میکند که این خود خیلی باارزش است .

عده ای باین عقیده اند با و جود آنکه اسرا ئیل در آ خر ین رو ز های‌جنگ و با استفاده از نقض معاهده اور بند تو انست قو ای خودرا به غرب کانا ل سو یزبرساند وشهرسویز را در محاصره بگیر د وهم‌قوای نمبر سه مصر را که تعداد آن به بیش از بیست هز ا ر نفر میرسد محا صره کنداما مصر توانست بر تر ی خود را ثا بت سازد و نشا ن دهد که د یگر نمیشود مو فقیت با اسرا ئیل‌باشد وبنابر همین امر بوده است که اسرائیل به عقب کشیدن عسا کر خود پرداخت .

ولی در عین حال گفته میشو د که اسرائیل در موا فقتنا مه ا خیر امتیازاتی هم بدست آور ده ا ست چنانچه ر فت و آمد کشتی ها ی اسرائیلی در آبنای باب المند ت و سویز یکی ازین ا متیاز ات میباشد.

سوریه و اسرا ئیل :

گرچه سو ریه تا آخر ین رو ز هاییکه مو ضوع عقب کشید ن عساکر مصر و اسرا ئیل در محا ذ سویز امضا رسید و آغاز شد هم آشتی ناپذ یری خودرا حفظ کر ده بوداما معلو م میشود مسا فر ت اخیر انور السا دات به آ نکشور وهم سفر داکتر هنری کیسنجر موقف آنکشور را تغییر داده است چه‌ازیك طرف انور السا دات د ر آخرین مر حله مسا فر تش درکشور های عربی در المغر ب گفت که کنفرانس عمو می صلح شر ق میانه در ژنیو تا ز ما نی‌مذ اکرات خودرا تجدید نخواهد کردکه را جع به‌عقب کشید ن عسا کر بین سوریه و اسرائیل هم موا فقتی حاصل شود . وی علاوه کرد که دمشق‌برای بر آورده شد ن ا ین امرآماده مذاکره است .

ازجانبی داکتر کیسنجر ا خیرا دریك‌مصا حبه مطبو عا تی گفت که موافقتنامه جداشد ن قوا بین‌سوریه واسرائیل هم صور ت میگیردوعلاوه کرد که در روابط بین سو ریه و امریکا هم نسبت‌به‌گذ شته تغییر وارد شده و بهبو دی حا صل گردیده است .

باید گفت و قتی کیسنجر د ر ختم سفر ش‌به‌دمشق به تل ابیب مراجعت کرد چنین شا یع شد که وی پیشنهاد ات مثمری را ازطر ف مقامات سوریه به اسرا ئیل آور ده بودوهم گفته میشد که غا لبا لست اسیران اسرا ئیلی را در سو ر یه نشر نماید .

با درنظر داشت مطالب متذ اکره امید واری آن مو جود شده ا ست که‌سوریه و اسرا ئیل هم به‌موافقه ای‌نایل آیند .

اردن واسراییل :

واما آمدیم را جع به اینکه موضوعات بین اردن و اسرا ئیل چه‌خواهد شد ؟ معلوم ا ست که مشکل ترین مر حله حل و فصل موضوع شرق میانه مو ضو ع اردن واسرا ئیل است چه درین مرحله از یك‌جانب مو ضو ع بیت المقد س شامل است که مقا مات اسرا ییلی اززمان اشغا ل آن در جنگ ۱۹۶۷ عدم استر داد آنرا مکرر اعلان‌نموده اندولی در مقابل این محل جا یی نیست که ازنظر مرد م جهان‌وادیان بزرگ دنیا تنها به یهو دیت‌مربو ط باشد بلکه اسلام، عیسو یت و یهودیت همه درآن حق و سهم دارند فلهذا این خود یك معضله ایست که هنوز راجع به آن اقدا م عملی‌صورت نگر فته است .

موضوع دیگر د رین مر حله‌مساله فلسطینی ها ست که بنابر عقیده ای‌باید در غرب رود اردن‌حکو مت مستقلی داشته با شند که محتو ی ساحات اشغا لی جنگ ۱۹۶۷ و - بیت المقدس باشد .

امادرین مو ضوع نه تنها اسرا ئیل روی‌موافقت نشان نمید هد بلکه ملك‌حسین پادشاه اردن به آ ن موافق نیست بناء این مر حله‌خیلی

بقیه در صفحه ۶۱

فابریکه نساجی کابل

تعداد زیاد دختران درین فابریکه مصروف کار اند.

ظرفیت تولیدی این فابریکه درسال دونیم الی سه ملیون متر مربع پارچه های مختلف میباشد.

این فابریکه یکی از مجهزترین وعصری ترین فابریکات کشور بوده و میتواند قسمتی ازاحتیاجات مردم مارامرفوع سازد

نساجی کابل پارچه های سندی وابریشمی تولید میکند وگردانندگان این فابریکه برای کارگر حقوق وارزشی که بائیست کارگر امروزی داشته باشد قایل شده اند .

به هراندازه که احتیاجات وضروریات مردم یك کشور درداخل آن مملکت مرفوع گردد به همان اندازه میتواند پایه های اقتصاد بهتر داشته وخود رااز احتیاج به تولیدات خارجی که نسبت به فایده اضرار بیشتر دارد نجات دهد . بنابراین میتوان گفت :

اقدام که درراه ازبین بردن احتیاجات داخل کشور وتوسط ساکنین آن صورت گیرداقدامی است نیکو وعملی است کاملاملی خوشبختانه افتتاح کارخانهٔ دکابل نساجی که روز ۲۵ قوس توسط هیات معادن وصنایع صورت گرفت و به کار آغازکرد درراه ترقی وپیشرفت صنعت نساجی درکشور ازگامهای است که نیازمندی مردم مارادراین صنعت تاحدی مرفوع خواهد ساخت .

مادرین شماره صحبتی داریم باآمرفابریکه جدیدالتشکیل (کابل نساجی) که در منطقهٔ صنعتی پلچرخی بکار آغاز کرده است که درینجاازنظر خوانندگان عزیز میگذرد :

آمرشرکت کابل نساجی صحبت خود رادر مورد فعالیت های این فابریکه چنین شروع کرد:

ـ این فابریکه درساحه (۲۱۶۰۰) متر مربع ساخته شده ویکی ازمجهز ترین و عصری ترین فابریکات خصوصی در زمینه نساجی کشور بوده ومیتواند قسمتی از احتیاجات مردم مارا از نگاه پارچه سندی وابریشمی مرفوع بسازد .

دربارهٔ تشکیلات کارخانه وساخته های آن چنین توضیح کرد :

دراین فابریکه شانزده پایه ماشین نخ ریسی وجوددارد که مشتمل است برسایز نك نخ ـ تنسته ـ بوبین وندر ـ بوتل وندر وماشین های تویستینگ وآهاردادن نخ که همه روزه فعالیت آن جریان دارد اما تعداد ماشین های که به ساختن پارچه های سندی وابریشمی می پردازدبه یکصد پایه میرسد که جهت تهیه تکه های مرغوب وقشنگ از آن هااستفاده میشود وبه دستگاه های بعدی منتقل میشود .

می پرسم : منظورتان از دستگاه های بعدی چیست ؟

بنظرمی آیدکه انتظار چنین سوال رادارد وبلافاصله پاسخ میدهد : تکه های راکه درمراحل اول ماشین نساجی تولید میکندفاقد رنگ ودیزاین بوده وازنظرمردم قابل استفاده نیست که رنگ آمیزی ودیزاین بوسیله این ماشین هاصورت میگیرد وپارچه های تولیدی شکل مرغوب وزیبایی بخودمیگیرد که آنوقت به بازار عرضه میگردد ودردسترس مشتریان قرار میگیرد .

این راهم باید یاد آورشوم که لابراتوار رنگاآمیزی در کنترول ترکیب مواد کیمیاوی رولی زیادی دارد وکار راازجهت دیزاین و شکل سهل وآسان میسازد .

آمرفابریکه بناغلی ابوی درمورد دستگاه های که دراین فابریکه وبرای کمك دستگاه های تولیدی فعالیت دارد گفت:

ـ دستگاه ایرکند یشن برای تهیه قوه حرارتی مورد ضرورت دستگاه بافت فعالیت داشته ودستگاه دیگری بنام (بایلر) بظرفیت شش تن بخار برای تدارك قوه حرارتی دستگاه ایرکندیشن وقوهٔ حرارتی دستگاه رنگ آمیزی ومرکز گرمی تمام ساختمان فابریکه بکار انداخته شده است . همچنین این فابریکه دستگاه سبتیشن برق که دارای سه (ترانسفارمر) به قدرت (۶۰۰) امپیربرق است مجهزشده هزار ولت برق شهری اخذ میکند وبه سکشن های مختلف توضیح میدارد وادامه داد .

فابریکه دارای اتاق های است برای دفتر تشناب لباس پوشی برای زنان ومردان گدامهای مواد خام ومواد پخته رخت باب تحویلخانه های تخنیکی ، تعمیری واداری سوچبورد تیلفون ولودسپیکر .

از آمر شرکت پرسیدم :

ـ لطفامقدار تولید وقیمت فرآورده های فابریکه راتوضیح کنید ؟

ـ ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال دونیم الی سه ملیون متر مربع پارچه های سندی وابریشمی است که ازپارچه های مشابه خارجی مرغوب تروارزانتر است و میتوان گفت مصرف تولیدات این کارخانه بنفع مردم ماخواهد بود میگویم درباره وضع کارگران وکارکنان فنی کارخانه حرف بزنید:

قبل ازینکه فابریکه شروع بکار کند از طرف این فابریکه عده یی به منظور آگاهی بیشتر درامور تخنیکی به خارج درورشته های لازم فرستاده شدند حالاکه فابریکه شروع بکار کرده آنهادرامور فنی تخنیکی بادیگر کارکنان درکارخانه شامل کارند واز اندوخته های خوددر تولید بهتر فابریکه استفاده میکنند .

درمورد کارگران بایدگفت که گردانندگان این فابریکه می‌کوشند ودر نظر دارند وتا اندازه هم عملی کرده‌اند که وضع کارگران راازجهات مختلف بهترساخته وبرای کارگران اهمیت وارزش که یك کارگر امروزی باید داشته باشد قایل شده‌اند ودرحصه معاش لباس وسایل ترانسپورت وبوجود آوردن کانتین ، تاسیس کورس سوادخوانی وسایل ورزشی برای کارگران مانند حوض آب بازی وغیره اقداماتی صورت گرفته وتاحدی این اقدامات عملی شده است .

درین فابریکه شانزده پایه ماشین بافت موجود است

از گل‌احمد زهاب نوری

● ۲۸۸۵۷ — وسیله نقلیه درسراسر کشور حرکت میکند...

● کرایه یک کیلومتر تکسی در شهر چهار افغانی تعیین گردیده‌است

به‌سلسله سایر پروگرام های اصلاحی دولت، درسیستم ترافیک نیز تحولات تازه رونما گردیده است.

در جاهائیکه اشاره ترافیک وجود ندارد و پولیس موظف به رهنمایی موترها میباشد.

ترافیک

لحظه یی جاده های شهر، بدون وسیله نقلیه دیده نمیشود .... در هر گوشه وکنار ،هنوز قدمی بر نداشته اید که صدایی بر میخیزد وموتری ،از پهلوی تان عبور میکند.

واین عراده جات، گاهی حوادث دلخراشی نیز ببار می آورد ..همین حالا، در بعضی جاده های کم‌عرض شهر، پرابلم کسرت عراده جات رونما شده واز جانبی تعداد این وسایطروز افزون‌بوده، قوس‌صعودی خودرا می‌پیماید ...

تعداد وسایط نقلیه ، حوادث دلخراش ترافیکی اخیر ، بررسی ولایاتی‌که در آنها کثرت عرادجات دیده شده ومعلومات دیگری دربن باره موضوعاتی است‌که‌در این‌راپور گنجانیده شده است .

(۳۴۰۰) تکسی ، (۴۸۴۶) موتر لاری، (۸۵۵۵) تیز رفتار شخصی (۲۱۰۲) سرویس شهری، (۱۸۹۴) تیزرفتار مؤسسات‌دولتی، (۱۴۰۲) موتر مربوط خارجیان، (۴۸۸) موتر «یونو» و (۳۳۶) موترکوردیپلماتیک های مقیم کشور، همین حالا، در سراسر کشور ما، در حرکت اند .

کثرت این و سایل به اساس بررسی های ترافیک ، در کابل نسبت به‌سایرولایات‌کشور، بیشتر دیده شده است .

همچنا ن در ولایات ننگر هار، کندهار ، هرات وبلخ نیز وسایط نقلیه به تعداد بیشتری و جود دارد .

بناغلی حفیظ الله مدیر عمومی ترافیک مرکزی وزارت داخله ضمن این توضیحات، گفت :

به اساس احصاییه های ترافیک تعداد موتر های خورد وبزرگ‌کابل به (۲۳۰۱۹) بالغ‌گردیده ودرپهلوی آن (۲۶۰) عراده ریکشاو (۲۳۵۸) موتر سایکل نیز، روزانه درشهرما گردش میکنند ....

مدیر عمومی ترا فیک مر کزی پیرا مون حواد ث ترا فیکی اخیر گفت :

ـ راپور حوادث ترافیکی ولایات همه وقته تیلفونی به کابل مخابره شده وثبت میگردد ، طوریکه این راپورها نشان میدهد (۷۵۹) واقعه ترافیکی در هفت ماه امسال بوقوع پیوسته که‌به اثر آنها، (۱۴۹) نفر هلاک‌و (۷۳۴) نفر مجروح گردیده اند .

افراد ترافیک وپلان های اساسی وسایلی اند که‌برای تقلیل حوادث وتنظیم عراد جات نقش عمده یی دارند، مدیر عمومی ترافیک مرکزی درپاسخ سوالی‌راجع‌به شبکه‌ترافیک گفت :

ـ همانطور یکه در سایر امور مملکت تحولات تازه یی رونما شده بهبود وضع ترافیک کشورنیز، از نظر دور نمانده است .

موتر های مخصوص ترافیک‌فعلا مجهز به آلات مخابره، میکرو فون ولود سپیکرها، چراغ های اشاره، دنده های چراغدار، کمربند ها نور افگن (زیگنال) وسایر آلات تخنیکی میباشد. به‌همین‌ترتیب موترسایکل ها وبایسکل های ترافیل نیز در پهلوی این موترها، فعال می‌باشد که‌همه روزه‌به رهنمایی مردم‌وآشنا ساختن آن‌ها به مقررات ترا فیکی می‌پردازند .

علایم مختلف ترافیکی‌که سیستم بین‌المللی دارند، در شهر نصب گردیده وهنوز سلسله آن جریان دارد. این علایم‌که شامل اخطاریه‌ها ممانعت، رهنمایی واجازه میباشد ، درتنظیم وسایط نقلیه وجلو گیری از وقوع حوادث تاثیر به سزا یی دارد .

علایم ترافیکی اخیرا همه نیونی ساخته شده وشب وروز از فاصله دور ونزدیک در انظار مردم قرار داشته روشن میباشند .

ترافیک منظم تر ازگذشته

بسوی تحول

از وی می پرسم : برای اصلاح سرویس های شهری چه گام های برداشته شده؟ میگوید :

ـ مسئله بس های شهری، خود معضلهٔ مهمی درنزد ترافیك بشمار می‌رود، ولی از بهبودی های که در دوره رژیم مترقی مـا، رونما شده است، می توانیم از نصب علایـم سمت حرکت عراد جات به سیستم عصری وتعیین‌محل مخصوص‌خانمها ومردان در سر ویـس یـاد آوری کرد .

برای رفع قلت بس های شهری تـرا فیك طی یك بررسی عمومی، موترهای سرویس شهری یی کدر لین های ولایتی به فعالیت پرداخته

ومشکل تـرافیك ، چنین توضیح داد :

ـ بعضی‌جاده های‌شهر را، برای سهولت همشهریان وتنظیم ترافیك یکطرفه ساخته‌ایم و حالا این عمل جریان ترافیك را کـه قـبلا حرکت عراده‌جات در آن هـا بطی صورت میگرفت، سریع و آسان گردیـده است .

مدیر عمومی ترافیك ازتعیین کرایه تکسی ها وریکشاها، یاد آور شده گفت :

ـ اضافه ستانی تکسی ران‌ها و نبودن تکسی میترها، نیز موضوعی بود، که برای همشهریان گاهگاه، جاروجنجال های‌را ، بوجود می‌آورد

اخیرا لایحه کرایه تکسی هـا و ریکشاها تثبیت وبرای تمام موتر های تکسی و سرویس ها توزیـع گردیده است. همچنان تطبیق این لایحه، ازطرف مـوظفین ، بـدقت کنترول می شود .

علاوتا در ایستگاه های عمومـی لایحه کرایه موتر های مذکور نصب گردیده است تامورد استفاده قرار گیرد .

درین لایحه فاصله یك کیلو متر راکه موتر تکسی طی میکند چهار افغانی کرایه ویك کیلو متر ریکشا دو افغانی می‌باشد .

درین اواخر که قانون ترافیك نافذ گردیده است .

ترافیك بشکل بهتری در اجرای امور اقدام نموده ومشکلات نامی‌از موضوعات ترافیکی ، مکلفیت ها و مسولیت های رانندگان ومردم موتر داران وغیره واضح گردیده است. وامکان آن بوجود آمده تا ترافیك بصورت عملی مصدر خدمت بمردم شده و جلو هرگونه تخلف و رفتار خلاف پرنسیب‌های‌ترافیك ومقررات جاده ها گرفته شود .

بودند وا پـس بـه شهر مـوظف شدند .

سرویس هـای شهری در همـه خطوط ومسیر ها، بصورت حلقوی بکار انداخته شدند، تاهمه کسانیکه قبل ازین خط السیر سرویس ها، بدور مانده بودند، بتوانند ازآنها، استفاده نمایند .

وی ادامه داد :

ترافیك تصمیم گـرفته تـا تمام سرویس های شهری برنگ هـای سفید وآبی رنگ آمیزی شوند، تا از سایر سرویس ها تشخیص‌شده بتوانند، علاوتا رنگ آمیزی تکسی ها ونصب علایم مخصوص در آنها، درین‌اواخر تا حدی تکمیل گر دیده است .

نصب سنگ های سفید بـرای تعیین‌خط عبور پیاده روها، ازجاده های عمومی وجلوگیری از عبور و مرور عابرین در داخل جاده ها، نیز مسایلی است، که امیدواریم ، بـه وسیله آن‌بتوانیم از حوادث‌دلخراش ترافیکی جلوگیری کنیم .

بناغلی حفیظ الله درجواب‌سوالی راجع به تنگی بعضی جاده های‌شهر

رماتیزم یوه تیراسیتو

● ولی په رماتیزم اخته کیږ واو ددغی نارو غی علت څه دی او له کوم وخت څخه شروع کیږی ؟

● رماتیزم ته ورته درد زیاتره په تایستانو گنډونکو لیکوالو او حسابدارانو کشی احساسیږی .

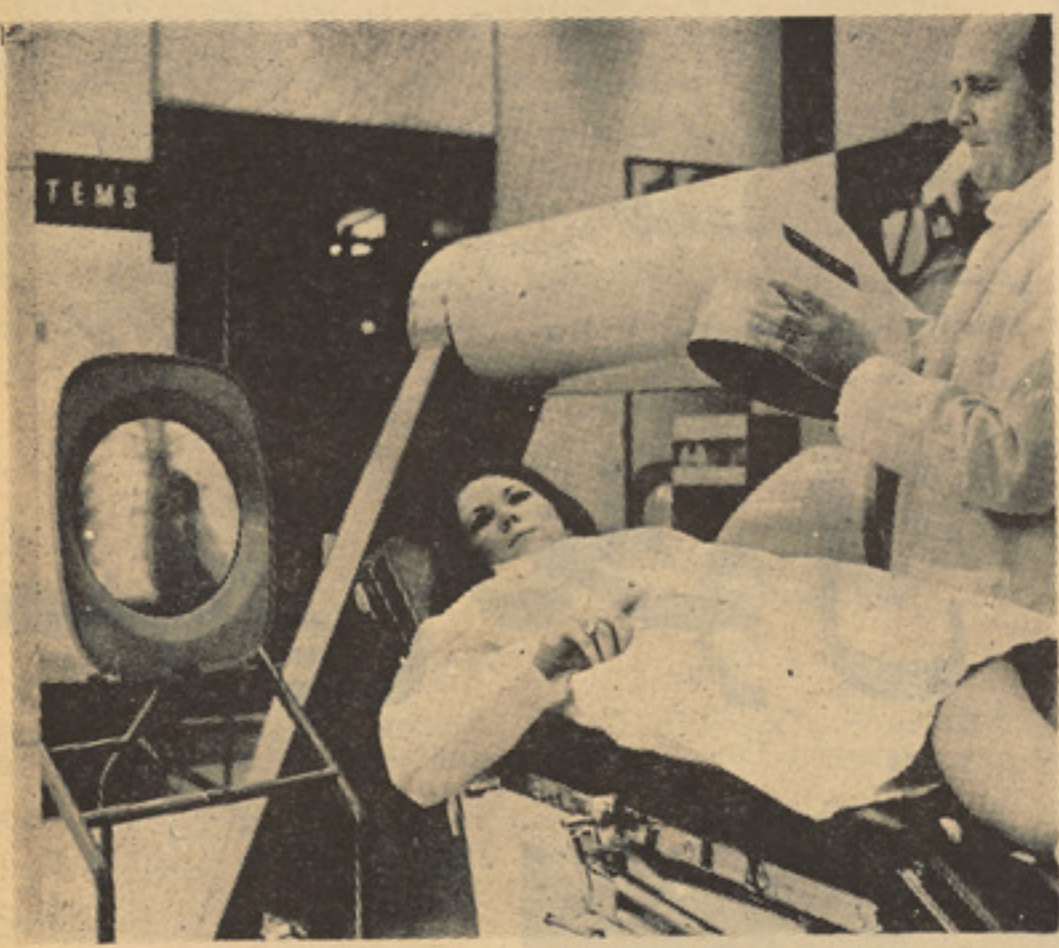

فزیوترایی دتودوخی په وسیله مساژ درماتیزم په تداوی کښی په زړه پوری نتیجه ورکړی ده او نن و رځ دنړی په زیاتو هیوادو کښی له دغی وسیلی څخه کار اخیستل کیږی .

هرورځ مازدیگر کله چه له کار څخه لاس اخلی او د کور خوا ته ځی دشا په برخه کښی دسخت خوږ احساس کوی ، دغه خوږ یی خوروی بالا خره تاب نه راوړی او ځان ډاکتر ته رسوی او ورته وایی :)آیا گمان نه کوی چه زه به درماتیزم په ناروغی اخته شوی یم؟ زماکوته لویدیځ خواته ده اوخومره چه ښایی د لمر تودوخه نه لری...) ډاکتر په پوره پاملرنه هغه معاینه کوی ، دده دکار او مشغولا څخه پوښتنه کوی اود وینو دتجزیی او آزموینی سپارښتنه کوی اودناروغ ددوسیی له پشپړیدو وروسته ده ته ډاډ ورکوی چه په روماتیزم اخته نه دی.... او زیاتوی چه دغه حالت ته (دشاشری دوره) وایی چه معنی یی هماغه دشا دهډوکو خوږدی اود دغه خوږ علت دهغی برخی دعضلاتو له انقباض نه پرته بل څه نه دی چه د پر له پسی بی حرکتی اوناستی په وجه پیدا شویدی .

دغه حالت زیاتره په تا پیستانو، گنډونکو ،لیکوالو او حسابدارانو کی لیدل کیږی ځکه چه دخپلی مشغولا دغو ښتنی له مخی ټوله ورځ په یوه ثابته او کی ځته وضع کښی تیروی. بل ناروغ یو ځوان اود غټومړوندونو پیاوړی سړی دی چه دخپل بدن دمخکینیو هډوکو او څنگلو له خوږ څخه شکایت کوی او ډاکتر ته وایی زه دینتس لوبی کوم ،خویوه هفته کیږی چه د زیات خوږ په وجه دغی لوبی ته لاس نشم وهلی .آیا فکر نه کوی چه روماتیزم به اخته شوی هم له بشپړه معاینی څخه وروسته ډاکتر ده ته ډاډ ورکوی چه دد غی ناروغی خطر یی نه تهدید وی اودغه خوږ دهغه زیان له مخی دی چه د څنگلو دشا وخوا مفاصلو انساجو ته رسیدلی دی .

د دغه راز درد ونو ډولونه چه په غلطه رما تیزم ته نسبت ور کول کیږی ،زیات دی او البته معا لجه یی هم اسانه ده اودمسکنو دواگانو او استراحت او «فیزیو ترایی »په تجویز سره ښه کیږی .ددغه راز دردو نویو متخصص وایی:« په سلو کښی نوی هغه کسان چه درما تیزم له امله ماته مراجعه کوی ،په رماتیزم نه دی اخته بلکه شکایت یی ددغه راز درد ونو څخه دی .» زاړه کسان هم دمفاصلو یادملاله خوږو څخه شکایت کوی او زیاتره یی گمان کوی چه په رما تیزم اخته دی، حال داچه په دغه نارو غی اخته نه دی اود دوی درد دهغو بدلونو په اثر دی چه دمفصلی انساجو دزړ یدو په وجه پیدا شوی دی اوپه حقیقت کښی هماغه شان چه د زړښت په وخت کښی دبدن بوستکی وچیږی اوگونجی پیدا کوی هډوکی هم خپل ښکل او ماهیت بدلوی چه درد ور سره یوځای دی.

رما تیزم دبدن په مفاصلو کښی له یولړ بدلونو څخه عبارت دی چه په حادیا مزمن ډول وی اودمفصلو ددرد یاپړ سوب اود حرکت داختلال سره یوځای وی .مگر په مفصلوکی هیڅ ډول مکروب نه پیدا کیږی.

رما تیزم څوډوله دی، مفصلی حاد رما تیزم او مزمن رما تیزم چه دواړه دمفصلو اوانساجواود هغودشاوخوا دپړ سوب په وجه پیدا کیږی اوتخریبی رما تیزم چه په مفصلوکښی دتخریبی بدلون په وجه پیدا کیږی اوده آرتروز» په نامه یادیږی.

که دبدن روغو بندونو (مفاصلو) ته وگورو، وبه وینو چه د هډوکی دوه سرونه دمفصلی کپسول په وسیله سره نښلیدلی دی او دغه دواړی برخی په دننه کښی د سینوویال» په نامه دیوی پردی په وسیله اوار شویدی .لهدغی پردی څخه یوه سرینښناکه مایع څاڅی چه ددی سبب کیږی چه حرکت بی له کومی وړوکی ناراحتی څخه سرته ورسیږی . په رما تیزم کښی دغه پرده پړسیږی او یوه دانه لرونکی نسج یی پوښوی چه دغضروف اودهډوکی دوروستی برخی دتخریب سبب کیږی اوبالاخره دمفصلی وچوالی اود هغه د حرکت دله منځه تلو سبب گرزی .

په (آرتروز) کښی غضروف منځ په تحلیل ځی او خرا بیږی او هم د هډوکو په ورو ستیو برخو کښی بدلون منځ ته راځی چه په هډوکو کښی دزیاتی موادو دپیدا کیدو سبب گرزی اوپه نتیجه کښی درد منځ ته راځی .(آرتروز) زیاتره له پنځوس کلنی څخه وروسته لیدل کیږی او څرنگه چه پخوا وویل سول دمفصلی اوهډوکو دزړیدو له امله دی. دحاد او مزمن رماتیزم ترمنځ زیات توپیر

کی ناروغی ده

ته اوهغه داچه د مزمن رماتیزم له خلاف ،حاد مفصلی رما تیزم، بندونو ته زیان نه رسوی اوپه داوی یاکله‌کله په غیر تداوی سره کوره ښه کیږی او کومه اغیزه نه پریږدی. خوسره ددی ویـنو چه ناروغان حتی له ښه کیدو څخه وروسته دډاکترپه لارښودنه هغه‌ته مراجعه کوی اوتر دا یـمی څارنی لاندی راځی، داولی؟ دا ځکه چه‌حاد رماتیزم دمفصلی په ځای زړه تـه زیان رسوی اوپه اصطلاح وایی : حاد رماتیزم مفصل ختی مـگر زړه ږچی. دزړه‌زیان زیاتره دزړه‌کړکیو ته‌دی اودغه کړکی چـه ددهلیز او ورخو کښی لـه یـوه څخه تر دوو ملیونو واحدو پوری پنسلین تزریق کړی. اماداچه پنسلین دناروغی‌دبیا پیداکیدو په مخنیوی کښی څه اغیزه لری، باید وویل شی‌چه حادمفصلی رماتیزم زیاتره دستونی دعفونتونو لکه‌د (ستر پتو کك) د مکروب پـه نامه‌د (آنژین) له‌مخی منځ ته راځی که څه‌هم پخپله مکـروب دمفصلود پړسوب عامل نه‌دی مگر دمکروبوپه مقابل کښی‌د (انتی کور) د مادی‌د څخیدو پهوجه مفصل عکس العمل ښیی او پړسیږی اوپه‌بل عبارت‌دغه مکروب په‌غیر مستقیم ډول دناروغی وسیله ده اود هغه دله‌منځه وړلـو کیږی. دهغه له مهمو خواصو څخه دمفصلی پړسوب دځای بدلون دی چـه لـه یـوه مفصل څخـه بـل مفصل ته پـرله پسی ځغلی . پـه دی ترتیب کله زنگون، کله دلاس بنـد او کله‌هم اوږه اخلی. مـزمن رماتیزم دحاد مفصلی رما تیزم پـه خلاف دزړو خلکو سره علاقه لری اوپه زړو ښځو کښی دنارینه‌ؤ پـه نسبت زیات لیدل کیږی .

دپخوانی ناروغی په خلاف، مزمن رماتیزم دزړه سره سروکار نه لری مگر داچه دوروستی ناروغی سره یوځای وی، مگر خپلی دایمی‌اغیزی پرمفاصلو باندی پریږدی .

نه‌دی خوزیاتره په هغوکسانو کښی لیدل کیږی چه ارثی وی یا روحی اوعاطفی ټکانونه او یـا عفونی اود حسا سیت ناروغی یی تیری کړی وی .

داچه عفو نیت او مکرو ب پـه مستقیم یاغیر مستقیم ډول د دغی ناروغی په پیدا کیدو کښی دخالت نلری، کوم تردید نشته، مگر ددی امکان شته چـه عفونی نـاروغی د رماتیزم دزیاتوالی یابیرته پیداکیدو سبب شی. په وروستیو کلو کښی څرگند شویدی چه دغه ناروغی هم دهغو ناروغیو په ډله کښی ده چه چه مخنیوی ور څخه کیدای شی .

گیدی اودوریددلو لوی‌رگ او گیدی ترمنځ‌برتی‌دی‌دوینو جریان‌تنظیموی اود دهلیز اوگیدی په دننه کښی‌د وینو دبیرته راستنیدو مانع گرځی کړکیو تـه دزیان رسیدو دمخنیوی دپاره ډاکتر لار ښودنه کوی چـه ناروغ له‌ښه کیدو څخه هم ترپنځو کلو پوری پرله پسی په هرو شلو دپاره دپنسلین نه‌پرته بله‌ښه قوی اوکم ضرره دوانشته .

ډاکتر کله چه غوږی دزړه په برخه کښی ږدی ، دزړه دغږ پـه بدلون پوهیږی چه‌آیا ددغی ناروغی‌په وجه دزړه کړکیوته زیان رسیدلی دی‌که نه! حاد مفصلی رماتیزم زیاتره په ماشو مانو او ځوانانو کښی لیدل کیږی. دناروغی حمله په لومړی سرکی وړو مفاصلو لکه دلاسونو او پښو گوتوته متوجه‌ده خوددی دلیل‌نشی کیدای چه غټ‌مفصل‌ور څخه‌خوندی پاتی کیږی. داځکه چه څو میاشتی یاځو کاله وروسته دزنگنو، لاسونو یا اوږو بندونو ته‌هم زیان رسوی، ددغی نارو غـی علت پوره څرگند پوهیږو چه‌دانسان بدن دخارجی عواملو مثلا مکروبونو په مقابل کی له‌ځانه مقاومت ښیی. په دی معنی چه دهغو په مقابل کښی (آنتی‌کور) مواد څخوی چه هغه له منځه وړی. دلته خارجی عامل شته مگـر بدن خپل ځان په ضد «انتی کور» جوړ پاتی په۸۵ مخ‌کښی

گل آغا یوسف

وشیر آغا فریدون

مصاحبه : از رؤف راصع

حالت بیرونی یک کمیدین هیچ وقت نباید انعکاسی باشد از عکس العمل های عاطفی وروانی او .

در زندگی ما لحظاتی هست که در درون خود میگریم اما تماشاچی فقط باظاهر شاد و خندان ما روبروست .

قیمت تکت های تیاتر باید تا حد توان خرید مردم پائین آورده شود

ساکت وآرام مقابلم نشسته اند وظاهرا خود را بورق زدن و خواندن زیر نویس تصاویر صفحات مجلاتی که در دست‌دارند مصروف نشان مید هند .

در روشنایی کمرنگ اتاق کارم وقتی دقیقتر جا نب شان می بینم ، احساس میکنم غمی گنگ وغیر قابل تفسیرنا شیانه روی خطوط چهره ها یشان میدود وسایه یی از ابهام حالت نگا هشان را در خودفرو میکشد .

دلم می‌خواهد بدانم اینها ، این دوکمیدین که هر کدا م‌بیش از بیست سال با بازی حساب شده و هنر مندانه شان مردمی را که ازغم هایشان گریخته وباینها پناه آورده اند خنداندہ ولبریز از شادی ساخته اند وحالا هم هرگاه درنمایش رادیویی درتیپ های زنده و عینی خود «گل آغای یوسف»و «شیر آغای فریدون» لب به سخن میگشایند و یاروی استج ظاهرمیگردند موجی از خنده شادی هر گفته وحرکت شانرا بدرقه میکند، چرا اینطور پژمرده و غمزده به نظرمیایندو آرزو دارم بدانم در همین لحظه که قرار است پـای صحبتم بنشینند و مصاحبه از گفته ها وپاسخ هایشان تهیه گرددرچه اندیشه ای غرقند ؟

از عزیزالله هدف که نزدیکتر بمن‌نشسته است ، میپرسم :

– خوب گل آغاجان یوسف! بچـــه میاندیشی ، چرا حا لت کسی را به خود گرفته ای که بار خیالش ! رابه غارت‌برده باشند ؟

خنده‌سا ختگی میکنـد وسرفـه صدا داری مینماید که طبق‌تعامل قبول شده مقدمه‌است برای‌آنچه که‌باید گفته‌شود وبعد میگوید:

– من هر وقت که نمی خندم یا نمی خندانم . میگـریم وحالت کنونی ام‌نیز پیش آمدی است برای حالت دوم زندگی‌ام، زندگی یك کمیدین در حقیقت همین است، شاد بودن در انظار و انتقال این شا دی بدیگران و گریستن در خلوت و پناه بردن بخود ، با این تفاوت که خنده ها را باید ساخت در حالیکه که غمها وغصه ها رابایدانتظار کشید و اینکه لحظات شاد زند گی کوتاه است و زود گذر و ساعات آکنده‌از غم دیر پای و همیشگی .

و بعد اکبر روشن یا شیر آغای فریدون خـود ماکه هـر صبح جمـعه در پروگـرام نمایش رادیویی اش در پهلوی همبازی‌خود گل‌آغای یوسف مارا از کسا لت ویکنواختی روز جمعه بیرون‌میکشد بتائید گفته عزیزالله هدف ادامه میدهد .

– ببینید آقای ...! زندگی یك کمیدین، یکمرد خنده ساز با زندگی افراد عا دی‌و حتی‌زندگی هنرمندان دیگر فرق میکند ، یك کمیدین کمتر زندگی‌اش بخودش تعلق داردو نمی تواند با تاثرات درونی وعاطـفی خـود خلوت نماید، حالت بیرونی یك کمیدین‌هیچ وقت نباید انعکاس بـاشد از اعمال هـای عاطفی و روانی او ، شاید برای شماتعجب آور باشد ، اما این یك واقعیت تلخ‌است که همیشه میان عوا طف یك کمیدین وباز سازی بیرونی او دیواری کشیده شده‌است که مانع برخورد شادی های ساخته شده با غصه ها یی‌میگردد که از درون مانند(خوره) قلب کمیدین را می خورد ، شما و هـر انسان دیگر در تمام لحظات زندگی این‌آزادی را دارید که آنچه از خود بنمایش میگذارید ویانشان میدهید باز تابی باشد از عواطف شما ، اما یك کمیدین اگر اینطور باشـد دیگر کمیدین نیست در زندگی ما لحظا تی هست که میل بگریستن تمام ذرات وجود مارا استیلا میکند ، غمی و یا غصه ای از زندگی از درون ما را می‌خورد، اما در همان لحظه اگر مقابل میکرافون قرار داشته‌باشیم و یاروی استج در مقابل بینندگان ،ناگزریم ازخود وعاطفه خود جدا شویم و در قالب پرسوناژ خود زندگی نماییم ، کاری که‌هر ممثل دیگری میکند و باید بکند و لی می بینیم که کار ما خنده سازی است‌وراه‌دادن شادی در لحظات زندگی دیگران و اکنون اگر خود فاقد آن چیزی باشیم که باید بدهیم انتقال والقاء مشکل میگردد، خیـلی مشکل ، اما کمیدین واقعی کسی است که باین مشکل فایق آید تا بتواند بمرز هنر نزدیك گردد و میان خود و هنر مندنما فاصله اندازد .

–چه‌انگیزه ای وجود داشته است که‌شما بازیهای کمیك را به تمثیل های غیرکمیك وجدی ترجیح دهید وآنرا حرفه اصلی خود قرار دهید ؟

هدف : از شوق و استعداد که بگـذرم، مساله ضرور تو نیاز مردم ما به خنده و شاد بودن مطرح میگردد ، من در جریان تمثیلم هر گاه متوجه شده ام می توا ن بچند انسانی که در چنگ غمها و غصه‌ها خود فشرده میشوند، کـمکـی می نمایـم آنانرا برای لحظاتی هر چند کوتاه از خو شان بیگانه نمایم و وادارمشان که از زاویا دیگری بزندگی نگاه کنـند، احساس غـرور نموده ام و شاید همین انگیزه ای باشدد انتخاب این حرفه برای خو د م ، از این گذشته در شرایطی که کم سوادی گرو هی مجال میدهد که طرح مسا یل جدی زندگی مردم را بتواند به تیا تر آموزشی و با شنیدن پرو گرا مهای تفریحی جذب نماید، طنز بصورت واقعی آن می تواند نیش هارا بانوشها در هم آمیزد و بصورت غیرمستقیم درطریق ارشاد مردم کمك نماید.

اکبر روشن : به همین دلیل نیز برای او لین دفعه وقـتی تیا تر بشکل محـلـی خود در کشور ما راه میابد می بینیم که فقط طنز و بازیها و تمثیل های کمیك است که مردم را به خود میکشد و توان آنرا دارد که با خرافات و مـو هـو ماتی کـه قرنها دشمن اقتصاد و رفاه اجتماعی بوده است مبارزه نمایـد، اگر بـتاریخ نمایشات دراماتیك کشور از همین دیدگاه بنگر یـم می بینیم که شیوه طنز و بازیهای کمیـك بهترین طریقه برای نمایاندن زشتی های زندگی واز میان‌برداشتن خرافات و جهل‌بوده است .

– می توانید بگویید گل آغای یوسف و شیر آغای فریدون در نمایش را دیو یی روز جمعه نماینده کدام تیپ های اجتماع می باشند و شما با ارائه این نوع‌شخصیت چه چیزی را می خوا هید بمردم بقبولانید؟

عزیزالله هدف : نمایش رادیو یی‌کـار تازه است در سلسله پرو گرا مها ی‌رادیو افغا نستان هم از نظر شکل ارا ئه و هم ازنظر محتوی و مواد، واز آنجا کـه ایـن پروگرام در روز های جمعه نشر می گردد بیشتر کوشش میگردد جنبه ذوقی وتفریحی داشته باشد ولی طنز اساس کارو محتوی مارا درین پروگرام میسازد ، اگر درین باره توضیح بخوا هید باید بگویم طنزاحساسیت جان بخش که ابتدا در شکل به خصوصی و بخاطر انتقاد از نظم اجتماع بوجودآمد ، اما هرگز بعنوان یك سلاح مورد استفاده قرار نگرفت ، گرچه طنز ایجاد خنده میکند، ولی بانقش خنده فرق دارد و هیچ شباهتی با مسخرگی ندارد ، به همین جهت امروز طنز جزء از زندگی انسان متمدن گر دیده است ،می توان از طریق رادیو ، سینما و مطبوعات خیلی از عقاید را در محوطه‌طنز ارائه کرد .

اکبرروشن: چنانکه تیپ هایی کـه در پروگرام خاص نمایش رادیو یی ارائه می گردد ، هر کدام نمونه و سمبولی استنداز یك تیپ خاص اجتماع ما، انسانهای خودنما

اکبر روشن درنقش رادیویی شیرآغافریدون

طنز احساسی است که برای انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمده ولی هیچ وقت به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفته است

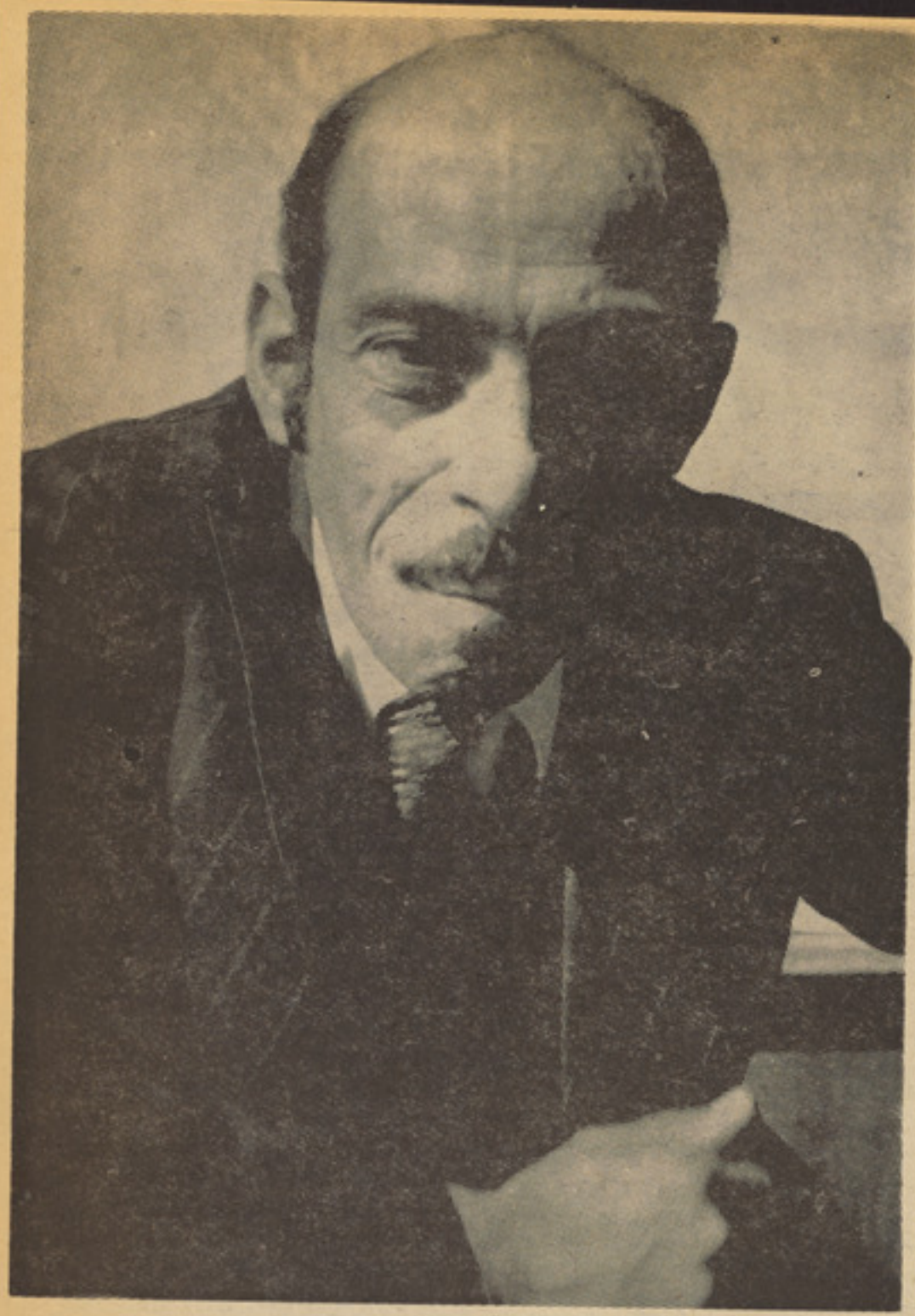

آغا یوسف

عزیزالله هدف درنقش رادیویی گل

برعقده، مبتلا بمرض خود کم بینی مانند (جك دل آغا) ویا شخصیت هایی پر ادعا، کم فهم و زیاد روشنفکر نما مانند (روشن‌فکریان) در محیط ما کم نیستند همچنین ماند زندگی عادی خود هر روز با تیپ‌های خاص گل آغای یوسف و شیر آغای‌فریدون که انسانهایی می باشند ،پاکدل ، صمیمی ونوعدوست زیاد رو برو میشویم ، به‌همین ترتیب کسانی چون «تو نیکی کار» و(لکی‌نان) در محیط ما زیاد هستند که مامیکوشیم باارائه رول‌های درقا لب ایشان درلابلای خنده های طنز آمیز خود بنکات قابل انتقاد و اصلاح پذیر آنها اشاره نماییم •

– شما در کار تیاتر سابقه طو لانی دارید ، تاآنجاکه من‌بیاد دارم تیاتر درکشور مادرسالهای اخیر اوج و فروهای زیا دی داشته است ، از نظر شما چه عواملی موجب این اوج و فرو ها شده است ؟

اکبر روشن:ازنظر من تیاتر ما بااوجی که در سطح قناعت بخشی قرار گیرد به خود ندیده و یا اینکه اگر دیده تصا دفی بوده است ، من بیش از بیست سال در خدمت استج بوده ام ودراین مدت کم دیده ام که به تیاتر توجه جدی مبذول گردد ویا علل پسما نی تحقیق گردد ویااینکه هنر مندان استج بهم متحد باشند صرف نظر از اینکه تحصیلات اکا دمیك در این رشته کم بوده است و هنوز هم کم است •

عزیزالله هدف : در زمان کار استادرشید لطیفی تیاتر در شهر ما تا اندازه انکشا ف نمود و امکا نات تحصیل اکا دمیك ممثلان و روی استیج آمدن آثار خوب فرا هم‌گردید، ولی بعد از آن تیاتر در دست عده ای‌سودجو افتاد در هر کوچه تیا تری باز گردید ودر هر تیاتر جمعی که بیشتر شان با ابتدایی ترین رموز کار تیاتر آشنا یی نداشتند خوا ستند ازین خوان گسترده استفاده برند و بردند ، فکر بکنیددر وقتی که یك ممثل خوب در تیاتر ما ماهانه بیش از دو هزار افغانی معاش نداشت در این نوع تیاترها ممثله هایی بودند که‌در یك شب بیش از دو هزار افغانی حق مثلا تمثیل میگر فتند و این برای در هم شکستن روحیه ممثل خوب و هنر مند ما کافی‌بود•

– ولی من فکر میکنم تیاتر در کشور ما همیشه دو نوع تماشا چی داشته است ، تماشاچی ایکه بدنبال وا خوردگی های‌روانی، عاطفی خود با چرخیدن بی سوز ممثله ای‌در سالونی دود گرفته اطفاء میشده است و تماشا چی ایکه بدنبال یك تیاتر بااصطلاح روشنفکرانه بشما مرا جعه می نموده‌است‌و به همین دلیل نیز بازار گرم انواع تیاتر ها ازنظر من نمی توانسته است موجب کساد بازار شما گردد ، اینطور نیست ؟

اکبر روشن : تحلیل شما درست‌است‌ولی نباید اجازه دان میشد که استعداد هادریك جهت انحرافی رشد میکرد ، اگر تیاتر بتواند بدرستی مو قف خودرا بسازد وآنچه راکه میدهد بزبان مردم باشد بمرور می‌توان مردم کوچه و بازار را بتیاتر آمو زشی جذب نمود وسطح بر داشت وآگاهی هارا درست رهبری کرد و بلند برد •

–از حال بگوییم بنظر شما وضع کنونی تیاتر ما چگونه است و چه را هها برای انکشاف بیشتر آن وجود دارد ؟

اکبر روشن : تیاتر ما در حال حا ضر از نظر کیفی خود تا حد یك تیاتر خوب انکشاف نموده است ولی از نظر کمی نمی تواند جوابگوی نیاز مردم ما باشد ، مخصوصا اینکه در ولایات کشور تقر یبا تیاتری وجود ندارد، من عقیده دارم برای انکشا ف‌بیشتر تیاتر نخست باید قسمت تکتها تاحد توان خرید مردم پائین آورده شود و بعد اکتوران افغان ننداری به چند گروه تقسیم گردد و هر گروه بیکی ازولایات کشور فرستاده شود تا بنمایشات هنری بپردازد ، این اقدام دوفایده دارد از یك جهت مردم و لایات بتیاتر خوب و آمو زنده آشنا میشوند واز جهتی دیگر امکان فعال ساختن چنین موسساتی در شهر های‌کشور فراهم می آید •

عزیزالله هدف : بتائید گفته شیر آغا جان فریدون نظر من این است که در تیاتر ما از ترجمه آثار دراماتیست های خا رجی بیشتر استفاده می گردد تا آثار داخلی و این نقشی اساسی دارد در کم‌بودن علا قه مردم بتما شای نما یشهای هنری ما ، من متیقنم اگر در تیاتر آثاری به نمایش‌گذاشته شود که انعکاسی از زندگی مردم خودماباشد می تواند بیشر آموزنده و وسیله انتقال‌پیام وبیننده‌خودرا درآن بیا بد هم آن تیاتر‌ میتواند پیش‌تر آورده شده‌ووسیله‌انتقادپیام های گروهی باشد و هم با فروش بیشتر می تواند به بخشی‌از مشکلات اقتصا دی‌خود خاتمه دهد •

یکی‌دیگر از علل که مانع شده است‌تیاتر ما بتواند درهمه ولایات راه پیدا نماید ظاهرا کمبود پر سونل است که من فکر میکنم همین اکنون اگر استعداد های هنری ولایات درست تشخیص و رهبری گردد با اندکی صرف وقت و بدون تحمل‌مخارج زیاد مامی توانیم در هر یك از ولایات خودتیاتری خوبداشته باشیم ، از همه اینها بگذریم تیاتر باید از انحصار عده ای محدود بیرون کشیده شود وباصطلاح تیاتر از رو شده نباشد •

–تیاتر انحصاری وایزف شده، منظورتان چیست ؟

هدف : من خودم در حقیقت هنر مند تصادفی هستم، یادم میاید در زمان فعالیت پوهنی نداری یکسال تمام هر روز مراجعه

بقیه در صفحه ۵۹

اکبر روشن ، مقدس نگاه و ... در درام

صفحه ۱۷

غرب در چنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غرب رو به افزایش است

کارشناسان جنایی عقیده دارند که چند سال بعد هر باشندهٔ آلمان غرب میریك جنایت خواهد بود متخصصین جنایی حاکی استناك از آن اند که زندگی درغرب بزودی شکل جزیره ای را خواهد گرفت که دربین امواج پی از تلاطم دریای آخروشان جنایتها فرو خواهد رفت • تازه ترین احصائیه جنایی بیانگر آنست که تناسب جنایتها درجمهوریت فدرال آلمان درظرف هفت سال آینده بسویه تناسب جنایات امروزی نیویارك خواهد رسید:

«هرکس منزل مسکونی اش رابیشتر ازده ساعت بدون مراقبت ترك کند، منزلش بسرقت میرسد، هر کس پس از ختم روشنی روز روی جاده پیاده برود، موردحملهٔ راهزنانی قرار میگیرد، هرکس ازبانك خارج میشود باید مدنظر داشته باشد که بحیث محبوسی ازطرف کانگستر ها اسیر خواهدشد. تحلیل وتجزیهٔ جامع ازیر که بوسیله ماریانی شمید درمجلهٔ کویك بچاپ رسیده نمایانگر آنست که چرا وچگونه اینهمه جنایات در آلمان غرب بوقوع می پیوندد ودرآخرین دقایق علیه آنها چه تدابیری بایداتخاذ گردد.

درمرکز این یگانه شهر بزرگ در هر ۳٦ ساعت یك بانك بسرقت میرسد، هر روز چهارانسان کشته میشوند • درپارك بزرگ مرکز شهر حتی در روز روشن ،زیر اشعهٔ زیبا ودر خشنده آفتاب نیز کس توانایی آنرا ندارد که به تفرج وپیاده گردی برود، زیرا این عمل به قیمت جان او تمام میشود و معنی اش فقط خود کشی است. باآنکه به تعداد (۳۱٦۰۰) پلیسی امنیتی بطور مداوم این شهر راپیوسته مراقبت جدی میکنند ،باآنهم مردان درجیب شان فقط سکه های پول راحمل میکنند وزنان باترس وهراس فراوان دستکول شان رازیر بغل فشار میدهند، زیرا در هرده ثانیه در روی جاده های این شهر یك انسان مورد حملهٔ راهزنانی قرارمیگیرد یاپولش را دزدی میکنند، یاخودش رااختطاف مینمایند ویا ••• یکی از باشندگان این شهر در روز نامه نوشت :« (درظرف چهارده ماه یازده بار مورد حمله راهزنان قرارگرفته ام که دار وندارم را ازمن ربوده اند، هیچکس نیست مراکمك کند ؟ •دکانهای موادخوراکی وسگرت فروشی درجاده های فرعی این شهر اساسا همیشه مسدود اند وتنها برای مشتریانی موقتا باز کرده میشوند که قبلا بافروشنده تماس تیلفونی گرفته اندوخودشان را به فروشنده معرفی کرده اند •••

آنچه راتا کنون خواندید ، دورنمای ترسناك وهول انگیز زندگی آینده نیست، بلکه قیافه واقعی اززندگی روزانه سال (۱۹۷۳) باشندگان شهر نیویارك است. بلی ! اینست چگونگی زیستن دربزرگترین شهر جهان، نیویارك وهرگاه محاسبات دقیق کار شناسان جنایی مجرب وورزیده آلمانی درست باشد هفت سال بعد یعنی درسال (۱۹۸۰) زندگی روزمره درشهر های بزرگ آلمان غرب نیز قیافه هول انگیز راخواهد گرفت.

آنگاه درجمهوریت فدرال آلمان در هر(٦٥) دقیقه یك قتل صورت خواهد گرفت، بلی در هر «٦٥» دقیقه درجریان روز وشب، درجریان روز های کار وروز های رخصتی وتعطیل. آنگاه از شلیسویگ هو شتاین (شمال) تا بایرن (جنوب) واز منطقه سار(غرب) تا برلین درهر ساعت یعنی درهر (٦۰)دقیقه یك زن مورد حمله وزیر فشار قرار خواهد گرفت. دربین هامبورگ تامیونیخ در هرده دقیقه راهزنان بریك انسان حمله خواهند کرد وبا تهدید وفشار دارایی اورا خواهند ربود ودر هرسه دقیقه دربین تریر و هلمشتید که یك عراده موتی. بسرقت خواهد رسید. درهرروز (۳۰٥٦)واقعهٔ جنایی بوسیله کانگستر ان رخ خواهد داد که طعمهٔ شان بهر صورت زیاده از دوهزار افغانی ارزش ندارد. البسه پوست ، قالین ، زیورات وپول نقد •

هرباشندهٔ شهری ناگزیر است خانه و منزلش رابا قفل های بغرنج وپیچیدهٔ مراقبتی وزنگ های خطر وخبر دهنده به مراکز امنیتی وبیمه ها مجهز سازد، تا وسایل دفاعی بدسترس داشته باشد، امااینهمه تدابیر احتیاطی ثمری ببار نخواهند آورد زیرا راهزنان وجنایتکاران دروازه های منزل رابطور بسیار ساده از چوکاتها یش جداساخته باتمام آرامی داخل منزل میشوند وهر چه بنظر شان قیمتی و پرارزش جلوه کند ، همه را گرد آورده باخاطر آسوده فرار میکنند ، زیرا همینکه زنگهای خطر به صدا آیند همه همسایگان در داخل منزل های شان خود را مخفی و پنهان وآرام ـآرام در کمینگاه ها خواهند خزید تا وقتیکه پولیس نفیرا رسد ، آنهم پس از ختم عملیات جنایتکاران وفرارشان.

بدیهی است که در میان از دحام شدید ترافیکی شهر های بزرگ ، موتر پلیس هم باوصف درخشش چراغ آبی و فغان زینگال صوتی آن قادر نخواهد بود در ظرف یك ساعت بیشتر ازشش کیلو متر فاصله را بپیماید •

نمایندگان شرکتهای بیمه بیشتر ازین بمنظور اشتهارات وجلب مشتریان به بیمه های خطر وسرقت درعقب دروازه های منازل سی گردان نمیشوند بلکه در صدد آن میباشند تااز مراجعه مشتریان پنهانی شوند ودرامان باشند، حتی کسانیکه آمادهٔ پرداختن مبالغ هنگفت برای بیمه شدن خود شان ودارایی شان باشند باآنهم هیچ شرکتی حاضر نخواهد شد آنانرا درمقابل سرقت،راهزنی اختطاف وقتل بیمه کند.

چنین است سیمای وقایع جنایی در سال ۱۹۷۳ درشهر نیویارك و فضای امنیتی درجمهوریت فدرال آلمان در سال ۱۹۸۰ آلوده تر ازین خواهد بود: تعداد و قایع جنایی بااستعمال قوه واسلحه مضاعف میشود! هرروز (۹) انسان بقتل میرسد. درست است هروقتی از جنایت نامبرده میشود هر کس دروحلهٔ اول به قتل میاندیشد، در ین زمینه نیز تعداد وقایع قتل درسال ۱۹۸۰ به سی فیصد افزایش خواهد یافت ، این افزایش در تعداد وقایع قتل به تناسب افزایش سایر وقایع جنایی که در ظرف دههٔ آینده هریك از باشندگان آلمان را تهدید خواهد کرد ، هنوز کمتر است •

درسال ۱۹۷۰ در سرتاسر جمهوریت فدرال آلمانی • تعداد وقایع سرقت منازل شخصی بالغ به (٥٥۹۰۸) واقعه میشد ، در حالیکه اکنون پس از هر ۹ دقیقه یك منزل شخصی در یکی از نقاط آلمان غرب بسرقت میرسد •

درجریان این سرقت البسه پوست ،قالین ها، زیورات ، تابلو های گرانقیمت رسامی، آثار هنری لوازم انتیك ، سامان ووسایل گرانبهای چون تلویزیون وغیره که قیمت مجموعی آنها بالغ به صد ها ملیون مارك میگردد دزدی میگردد که باوصف جدوجهد شدید پلیس باز هم هشتاد فیصد اموال مسروقه هر گز بدست پلیس نمیرسد و ملکیت دزدان وجنایتکاران میشود •

در اکثر وقایع پلیس جنایی نیز کاری به پیش بردی نمی تواند •بجز آنکه آثار و علایم واقعه را تثبیت واعلامیه هایی مبنی بر خصوصیات مجرمین صادر کند •

هانس ورنر هاماخر رئیس عمومی جنایی شهر کویلن که (٤۸) سال عمر دارد باابراز عجز درمقابل افشای جنایتکاران اعلام کرد: «تعداد وقایع کشف شده روبه سقوط است. پلیس درسرحد نهایی توانایی وقدرتش قرار گرفته است »•

این ادعا زمانی مبالغه آمیز جلوه نمیتواند که دانسته شود درسال ۱۹٦٤ در حدود (۲۸) فیصد وقایع جنایی کشف ومجرمین دریافت شدند وحالا در جمهوریت فدرال آلمان در هربیست ثانیه یك واقعه سرقت بوقوع میرسد وساحهٔ مجرمین از کوچکترین دزدانی درفروشگاه های بزرگ حاوی خدمات شخصی تابزرگترین سارقین بانکها را دربر میگیرد•

تنها در ظرف دههٔ بین ۱۹٦۰ تا۱۹۷۰تعداد وقایع سرقت در فروشگاهها، دفاتروگدامها سه چند شده است ودر همین سال اخیر این تعداد به یکارد جدید (۱٦۷۳۳۹) واقعه رسید• ودر آنجا ها که ملکیت ودارایی مردم در منازل وفروشگاهها لمس ناشده باقیمانده اند، دزدان دست به سرقت موتر هاوو سایل نقلیه میزنند هرگاه تمام عراده های شخصی راکه تنها درسال (۱۹۷۰) درجمهوریت فدرال آلمان بسرقت رسیده وربوده شده اند پی درپی بالای یك جاده توقف دهید مجموعهٔ زنجیر این عراده ها فاصلهٔ فوق العاده درازی رابطول ۳۱۰۸ کیلومتر اشغال خواهد کرد یعنی درست ازشهر لو یکب (شمال آلمان) تابندر گاه جبل الطارق•

پلیس آلمان درسال گذشته مجموعا از تعداد (۱٥٤۹٤۸۹) واقعه سرقت اطلاع حاصل کرد که (٥۲)فیصد این جرایم درشهر های بزرگ آلمان صورت گرفته ، درآن شهر های مزدحمی که امروز تقریبا از هرسه نفس آلمانی یکی شان باشندهٔ آنجاست • بررسی ها ومعاینات دقیق وراهنمایی شده تخنیکی جنایی ثابت ساخته اند که تعداد سرقت های بزرگ درشهر های پرجمعیت تقریبا هشت چند وقایع دزدی درشهر های کوچك و دهات هاست .

نظری بر دو سیه های پلیس نشان میدهد که ازمدتها باینطرف باشندگان بیضرر در جبههٔ مخالف جنایتکاران یا «جهان برزخ» قرارنداند ،بلکه امکانیت سرزدن جرم ازطرف هرنفر وجود دارد واین تنها «جنایتکاران هراسیده از روشنی » نیستند که ملکیت ودارایی دیگران را تهدید میکنند بلکه نیمه ای از وقایع جنایی ،سرقت وراهزنی اکنون در روشنی روز صورت میگیرند وآنهم بوسیلهٔ افرادی که همگان ایشان رابحیث همشهری نیك میپندارند • اکنون ماموریکه تاحالا باکدامن جلوه نموده جهیز دخترش را ازطریق سرقت تهیه میکند، اکنون هر فرد بیضرر وهر باشندهٔ بیگناه درصدد آنست تااز حلقهٔ جرایمش بااستفاده از زور رهایی یابد••• آمر جنایی شهر کویلن میگوید:

«ازمدتها بدینطرف مجرمین آماتور در دوسیه های پلیس شکل استثنایی ندارند، امروز بایدور هر واقعه استفاده از زور آنان رامدنظر داشت بدین ترتیب حلقه مجرمین برای مراکزرااطلاع دهنده توسعه فوق العاده یافته است• امروز هرفرد می توانیم مجرم باشد »•

منبع این رویداد ها کدام است ؟ منشاء این واقعیت چیست؟ چگونه امکان دارد که آلمان غرب به یك ملت مملو از راهزنانی وجنایتکاران مبدل شده است ؟ این امکانیت راناشی از چه دانست که آلمانی های امروز، باداشتن شهر های چندین ملیونی ، یکنوع جنگ ، جنگی رایکی در برابر دیگر پیش می برند ؟

تاچندی پیش فکر میشد که جنایت درقدم اول ازفقر ناشی شده وبعد تکامل مییابد•

امامردم آلمان غرب یکی از غنی ترین و ثروتمندترین ملل دنیاست• درآمد متوسط کارگران آلمان غرب امروز (۱۲۰۰) مارك (معادل ۲٦٥۰۰ افغانی) دریك ماه است،ازین رهگذر هیچکس درخود مجبوریتی احساس نمیکند که برای تامین معیشت خود وفامیلش دست بسرقت وراهزنی بزند، باآنهم اکنون درآلمان غرب نسبتا به آن زمانی که آلمانها

درگرداب فقر مبتلا بودند، بیشتر دزدی و سرقت صورت میگیرد . پس علت اصلی چیست ؟

مرکز جنایی آلمان غرب پس از تحقیق وکاوش درراه پیداکردن علل افزایش و قایع جنایی درآن دیار چنین توضیح‌داد:

«انگیزه جنایت ضرورت واحتیاج نیست ، بلکه حرص وسواس برای ر فاه وآسایش بیشتراست. رفاه وآسایش طلبی مردم رابه امراض روانی مفرط حرص میکشاند که این امراض میتوانند سبب جنایات رفاه طلبی گردند . موضوع قابل توجه و دلچسپ از نگاه روانشناسی اجتماعی آنست که ضرورت عینی کنونی افراد ناشی ازرسیدن بمعیار اصغری بقاء نیست بلکه از خواست ها و نیازمند یهای روبه افزایش ایشان منشا ء میگیرد .»

آنچه درین تو ضیحات غیر قابل فهم‌جلوه میکند ، میتواند درروشنی‌یك مثال از وقایع کوچك‌وجرایم‌عادی که‌همه روزه صدهابار در فروشگاههای بزرگ حاوی خدمت شخصی رخ‌میدهد، بهتر فهمیده شود. خانمهای منزل وزنان خانه دار که تاکنون بجرات بخرید میرفتند بیشتی ازین نمیتوا نند دربرابرانبوه اموال‌واجناسیکه رو ی‌هم بمقدا ر ز یا د وفی‌اوان انباشته‌شده ، مقاومت واستقا مت شان راحفظ کنند ، آنها میل دارند همه‌چیز در اختیار داشته باشند و لی توانایی خر ید همه اجناس ولوازم راندارند ، ناگزیردست به‌سرقت میزنند جعبه های کو چك خاویار، جاکت های پشمی قشنگ ،پارچه های‌کو چك البسه و... را میگیرند ودربین بکس دستی شان پنهان میکنند . اجناس رنگین ،قشنگ ودلکش مغازه ها وسواس شان را برانگیخته برشدت طمع وحرص شان افزوده است. ناگزیر هرچه مورد علا قه شان قرار گیر د بدان دست میبرند .

هاماخر رئیس‌عمومی کریپوی شهر کویلن درزمینه توضیح علل جرم یك گام فراتر میگذارد، وی ساختمان جامعه رامسوو ل شمرده ابراز میدارد که‌انسا نان را نبا ید برمبنای آنچه هستند مورد قضاو ت قرارداد بلکه برپایه آنچه دارند با یست برایشان حکم صادر کرد : «انسان اکنون بخاطر آن احترام نمیشود که‌زندگی میکند بلکه ارزش وقدروی از روی آنچه از وسایل تخنیکی و لوکس بدستس دارد مورد قضاوت قر ار میگیرد ». ازینجاست که اکثر جرایم و جنایات منشاء میگیرند، مثلا درایا لت نورد راین ـ وستفالن فامیل هایی زند گی میکنند که مالك تجهیزات لوکس‌وگرانقیمت میله نیستند ازین سبب در جریان روزها ی آفتابی همینکه فامیل ها ی‌ثروتمند از وسا یل لوکس ومرفه میله استفاده میکنند ولذت می‌برند ، اعضای فامیل های نادار بر آنان حمله میکنند آن وسایل را از ایشا ن می ربایند تا آنان نیز از آنها استفاده بتوانند این یکی از مثال های و صفی جنایات نوین درآلمان غرب است که‌هانس ورنر هاماخردر نوشته های تخصصی خود از آن حکایت نموده است .

هاماخر بدنباله تو ضیحاتش میافزاید‌که زندگی مشترك دلچسپ انسانان در جوا مع کوچك وهماهنگی سویه زندگی فا میلی سابق درآن جوامع بهترین وسیلهٔ کنترول‌وجلوگیری ازجرم وجنایت بود ومانع آن میشد که‌عناصر سست و ضعیف النفس آن جوامع تشبث به جرم واعمال زیانبخش نمایدومنحر ف گردد .

امادر بین فامیل های مدرن و جدید ما شکاف عمیق وو سیع ا یجا د شده . سال بسال وقایع طلاق افزایش مییا بد و بیشتر از شصت هزار طلاق دربین فامیل های مارخ‌میدهد .

باینصورت‌بوضاحت‌دیده میشودکه‌الما نها اززندگی مشترك با همدیگر به ستوه آمده اند وبیشتر از آنکه باهمدیگر نزدیك شوند ، ازیکدیگر فاصله میگیرند و میگریز ند ، آنان زندگی مشترك وزیستن بایکدیگر راترك نموده وتجرید پسند شده‌اند.

درسرزمین کنونی جمهوریت فدرال آلمان صد سال پیش فقط ۲۰٫٤ ملیون نفر زندگی میکرد اکنون تعداد این نفوس سه چندشده است.

هاماخر میگوید:

«تراکم نفوس از (۸۲) نفر در یك کیلومتر مربع اکنون به (۲۳۵) نفر رسیده است. آنچه برپایه این تراکم و تکا ثف نفوس ومتوطن شدن انسانها درشهر ها ی بزرگ ومسکون شدن ایشان در فضای ضیق وتنگ ، بحیث عنصر اساسی زند گی بوضاحت ازبین رفت همانا همسا یگی نیك وهمدردی بایکدیگر بود که همگام ومتوافق باآن تعداد بسیار زیاد موانع طبیعی‌انحراف نیز نابود شدند . هرقدر انسانها بهم‌فشرده شدند بهمان پیمانه تجرد افزایش یافت. «ناشناسی یانا آشنایی در صحرای شهر » یك اصطلاح یامثل عامیانه نیست بلکه یك مشکل واقعی است ».

روانشناسان جنایی درین زمینه چنین ابراز نظر میکنند : انسانیکه ناشناس زندگی میکند خودش رامورد احترام نیز نمی یا بد ولذا احساس احترام نسبت به همنوعانش رانیز ازدست میدهد وبدین تر تیب‌به‌مقیاس روبه افزایش احترام به‌ملکیت همنوعان و بیشتر ازآن احترام بزندگی همنوعان را نیز فراموش میکند.

این وضعیت اجباری روانی درتعد اد بسیار زیاد جرایم استوار بر استفاده ا ز زور وفشار بطور نهایت تکا ندهنده وفجیع تبارز میکند : در اختطاف و اسیر نمودن اسیر گرفتن.

تاسال ۱۹۵۱ اینگونه وقایع فجیع‌جنایی درآلمان هرگز بوقوع نپیوسته بود. دردستگاه معیاری جنایت شناسی (کریمینالو جی)آلمان درآن زمان اینگونه جرایم و جنایات طو ری تمثیل ونگاشته شده بود که گویی درباره وقوع جنایت درسیاره دیگری قلم فرسا یی شده‌باشد :

ناتمام

صفحهٔ۱۹

خدمات

یکی از مرکز صحی

مردمان کشور ما که در نقاط دور دست مملکت زندگی میکننـــد در پهلوی اینکه از سایر نعمات زندگی محروم اند از صحت وصحتمند ی نیز برخوردارنبوده وقتی نیاز مندی به طبیب ودوا پیدا مینما یند جـز صبر چیز دیگری در اختیار ندارند وجز آنکه به سرنوشت تسلیم‌شوند چاره ای نمی بینند .

این عده کسانی اند که همه عمر با امراض‌مختلف‌مثل ملاریایا چیچك وغیره دست وگر یبان بوده وآنهم که ازین ورطهٔ زندگی جان بسلامت می‌بر ند جز مو هبت الهی نمیتوان چیز دیگری به آن نام داد.

دولت بادر نظر داشت این همه مشکلات واحتیاجات مردم پـــلان خدمات‌صحی‌اساسی را مد نظرگرفته تابانظرداشت‌شرایط محیطی‌جغرافیایی وغیره در مرا حل نخست امـــور وقایوی تو جه کرده‌وامور معا لجوی رابه آن عده امرا ضیکه چندان مهم نباشد در مرا کز صحی تحت‌تداوی گرفته شده ودر غیر آن به مراکز ولایات ارسال نماید .

بناغلی وهاب زاده رئیس طـب وقایوی وز ار ت صحیـــه ضـمـن مصا حبه نی این مطا لب را بیـــان داشته وچنین به سخنان خو یش ادامه داد:

قسمیکه تذ کـر بعمل آمـد در مراکز صحی اساسی تو جه بیشتر به امور وقایه‌امراض‌میشود طو ریکه اگر بصورت اساسی‌یك منطقه وقایه شود نیازی به معالجه نمی داشته باشیم.

ـ از بناغلی وهاب‌زاده‌می‌پر سم وظایف عمده مراکز صحی اساسی چیست ؟

ـقبل ازینکه وظایف عمده مراکز صحی را بیان دارم اجازه دهیدبگویم که چرا خدمات‌صحی‌اساسی‌رویکارآمد وروی کدام علت با چندمرض‌مجادله میکنند .

خدمات صحی اسا سی در اکثر ممالك رو به انکشاف‌تقر یبا بیست سال قبل مخصوصا در حو زه جنوب شرق آسیاـهند وشرق افریقاآغاز یافته وجز پرو گرام های ســازمان صحی جهان گردید.

چون این پرو گرام خیلی ارزان‌و مفید است ازینروبزودترین فر صت ازطرف اکثرکشور های جهان قبول وتطبیق گردیده از نگاه اقتصا دی در همه جا ثابت شده کـه طـب وقایوی به مرا تب ا رزانتر از طب معالجوی است‌باآنهم مجا دله‌برعلیه یك مرض ووقا یه مردم از شر همه امراض وتعقیب وتفتیش آن درهر وقت ودر همه‌جا یك مصرف گزاف وپر سونل‌زیادراضرورت دارداز‌ینرو بعد از مجادله علیه یك مرض‌وپایان آوردن گرا ف‌آن تنها مرا کز صحی درا ن‌جا تاسیس وهمیشه متو جه آن است تا در صورت بروز عـلایم همان مر ض به مرا کز عمده اطلاع داد ه مشکلات را با مراکز در میان گذارند.

ـر افغا نستان در مرا حل‌ابتدائی مبارزه ومجادله علیه امرا ض ملاریا چیچك قی‌واسهال آغاز یا فته‌واولین مر کز صحی دهاتی را در ولسوالی دوشی مر بوط ولایت بغلان شروع‌به فعالیت کردو هم‌اکنون در سر تاسر کشور (۹۸) مر کز صحی اساسی مو جود است که وظایف عمده‌ای‌این مراکز عبارت است از:

۱ـ بمنظوربوجودآوردن یك‌جامعه صحتمند باید از صحت طفل ومادر یاد آور شد.

بـــرا ی و قا یه صـحـــت ایـن دو گـــروپ پـر و گـــرا م طفل ومادر حق اولیت داده شده. داده شده .

۲ـ تعلیمات صحی بـه منظو ر تنویر اذهان وآشنایی بیشتر مردم وسهم گیری فعال ایشان در قسمت پیشبرد پرو گرا م‌های صحی .

۳ ـ انسجام بخشیدن پرو گرام حفظ الصحه محیطی مخصو صا تهیه آب آشا میدنی صحی به همکـاری مردم وهمچنان دفع کثافات.

٤ـ احصا ئیه‌حیاتی یعنی تولدات جدید وو فیات .

٥ـ مرا قبت از بروز واقـــعات امراض ساری وجلو گیری ازتکـثر آن.

٦ـ امور معا لجـوی آن عـــده اشخاصیکه نیاز مندی به تـداوی داشته باشند.

باید گفت که فعلا ماز نگاه کمیت دارای ۹۸ مر کز صحی میبا شیـم ولی اگردر اصل ببینیم جزء نام‌در اکثر آن چیز دیگری‌وجود ندارد در

مرکز صحی

حالیکه ملیون ها افغانی در گذشته درین راه به مصرف میر سید ولی نتیجه مطلوب بدست نمی آمد .

بنا غلی وهاب زاده ادامه داد:

ـ همانطوریکه‌گفته‌شد اگر کمیت را مدنظر نگیریم ما اصلا مـراکـز صحی اساسی در هیچ نقطه ازکشور نداریم زیرا در هیچ یك آن شش وظیفه که‌بایدانجام داده شودصورت نمیگیرد زیرا از یکطرف بسیاری‌از مراکز صحی ما داکتر روغتیا پـال ونرس نـدارد از جا نبی‌دوا دراکثر آن مو جودنیست وآن مقدار ازدوای راکه وزارت صحیه با هزار مشکل تهیه میدارد حیف میل داکـتر ویا چند نفر از متنفذین همان منطـقـه میشود وکسا نیکه حقیقتا مستحق هستند اصلادوارا به چشم نمی‌بیند واین اعمال چون بسیار تکرارشده ومردم در وقت مراجعت به مراکز صحی مشکلات دیده اند دیگر کمتر به آنجا مرا جعت می‌کنند وتر جیح میدهند تا علاج خودرا نزد حکیم جی ها ویا اشخاص دیگری که نزدآنها شهرت دارند بنما یند.

مشکل عمده ای وزارت صحیه را عدم آشنایی داکتران به اموروقایوی تشکیـل مـید هـــد ز یـــر ا از یکطرف در پو هنخـــی طـب مضامین طب وقایوی کمتر تدریس میشود واز جانبی‌چون‌این نوع‌طبابت به‌اصطلاح نان ندارد ازینرو کمـتر محصلین حاضر میشونـد تا رشتـه تخصصی خودرا در ین ساحه تعین کنند.

از جانبی چون مراکز صحی‌بنقاط دوردست قرار دارند کمتر اشخاص حاضر میشوند که دران جـا ئـیکه اصلا از تمدن نامی نیست بر وند .

و قتیکه ریاست صحت عا مـه می‌خواهد پر سو نل تر بیه نما ید باز هم باچند مشکلی دست وگریبان است زیرا از یکطرف صحت عا مه در گذشته مـدت کـورس هـــا ی روغتیا پال را خیلی کم گر فته‌بودند

صحی اساسی

یك مرکز اساسی صحی

و حالا آ نرا به سه سال از دیا د بخشیده اند تعداد شا گـــر د ان برای ۹۸ مر کز صحی در نظرگرفته شده فارغ التحصیل گر دنـــد دران و. قت شاید ما ۲۰۰ مر کز صحی داشته باشیم که باز هم به کمـــبود پر سونل ا حتیاج حس خوا هیم‌کرد. طرز تدریس نیز با محیطواحتیا جات محیطی ما توافق ندامته بلکه کـتبی تدریس میشود که راسا یاازفرانسه و یا از یك کشور دیگر تر جـــمه شده و برای‌کسانیکه می خوا هند در آینده در اطراف خـد مت کنـند تعلیم داده میشود و آنها هم با ید بخوانند . از مشکلات عمده ای که قبلا هم ازان یـــاد آور شدم هـمانا حاضر نشدن اکثر اشخاص بـرای خدمت گذاشتن در نقاط دورازمراکز شهر است در حالیکه و زارت صحیه خواسته تابعد از گرفتن کانکور در مکتب رو غتیا پالی یا نـــر سنگ شاگرد بگیرد باز هم این مشکل ما حل ناشده خوا هد ماند ز یرابازهم معلمین کابل و یا مراکز و لا یا ت دران کا میاب شده و شا مل می – شوند وو قتی هم که فارغ‌التحصیل شدند به جای که احـــتیا ج است نمی‌روند و بـا هزار بهانه از ر فتن به جا های دور ابا می ورزند .

– مگر شاگردان‌اطراف لیا قـت ندارند ...؟

– سوی تعبیرنشود ! شا گر دان کابل و سایل بهتر بدست دا رند در حالیکه اطراف ازین همه وسایل بی بهره اند از جا نبی بسیا ری از نقاطدور دست کشور ما دارای‌لیسه نیستند واز جانبی وقتی کا نـکو ر گرفته میشود اکثر یت اطرا فیان ما نمی توانند خودرا به‌کانکوربرسانند

– در مورد رفع این مشکلات چـه تجویزی گر فته شده ؟

– درین مورد سه تجویز ا تخا ذ شده این سه تجویز عبارت انـــد ا ز ینکـه : اولا اشخا صیکه درمورد طب و قابوی تحصیل کرده ا نـــد بدون آ نکه به عسکری سوق دا ده شوند باید مثل معلمین یك مکلفیت شش ساله کار را باید دا شتـــه باشند تااز یکطرف مشکل کـمبود حل شود واز جا نبی و قتی شش سال را یك نفر در یك‌مسلك‌بگذراند ناگذیر باآن انس گر فته وآنرانمی‌– تواند ترك‌گوید.

دو مین تجو یزعبارت‌از از ازدیاد معاش برای این عده از اشخاصیکه درین راه مصروف فعالیت ا نـــد . سو مین آن همانا اعمار محل‌رهایش است برای پر سونل مراکز صحـی تادر هر جائیکه باشند از مشکلا ت بی خانگی در امان باشند که ا یـن تجویز از طرف دولت‌قبول شـــده وفعلا تنها در دوشی برعلاوه مرکز صحی محل ر هایش نیز بـــرا ی پرسونل آنجا سا خته شده از همین رو هرداکتری کـه می خواهد به این مسلك خدمت کند آ رزو یش را کار در دوشی‌تشکیل میدهد .

ناگفته نماندکه این‌یك‌رقم درشت مصرف است که دو لت آنرا قبو ل کرده زیرا هر محل ر هایش درحدود (۲ر۱) ملیون افغانی تمام میشود .

خوب حالا که از مشکلات صحبت شده بهتر است از مشکل د یـــگر

بقیه در صفحه ۵۷

از : علی اصغر بشیر

(قسمت ٦)

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

زهره را ستارهٔ عاشقان و زیبایان وهنر مندان پنداشته اند و بهمین سبب در ادبیات کهن ما از آن به رامشگر چرخ و بر بط نواز فلکی ورقاصهٔ انجم و غزلسرای اختران والقاب و صفاتی ازین قبیل توصیف وتعبیر نموده اند .

نام دری زهره، ناهید و نام یونانی آن ونوس است که پیکر تراشان یو نان و روم مجسمه های زیبائی از سنگ بنام او تراشیده اند .

از دور میبرد دل . . .

زهره بعد از ماه و آفتاب، روشنترین اجرام فلکی است وشاید هم بعد از ماه و آفتاب تنهاستاره‌ای باشد که شعرا در وصفش پیش از دیگر ستارگان داد سخن داده اند. ولی با این حال اگر آنرا از نزدیك مشاهده کنیم کره ایست که «از دور میبرد دل و نزدیك زهره‌را» واین بدانسبب است که سطح آن بایك اتموسفیرسفید وثقیل‌ومسموم پوشیده شده که مانع دیدن سطح‌آن میشود و از آنرو ما هرگز سطح زهره را نمیتوانیم ببینیم و همین ابر است‌که شعاع آفتاب‌را باندازهٔ کافی منعکس می سازد که درنتیجه زهره از درخشانترین اجسام سماوی بشمار میرود .

ساختمان سطح زهره بو سیلهٔ مشاهدات عادی تلسکو پی هم ممکن نیست .

درسال ١٨٣٤، آدامس ودو نهام، دو منجم امریکایی ادعا نمودند که درطیف سیارهٔ زهره گاز کربونیك کشف کرده اند اخیرا در نتیجه یك سلسله تحقیقات علمی سپکترو سکوپیك که از سطح کرهٔ زهره بعمل آمده است معلوم شده که در اتمو سفیر زهره کاربن دای اکسایدوجود دارد ،ضمنادانشمندان با استفاده ازیك تلسکوپ قوی که در بالون نصب کرده به ارتفاع بیست میلی زمین قرار داده بودند معلوم گردید که در سطح کرهٔزهره یك مقدار بخار آب نیز و جود دارد .

در سال ١٩٥٦ میلادی مؤسسهٔ لابراتوار تحقیقات علمی درواشنگتن ادعا نمود که درجهٔ حرارت این سیاره ٦٠٠ درجهٔ فار نهایت‌میباشد که تقریبا ١٢٥ درجه فارنهایت‌کمتر از درجهٔ حرارتی است که قبلا ادعا شده بود .

در سال ١٩٦٢ دانشمندان امریکایی آلتی برای مرینر دوم ساختند که بعد از پرتاب مرینر نشان داد که این حرارت فوق‌العاده مربوط به خود زهره میباشد وبه اتمو سفیر آن ارتباط ندارد، اما مرینر دوم نتوانست دربارهٔ حلقه تشعشعی زهره و همچنان در باره ساحهٔ مقنا طیسی آن معلو ماتی بدهد و از فاصله ٢٢ هزار میلی قسمت رو به آفتاب زهره گذشت در سال ١٩٦٦ هنگامی که و نوس (٤) شوروی ومرینر (٥) امریکا به زهره‌رسیدند یك نمایش علمی بین المللی در سطح زهره صورت گرفت .

ونوس ٤ نظر باینکه ماموریت داشت یك آلت علمی را با پراشوت در سطح زهره بگذارد ، بسیار جالب توجه بود ، این آلت علمی ٧٥ دقیقه بعد ، حرارت کره زهره را ٥٠٠ درجه فار نهایت ثبت کرد واطلاع داد اما نتوا نست معلومات دیگری مخابره کند ، بعد از تحقیقات زیاد تر معلوم شد که هنگام مخابره درجه حرارت زهره هنوز بیست میل دیگر تاسطح اصلی زهره فا صله داشته است.

مرینر پنجم بطر ف قسمت تاریك زهره در جایی که ٦٠٠٠ میل از سطح کره مزبور فاصله داشت رسیدواگرچه آنهم‌نتوانست ازساحه مقنا طیسی زهره چیزی کشف کند ولی اطلاع دادکه اتمو- سفیر زهره ازکار بن دای اکساید تشکیل یافت و تقریبا صد برابر فشار اتمو سفیر زمین در سطح بحر بالای سطح ز هره فشار وارد میکند .

حرکت وضعی :

در باره حرکت وضعی زهره ، دانشمندان بوسیله تلسکوب نتوانستند چیزی کشف کنند اما در چند سال اخیر بوسیله راداری که با بزرگترین وقوی ترین دستگاه های فرستنده و گیرنده و کمپیوتر مجهز بود موفق شدند که مدت حرکت وضعی زهره را پیدا کنند و آن عبارت از مدت ٢٤٣ روز به سمت حرکت عقربه ساعت میباشد یا بعبارت دیگر مخالف سمت حرکت تمام سیارات دیگر وحرکت انتقالی خودش است اما این حساب هنوز قبول عام نیافته است .

همین تحقیقات نشان داده است که هر قسمت زهره تقریباً باندازه ٥٨ روز زمین روشن و ٥٨ روز تاریك میباشد و سرعت اتموسفیر آن نیز آنقدر قوی است که حرارت سمت روشن را به سمت تاریك میرساند .

لطفا تصحیح کنید

در سطر آخر صفحه ٢٤ شماره گذشته بعد ازعدد ١٨کلمه عقرب‌را اضافه کنید تا١٨ عقرب شود که هنگام عبور عطارد از مقابل آفتاب است .

مریخ ستاره جنگ :

کره زمین دو همسایه دارد یکی در سمت آفتاب که نامش زهره است ومختصر آشنایی با آن پیدا کردیم ، دیگری در جهت عکس‌زهره وآن عبارتست از مریخ که اکنون باب آشنایی با آنرا باز میکنیم.

مریخ سیاره ایست سرخ رنگ بقطر تقریباً ٦٧٩٠ کیلو متر که در هر پانزده تا هفده سال یکبار بزمین نزدیك میشود ونزدیکترین فاصلهٔ آن از زمین ٥٦ ملیون کیلو متر است و دور ترین فاصله اش باچهار صد ملیون کیلو مترمیرسد

مدار مریخ بدور آفتاب ، بشکل بیضوی بسیار طویل است و ازین سبب فاصله اش ازآفتاب از ٢٠٦ ملیون و پنجصد هزار کیلو متر تا ٢٤٩ملیون کیلومتر تغیرمیکندوفاصله متوسط آن ٢٢٨ ملیون کیلو متر میباشد .

حرکت انتقالی مریخ در مدت ٦٨٧ روز زمین صورت میگیرد و حرکت وضعی آن درمدت ٢٤ ساعت و ٣٧ دقیقه است یعنی سال آن برابر یك سال وده ماه و٢٢ روز زمین وشبانه روزش تقریباً باندازه شبانه روز زمین است .

وزن آن از وزن زمین ٩ بار کمتر است و جرم مخصوص آن ٣٫٨ یعنی کمتر از جرم مخصوص زمین است .

زاویه بین محور و سطح مدار آن ٦٥ درجه است (ز او به زمین ٦٦٫٣٣ در جه است) باین سبب در مریخ هم فصول مانند فصول زمین وجود دارد اما در پهلوی تغیر فصول تغیراتی هم در سطح آن بوجود می آید بدین قرار :

درقطبین مریخ دولکه سفید دیده میشود که آنها را کلا ههای قطبی می نامند ، این لکه ها متناوباً تغیر میکند باین ترتیب که از آغاز فصل بهار مریخ کلاه قطبی شمالی بتدریج کوچك میشود ودر اواخر تابستان به نهایت کوچکی میرسد و باز در فصل زمستان همان کلاه بزرگ میشود ، همین وضع در کلاه قطبی جنوبی نیز صورت میگیرد اما بفاصله ٣٤٠ تا ٣٦٠ روز .

دانشمندان هیات و نجوم از سفیدی وزیاد وکم شدن متناوب این لکه ها حدس زده اند که این کلاههای قطبی برف ویخهایی است. که در قطبهای مریخ وجود دارد .

که در تابستان بعلت ذوب شدن کوچك میشود و در زمستان بعلت بارش برف بزرگ میگردد ، اگر این حدس درست باشد می توان گفت که کلاههای قطبی مریخ مانند یخبندان دو قطب زمین میباشند. امابین این دو یخبندان تفاوتی وجود دارد باین معنی که یخهای قطبین زمین کاملا در تابستان آب نمیشود ولی لکه های سفید قطب جنوب مریخ گاهی کاملا ازبین میرود بنابرین باید کلاهای قطبی مریخ قشر نازکی ازیخ وبرف باشد .

علت سرخی مریخ :

تقریبا پنج هشتم سطح مریخ سرخ رنگ است وماهم که با چشم غیر مسلح مریخ را سرخ میبینیم بهمان سبب است. اقوام قدیم نیز مریخ را بسبب همین رنگ سرخش ستاره جنگ نامیده بودند ودر ادبیات مانیز به آن بهرام خون آشام ونا مها وتعبیراتی ازین قبیل داده شده است بهرحال بعضی از علما ی هیا ت گفته اند سرخی زمین های مریخ از آنسبب است که مانند ریگزار های افر یقا دارای ریگ وشن سرخ میباشد. این فرضیه را مسالهٔ انعکاس ١٥درصد نور خورشید از سطح مریخ، تایید میکند زیرا قابلیت انعکاس ریگزار های زمین نیز تقریبا بهمین اندازه است (١٦ درصد) .

چمنزار های مریخ :

اگر بادور بین قوی بطرف مریخ نگاه کنیم، سطح آنرا سرخ میبینیم ولی در گوشه وکنار آن قسمتهایی برنگ سبز وآبی نیز خواهیم دید .

سابقاً هیات دانهای اروپا، این لکه های سبز وآبی را دریا تصور میکردند وبرای اینکه هر قسمت آن از دیگری مشخص باشد ، برای هریك از دریاهایی که تخیل نموده بودند نامی انتخاب کرده بودند مثلا دریای ر یگ ، خلیج صبحدم ، دریای آفتا ب ، خلیج نصف النهار، دریای بتها وغیره، امامنجم معروف فرا نسوی فلا ماریون که شهرتش در عالم هیات ونجوم فراوان است در ضمن مطالعات و بررسی های خود دریافت که رنگ بعضی ازین دریاها درهر فصل تغییرمیکند

ابتدا سبز یاآبی است، بعد ازمدتی زرد میشود وسر انجام رنگ نسواری بخود میگیرد وبعضی دیگر درتمام سال بر نگ سبز باقی میماند، ازین رو حدس زدکه آن قسمتها که تغییرپذیر است جنگلهای مریخ وآنچه تغییر نمیکند چمنهای آنست اما این نظریه هم قبول عام نیافته است اگر چه وجوداکسیجن درمریخ ثابت شده و بنابرآن وجود نباتات را درمریخ نمیتوان یکباره نفی کرد وبهرحال تقریبا همه هیات دانها معتقدند که در مریخ آب، اکسیجن وگرما بقدر کافی وجود دارد والله اعلم .

کرهٔ مریخ باچمنها یادریا هایش

اقمار مریخ :

در چندشماره قبل گفتیم که بعضی از سیارات دارای توابعی بنام قمر (ماه) میباشند که از آنجمله یکی زمین خود ماست وماه آن رامی شناسیم. مریخ هم دارای دو قمر میباشد که هردو در سال ١٨٧٧ تو سط منجم امریکایی بنام هال کشف شده است .

هال، نام یکی ازین دوماه رافوبوس (ترس) ونام دیگر را د یمو س (دهشت) گذاشت ودرین نام گذاری از اثر مشهور هومر شاعر قدیم یونان بنام ایلیاد، الهام گرفت، در ایلیا د افسانه‌ای مر بو ط به مریخ ستاره جنگ یا بعقیده یونانیها ی قدیم رب النوع جنگ ، وجود دارد که در ضمن آن از قصد مر یخ برای فرود آمدن بزمین جهت گرفتن انتقام پسر مقتول خود آ سکاف یاد شده است ومریخ در آن هنگام به دومعاون خود فوبوس و دیموس امر میکند که اسبها را زین کنند وخودش به پو شیدن لباس جنگ مشغول میشود .

ما هها ی مریخ خیلی کوچك هستند ، قطر فوبوس فقط ١٥ کیلو متر وقطر دیموس ٨ کیلو متراست مدت گردش آنها بدور مریخ نیز خیلی کم است، دیموس در ظرف ٣٠ساعت و١٨دقیقه وفوبوس درمدت ٧ ساعت و ٣٩ دقیقه یکبار بدور مریخ گردش میکنند .

(لطفا بقیه این بحث را درشماره آینده بخوانید) .

«صحبت راجندر کمار پیرامون ستاره‌های همبازیش»

مترجم : مهدی دعاگوی .

آوازهٔ مردم درمورد علاقمندی او نسبت به سایره بانو کاملا بی اساس است .

چرا او را تاجر هنر پیشه میگویند

صحبت از روز گار پیشین است روز گاری که‌فقط سو داوفکر بازیگری درفلم ها در کله راجندر کمار جوش میزد او توسط یك سفارش خطی به شاعر مشهور فلم های هندی معرفی شد بعدازینکه بازیگرا ن فلم ها مدتی باکره بسویش دیدند وطنز وکنایات بیدریغ خودرا بوی تحویل دادند سر انجام باثر توجه راجندر کر شن بحیث اسستا نت دائر کتر رویل صاحب پزیرفته شد و اولین فلم را که بحیث اسستانت دائر کتر شروع نمود (سگاهی) نام دا شت که پریم نات و ریحانه هیرو و هیروئین فلم بودند .

در این فلم بقدر کافی زحمت کشید و شب و روز را نا شناخته بکار پرداخت تا آنکه در فلم های (سافی- پاکت‌ما ر - شگو فه لهرین - تیر انداز) رویل صاحب از او بحیث همکار و معاون دائرکتر استفاده کرد راجندر کمار در جر یان فلمبر داری فلم (جوگن) که دلیپ کمار بحیث هیرو دران هنر نمائی میکرد موقع یافت تا در یك صحنهٔ کوچك فلم نقش را ایفا نماید او از یکطرف دقیقه شماری برای چنین لحظه داشت و از جانب دیگر برای اولین بار در فلمی ظاهر میشد که محبوب ترین هنر پیشه سنمای‌هند دران هیرو بود چون راجندر کمار بقدر کافی خجا لتی و مضطرب بود جلو کمره مثل بر گی که‌به شاخه درخت بلرزد میلر زید ولی دلیپ کمار همینکه احساس‌کرد فورا بشیوه صمیمانه حرف زد که او را آماده جلو کمره ساخت .

نقش راجندر کمار در فلم (جوگن) مورد قبول واقع شد ودر فلم بعدی که (وچن) نام داشت رویل صاحب او را بحیث هیرو معرفی کرد فلم وچن بی اندازه موفق شناخته شد و با تکای همین موفقیت (شانتارام) وی را در فلم (طوفان اور دیا) محبوب خان در فلم (مدر اندیا) موقع دادند که هر دو فلم از نگاه کیفیت هنری وقسماء از لحاظ بازار و مارکیت در ردیف اول واقع شد ازان بعد کار آسستی را ترك کرد و بحیث بازیگر اول فلم ها در سینمای هند خود را معرفی نمود راجندر در مورد همباز های خود بعد از بیست وسه سال صحبت میکند .

گیتا بالی :

اولین هیروئین که باو مقابل شدم گیتا بالی بود هر وقتی خاطره اش ظهور میکند قلبم بشدت میزند او مرا برادر گفته بود ومن‌هم بپاس خوبی های که داشت باو خواهر بزرگ خطاب میکردم - بزرگترین نقطهٔ تاریك که در زندگی من نسبت به‌گیتا بالی موجود است ردخواهش نهایت صمیمانهٔ اوست که از من تقاضا کرد درفلم شخصی او بحیث هیرو ظاهر شوم ولی من بپاس‌اینکه اورا خواهر گفته بو د م از قبول نقش فلمش معذرت خواستم‌ورو ی همین عقیده تقاضا های مکرر او را نپزیرفتم .

مینا کماری :

قسمیکه از همبازی با دلیپ‌صاحب خوش بی‌حد وحصربرایم دست‌داده بودهمینکه‌درفلم (چراغ کهان‌روشنی کهان) بامینا کماری مقابل شدم بی اندازه مسرور بودم دراولین برخورد بامینا برایش گفتم من از جمله اراد تمندان شماستم از بخت خود فوق‌العاده راضی استم‌که موقع‌هنر نمایی را در جوار شما پیدا کردم مینا زن‌نهایت بزرگوار وهمدردبود او صاحب دانش بخصوص بود که ازاوچیز های زیادی فراگرفتم‌قدرت بی نظیر در ادای دیالوگ وتحلیل صحنه‌ها وجملات ومخصوصا اشعار داشت عقیده من است که نظیر مینا کماری سینمای هند ستاره پیدا نخواهد کرد .

نندا :

بازیگر نهایت معصوم و زحمت کش است در اغاز کار اورا مینا- کماری کوچك لقب داده بودم ولی همینکه نقش های‌مهم وعمده راترك وبرای ایفای نقش های گلیمری سعی خود را مبذول داشت هنرش هم روبزوال وسقوط رفت درغیرآن اگر باهمان احساس که کارش را شروع نموده بود به پیش میرفت حقیقتا مینا کماری کوچك ازخودش میساخت .

مالا سنها :

ستاره نهایت ذکی- زیرك‌بادرك وفهم است و لی در او یك مر یضی مد حش مطالعه بنده وآن اینکه نه در دوستی وصمیمیت‌خود با اشخاص وفادار وثابت قدم است ونه در بدبینی ومخا لفت خود اوبا

همه درچوکات کار ووظیفه دوست

ومشفق است ودر خارج از دایره کاربا هیچکس نیست .

وجنتی مالا :

این بازیگر ازخود راضی ومغرور است باوصف اینکه دانسر نهایت ورزیده وماهر است دریکی از فلم ها هنگامیکه‌من درائنای دانس‌دست وپاچه شدم بعوض اینکه با من همکاری کند راهش‌را گرفت ورفت وبدانس دایرکتر گفت هر وقتی که اماده شدبمن اطلاع دهید درحالیکه خودش بوجه بهتری می توا نست مرا رهنمایی کند.

وجنتی مالا خود را فوق تر از دیگران تصور میکند ازاینروتصمیم گرفته بودم بااو دیگر همبازی نشوم ولی وقتی برادرکو چکم (نریش‌کمار) مقدمات فلم (گنوار) را چیده وبا وجنتی‌مالا قرار داد راتکمیل نموده بود بپاس اینکه کار بردارم اخلال نشده باید بابی میلی تمام فلم را بپایه تکمیل رسانیدم اگر در مورد خود خواهی غلو آمیزش صحبت نشود در قسمت تمثیل ومخصوصا دانس ستارهٔ موفق سینما هندبود ولی این او اخر که کار دا ئرکت‌را پیش گرفته تاانجایی که اورا می شناسم در اینکار موفق نخواهدشد

سا دهنا :

ساد هنا ستاره خوش مزاج- لطیفه گوو مزاح پسند وصاحب‌طبع نهایت‌ظریف‌است سادهنارادرفرصیتکه مصروف بازی در فلم طلاق سال ۱۹۵۸ -بودم‌برای اولین بار شناختم ساد هنا وقتی فلم (لف انشمله)را تکمیل کرد واز نگاه مارکیت وبازی درخور توجه واقع شد.

درفلم «میری محبوب »وقتی‌لباس عروسی پو شیده بودم مادر سا دهنا گفت:- خدا کند ساد هنا مثل تو شوهر کند خندیدم وگفتم من‌زدهٔ بخت استم که ازدواج کرده ام‌ورنه شانس خودرا عوض میکر دم تا آرزوی تان برآورده میشد.

حقیقتی که وجود دارد اینست‌که سادهنا ستارهٔ نهایت خوب‌سنگین وعلاقمند بکار های محوله میباشد.

شر میلا تاگور:

چندانی اورا نمیشناسیم ولی‌تا انجائیکه اورا شناخته ام او ستارهٔ عاقل وبافهم است.

سایره بانو

سایره چون تحصیلات خودرادر انگلستان تکمیل نموده از اینرودر مغز وذهن او خصوصیات انگلیسی هاجوش میزند بعد از اینکه فلم (جنگلی) آوازه بپاکرد بسوی اصلیت خود متمایل شد در اغاز رومان عشقی مارا بسیاری از مردم بشکل افواهی زمزمه میکردند ولی حقیقت امر چنان نبود زیرا سایره بعداز مدت کوتاهی اقامت در هند شدیدا متمایل بدلیپ صاحب بود چنانچه هروقتی صحبت ماز دایرهٔ کارهنری بیرون میشد توصیف دلیپ صاحب را‌غاز میکرد ومیگفت اگر یك باربا دلیپ صاحب همبازی شوم ایمان دارم کاهمه باز یگران را دلیپ صاحب فراموش خواهد کرد وبعدا او ثابت کرد که صاحب چنان قدرتی بودبعد ازنا مزی دلیپ وسایره روی‌اخلاصی که بهنر دلیپ کمار داشتم اولین کسی بودم که ان دورا دعوت کردم اکنون افواه است که سایره بانوبا من‌دریك فلم ظاهر نخواهد شداین سخن قطعا حقیقت ندارد بلکه‌زمینهٔ چنین میسر نشده است .

بقیه در صفحه ۵۸

راجندر کمابا راکی

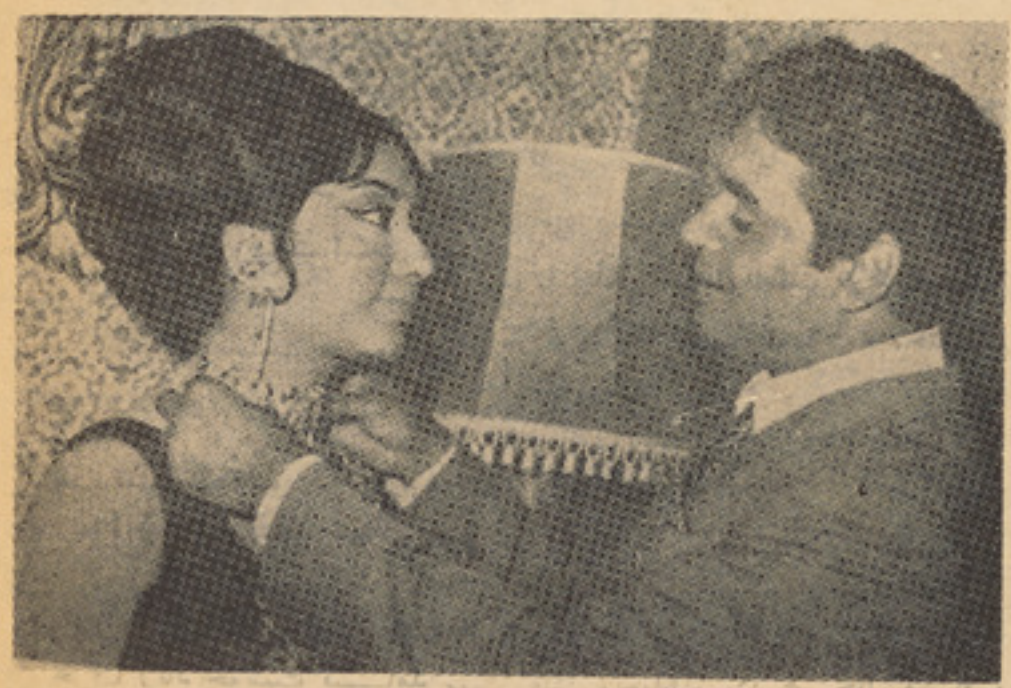

راجندر کمار باهما مالینی

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاداشت از: لیلا – تنظیم از: دیدبان

محسن خان گرم شده بود مـــی خواست حرف بزند .من هم همین‌را میخوا ستم ،پر سیدم :

ـ عمهٔ مراکجا دیدید؟ چطی‌ر اورا می‌شناختید ؟

ـاین قصه سر دراز دارد ....

دستش در فضا نیم قوسی رسم میکند و میگوید :

ـ از این حرفها بگذریم‌من‌حوصله ندارم .چرا باید از عمه‌ات حـــرف بزنیم ؟ چـرا بـــا یـد از پـدرت شتابر ده میگو یم :

ـ اگر حو صله ندارید ،همهٔ آن چه را که میدا نید بگو یید، بهتـــر است ،خلاصه اش کنید فهمید ید! خلاصهٔ ، خلاصه .

بدون شك، خواهش والتما سی در لحن‌وصدایم هست‌که محسن‌خان چشمان نیم بسته اش را از هم‌باز میکند ،دو سه بار مژه هایش راروی هم می فشارد وبعد میگو ید: .

ـیعنی حتما باید بگویم ؟

زبانش میگیر د:

ـ حتما ... باید ..

میگو یم:

ـ بلی حتما !

ـ خیلی خوب!

آنوقت سگرت د یگری آ تش می زند .و آنرا میان انگشتان لرزا نش میگیرد ومیگو ید :

ـ بسیار خوب، میگویم راستی‌تو از من چه پرسیدی ؟

ـ عمهٔ مرا از کجا می شنا سید؟ چطور ...

ـها !عمهٔ ترا .. ولی ایـن ز ن عمهٔ تو نیست ، خوا هر خوا نـده پدرت است .

خواهر خواندهٔ پدرت هم نیست در حقیقت معشو قهٔ پدرت است ،یعنی معشو قهٔ پدرت بود .

سر تا پایم سست میشود وبانا باوری میپر سم:

ـچه گفتید ؟معشو قهٔ پدرم ؟!

محسن خان با بیحو صلگی مـی گوید :

ـ بلی معشو قهٔ پدرت .مثلیکه‌از این حرف زیاد خوشت نیـــامد ... بگذریم ،بهتر است اصـــلا در این مورد حرفی نزنیم .

ـنه ، باید حرف بزنیم ،شمـــا وقتی پدرم را نمی شنا ختید ،چطور فهمیدید عمه ،معشو قهٔ پدرم بوده است ؟

محسن خان تعادل خودش را از دست میدهد میخوا هد بیفتد که‌من بازویش را میگیرم ومیپر سم:

ـحالتان خوب است ؟

ـحالم ؟...

خنده‌ای میکند ،خنده ای صدادار بعد میپرسد .

ـخیال میکنی من مست هستم ؟ ها؟ ..

میگویم:

ـ نه ،شما مست نیستید .

ـ پس چه ؟ چرا میپر سی حالـم خوب است یانه ؟... لیلا !تو خیال میکنی ...

ـمن هیچ خیالی نمیکنم .فقـــط میپر سم ...

ـ فقط میپر سی عمه معشو قـهٔ پدرت بوده یانه ؟

سرم را تکان میدهم .

میگو ید :

ـ بسیار خوب .این را برایت‌می گویم ، میگویم که عمه‌وپدرت روا بطی داشته اند. من این‌زن، عمه‌ات را چندین سال است می‌شنا سم،از آنو قتیکه بخانهٔ شما آمد ،حتـــی پیشتر از آن .

پوز خندی میزند :

ـمیدانی چطور ؟عمه ، نسبـــت دوری با من دارد ،از طرف پدر یـا مادر ،نمیدانم .در هر حال من او را می شناسم .تا وقتی خانهٔ شمـــا نیا مده بود، ماه یکی ،دو بار خانه‌ما میامد ،وقتی قدم بخانهٔ شما گذاشت این رفت وآمد کم شد وپدرت او را در انحصار خود در آورد .

ظاهرا خواهر خواندهٔ پدرت بود، چون عمه نه پدری داشت‌ونه‌مادری، هر دو یشان مرده بودند واین برای پدرت فرصت خوبی بود ...

سکوت میکند ،نگا هش حو یلی را دورمیزند وسگرت دیگری روشن میکند ،ظاهرا تسلسل خاطرا تش را از دست داده است ومن بـرای اینکه کو مکش کنم ،میگو یم :

ـخوب وقتی عمه ،بخانهٔ ما آمد..

لبخند تمسخر آمیزی لبانش رااز هم باز میکند وموذ یانـه چشـم در چشم من میدوزد ومیگو ید:

ـ بلی وقت خانهٔ شما آمد،آرزوی پدرت هم‌بر آورده شد .

ـ چه آرزویی؟

ـ آرزوی اینکه ،عمه را دراختیار داشته باشد ،ظاهرا دیگران خیا ل میکردند پدرت او را خواهر خوا نده است، در حالیکه حقیقت غیر از ین بوده وپدرت به این زن به عمـــه خواندهٔ تو وخو یش بسیاردور ما، قـــول داده است . بـا او از دواج کند. اما این از دواج هرگز صورت نگرفت وهرگز پدرت حاضر نشـد اینکار را بکند واین زن ناچـار در خانهٔ شما ماندبی آنکه امیدی برای آینده داشته باشد ویا مثـل همـــهٔ دختر های دیگر طرحی برای سعادت آینده اش بریزد ،سعا دتی‌که پدرت از او گرفته بود ودیگر باز گشتنی نبود .

محسن خان ،باز هم میخو است حرفی بزند که من دیوانه وار جیـغ کشیدم :

ـاین یـــك دروغ است ،دروغ بزرگ .پدرم مردی نبود که ...

از قهقههٔ محسن خـان صدا در گلویم شکست ،قهقههٔ آگنده از بی اعتنایی وتحقیر بود :

ـ میتوا نید ،از خودش بپر سید بپر سید که پدر تان با او چه کرد؟ چگونه زندگی او را به تباهـــی و بـــد بختی کشا نـــد ؟این تنها او نیست ...

ناگهان ظلمت وتاریکـی مرا در میان گرفت وسیا هی روی چشمانم پرده کشید .هنوز صدای محســـن خان را می شنید م‌که حرف میـــزد هنوز می شنیدم که از عمه واز پدرم حرف میزد،امامن چیزی نمی‌فهمیدم، انگار که صدایش ا زدور از خیلی دور به حو یلی میرسید وبعد بگوش من میرسید ،میخوا ستم همهٔ ایـن حرفها را بشنوم ومـــعنای شان را درك کنم اما نمیتوا نستم، سیا هی آن چنان بر من وبر وجود من وبر دور وبر من غلبه کرده بود که مـن در آن میان گم شده بودم. مثـــل کسیکه در چاه سیاه وتا ریکی وبی پایانی سر نگون شده باشد من در ظلمت حرفهای محسن خان گم شده بودم ،سر نگون شده بودم وخیا ل میکر دم این تار یکها را پا یانـی نیست و هرگز راهی بسوی‌روشنایی ها ندراد .زانو هایم که سست شده بود خم شد ودوران سرم مرا بـــه یك پهلو غلتا ند ،بعد از آن چیزی نفهمیدم .

ناتمام

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمهٔ : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های‌متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراکی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یو نانی‌وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد،محافظت کند .

کنند، خوشم می آید . بعدبادست خودموهای اورا کشیده سرش را بالا آورد و گفت: نگاه کن ! مرد بادقت سر شیشه را کشود وآنگاه بسوی گاریرسون بر گشته افزود :

– این حریف را محکم بگیر .

گاریر سون‌دریك لحظه‌چنان مردك راگرفتار بازوان خود کردکه امکان هر نوع حرکتی از او سلب گردید و کریج از او پرسید : چه نام داری ؟

– ینکی .

– ینکی ، تو از روغن ضد آفتاب زدگی خوشت نمی‌آید ؟

– الر زی دارم .

– در مقابل چنین روغنی‌البته هرکس‌الرزی دارد ، چه کسی این را در اختیار توقرارداد تابمن تعارف کنی ؟

گار سون خاموشی را حفظ کردوکریج در حالیکه آواز خود را بلند کرده بود، به‌او گفت :

– مقدار کمی ازان را روی لبهٔ تخت‌خواب مالیدم ، آنرا سوخت. حالازود باش‌بگوچه کسی آنرا بتو داد ؟

بازهم از گار سون صدائی بر نخاست وکریج در حالیکه محتوی شیشه را تکان میداد گفت : بسیار خوب هر طور میل خودت باشد . ولی ینکی فریاد زنان اظهار داشت: نه! نکنید . راستش آنرا خانم آقای ناکسوس بمن داد .

– دروغ میگویی . وشیشه رابیشتربصورت او نزدیك کرد ، ینکی برای فریاد زدن دهان کشود اما بازوان کریج مثل مار دور گردن اوپیچیده صدایش را خاموش ساخت و گفت :

– بیشتر ازین وقت ندارم ، ینکی ،برای آخرین مرتبه می پرسم چه‌کسی این شیشه‌را بتوداد ؟

گار سون در حالیکه صدایش میلرزیدباز جواب داد : خانم آقای ناکسوس . بخدا سوگند که‌او داد وگفت این محض یك‌شوخی است وبدن شمارا برنگ آبی درمی آورد .

– پس برای چه‌تو اینقدر می‌ترسی ؟

– من‌کمی از آنرا روی یك کاغذ مالیدم و تاثیرش را دانستم .

دست کریج که شیشه را باخود داشت اینك روی تارك گارسون قرارگرفته وارتعاش نشان میداد سوال‌کرد:

– ترا چه کسی استخدام کرد، ینکی ؟ بحساب چه‌کسی کار میکنی ؟

– اسمش را نمیدانم‌ولی انگلیس درشت اندامی است حتی خیلی گنده‌تر و بلندتراز تیسوس .

– آیا بتو گفته است چه‌باید بکنی ؟

– توصیه اش‌این‌بود که هرچه‌خانم ناکسوس میگوید ، اطاعت کنم ولی خود آقای ناکسوس ازین توصیه خبر نداشت .

– چه نوع اوامری را بایداز خانم‌ناکسوس میگرفتی ؟

– برای او گرد سپید تهیه میکردم، هیروئین .

– چند بار این کار را برای او انجام دادی ؟

– تا هنوز هیچ . ولی اوخودش میدانست که‌هر لحظه بخواهد من این کاررا برای او انجام داده میتوانم .

وقتی اظهارات او تمام شد ، اورکسترا نغمهٔ جدیدی را آغاز کرده بود ، دست‌کریج لرزید و مایعی که بنام روغن ضد آفتاب زدگی نامیده میشد روی سر وصورت‌گارسون ریخت ، گار سون بدبخت فریادی زد وبعد بیهوش روی زمین افتاد . گاریر سون‌بالحنی کمی وحشت زده گفت : قدری روی دست‌من نیز ریخت .

کریج تبسم کنان شانه بالا افگند وگفت: نترس ، هیچ چیز نیست و این واقعاً روغن ضد آفتاب زدگی بود .

بعد نگاهی به گارسون که بیهوش پیش پای شان افتاده بود ، انداخت وگفت: باید جاکت وپطلون این مرد را بگیریم، بدرد می خورد .

گاریر سون پرسید : دست و پایش را به‌بندیم ؟

– نه احتیاجی نیست . ضرری از اومتوجه کار ما نمیشود .

گاریر سون در زیر ماسك‌چهره اش درهم رفته‌بود . کریج همیشه عادت داشت هرکاری راخودش تصمیم بگیرد و اجراکند و شایدهم همین علت‌بود که دوام زندگی اورا در مقابل مخاطرات بیشمار تضمین میکرد . کریج‌رشتهٔ افکار اورا پاره کرد :

– وقتی‌هم بهوش بیاید، دست‌بفرارنخواهد زد خصوصاً که خواهد دید پطلون‌به پا ندارد .

نزدیکی های نیمه شب ، کریج‌وگاریرسون منتظر ورود ناکسوس بودند .

بوئته از کدام جایی یك قایق مخصوص گارنیوال تهیه کرده بود. این قایق که بوسیله شش بیلچه رانده میشد ودر اول‌و آخر آن بیرق یونان وونیس به چشم می خورد کم‌کم بساحل‌قصر نزدیك‌می شدو اریستودیس اول سلطان نفت و همسر زیبایش زیریك چتر رنگین ابریشمی نشسته و باراحتی به چوکی های نرم و مجلل قایق تکیه زده بودند .

گاریرسون زمزمه‌کرد : این آدم‌یك‌دیوانه محض است .

کریج گفت: خیر ، هیچ هم دیوانه نیست بلکه او آدم مهم و بزرگی است .

دشمنانش هم بزرگ اند و قماری‌که او میزند ، نیز بزرگ است .

– یعنی دوستان ینکی ؟

– فکر نمیکنم او شخصاً اینجا بیاید. آدم زیرك و دقیقی است ولی افراد خودرا خواهد فرستاد . کسانی راکه سوی وی ازان ها حرف زده از نظر دور نداشته باش . پوسه راهم زیر نظر بگیر . اگر ایجاب کند کسی‌را تادیب کنی . بیسرو صدا کارش را بساز امیدوارم موفق شوی . چند لحظه بعد در اینجا ضربه خاوند نخواهد رسید.

بعد نگاهی به قایق تشریفاتی که اینك‌به ساحل پهلو گرفته بود ، افگند .

کار کنان آن مثل عمله‌های‌قرن هجدهم‌لباس پوشیده بودند . آندر یوس که لباس یخن بسته دربر وکلاه سه گوشه بر سر داشت ، از دور مشخص میشد . کریج‌گفت:

اگر احتیاج پیدا کردی ، مرا نخواهی یافت از آندریوس کمك بگیر .

– بسیار خوب .

گاریر سون این راگفته یك سگرت‌روشن کرد وبفکر خود فرو رفت .

مسا فران قایق یکی بعد دیگر بساحل قصر پریدند و ساحل رفته رفته از دحام‌را بسوی خود می کشید ، گاریر سون گفت:

– این یك امر عادی است ولی اتفاقاخیلی زیباست .

همه به سالون رقص بر گشتند . چشمهٔ دوم شامپانی نیز افتتاح شده بود .

تمام کار سونها ، بارمن ها و خدمه مثل سگ و فا داری بمجرد ورود خانم و آقای ناکسوس تا روی‌زمین خم شدند گاریرسون گفت :

– یکنفر دیگر هم است که مورد استفاده قرار بدهیم .

کر یج‌جوابی نداد ولی همینکه ناکسوس دست در دست فلیپا وارد شد گاریر سون چهره در هم کشیده باز به سخن درآمد :

– اوه : راستی کریج من تصور میکنم‌این باکرهٔ کوستال از تو چندان خوشش نمی آید.

کریج به فکر شیشهٔ اسید افتاده جواب داد :

– من بااو مشغول میشوم ، تو این‌یکی رازیر نظر داشته باش .

در آنموقع مارك سوی ون روبروی صاحب خانه ها رفته تعظیم کنان ادای احترام میکرد.

گاریر سون بجواب کریج پرداخت :

– توکاملا راحت باش .

کریج پیش رفته بافاکسوس و فلیپا صحبت کرد وازآن ها راجع به پیا پرسید.

فلیپا جواب داد : الساعه می آید .می‌دانی مثل خواهردوگانگی من لباس پوشیده‌است. بیچاره محبوبم بادیدن آنوضع از من خواهش کرد لباس دیگری بپوشم اما گفتم این غیر ممکن است . حوری‌ها تنهایی گردش نمی‌کنند آیا اینطور نیست عزیزم ؟

فاکسوس جوابداد :

– آنچه تو میگویی ، همان درست است، عزیزم . بعد بسوی کریج برگشته پرسید:

ضیافت بی‌نظیری است ، نیساجان ؟

کریج جوابداد :

–فوق‌العاده‌است‌امارا‌ستی‌تو فراموش‌کرده‌بودی پروگرام بازیها و تفریحاتی راکه آن بالا اتفاق می افتد ، بمن بدهی .

فلیپا مداخله کرد :

– هر چه باشد آغاز میشود ، بیاییدفورا بالا برویم .

کریج گفت :

– خیر ، شما بامن بالا خواهید آمد .

ناکسوس اظهار داشت :

– فعلا لازم نیست بالا برویم ، اولتر باید این کاررا روبراه کنیم (باسر بطرف از دحام جمعیت که نزدیك می شد ، اشاره کرد)بعد چنانکه تو میل داشته باشی خواهیم‌کرد جان. ساعت ۲شب همین‌جا باهم خواهیم دید .

کریج باسر اشاره موافقت کرد وبعدخودش به‌تنهایی بطرف طبقه بالا رفت.

در سالون در حدود پنجاه نفر دیده می شد ولی چنان بنظر می آمد که تن وبدن نیمه عریان و زیبا ی فلیپا همه را بیهوش کرده باشد . در آنمیان یك خواجهٔ حرامسرا وسرخ پوش را دیده میتوانست که با مردی ملبس به لباس چارج سوم صحبت میکرد. بعد از میان تعدادی اتاقها که پر از اکتورها ودانسر ها بود عبور نمود که باوضعی‌مسخره وانسانهای قدیمی‌راتقلید میکردندواکرکرخند؛

پوسه در آن جمع شنیده می شد و جمعی هم باباد بزن هـای نفیس شان بصورت یکدیگر زده می خندیدند و هزالی میکردند .

تنها هارپ نواز در میان آنها بوظیفهٔ خود جدیانه می پرداخت ومشغو ل نواختن‌یکی‌از آهنگهای باخ بود . ولی پوسه به‌آن قناعت نکرده فرمان داد : (نه نـه- آهنـگ نشاط انگیز بزن .» هارپ نواز کـه فـهـمید پوسه از پار چه کلاسیك او چیزی نمی فـهمد ، ظاهرا اطاعت کرد وبه نواختن پارچه پرغریوی آغاز نمود .

کریج در حالیکه بادو سه نفر ملبس بـه لباس دزدان دریایی ناگزیر به تنه زدن شد بزحمت راه خود را گشوده مجدا به بالکون برگشت . اینك تعداد مهما نان تقریبا بـه دوصد نفر بالغ شده بود معذلك‌اوناکسوس راخیلی زود پیدا کرد . حالا در دو سوی او دوحوری زیبا دیده می‌شد . پس پیاهم بدانها پیوسته بود ، کریج نگاهی بسوی بار افگند وناگهان برجای خود میخکوب ماند و نگاهش نیز همانطور مستقیم باقی ماند . آنجا شخص نظراورا جلب کرد که‌از سرتاپا سیاه پوشیده دستکشهای سپید داشت و نـقابی از محـل روئیدن مو برپیشانی تاپائین گردنش‌آویخته بود ولی باوجود این لباس جسامت وجودی او ازنظر پنهان نمی ماند .

دراطرافش سه نفر با لباس راهزنان باکارد های آویخته در پهلو دیده می شدندکه باهم شامپانی می خوردند .

مرد قوی الجثه دستش خالی بود و ایـن نشان میداد که‌به میخواری‌رفقایش سهیم‌نیست ونگاهش را نیز یك لحظه از ناکسوس‌بـر نمیداشت ، گاریر سون‌کـه از زینه‌ها بـالا میرفت خودرا به کنار کریج رسانیده سگرتی روشن کرد و گفت :

- نگاه کن ، دوستان ما هم آمده‌اند .

کریج باسر خود بتائید او اشاره کـرد وافزود :

- تو برو ، دنبال پوسه را رهانکن‌واین رابص واگذار .

فصل دوازدهم

گاریر سون دور شد ، درینموقع گروهی ازرقاصان گردا گرد ناکسوس وحوری های زیبایش را گرفتند و لحظهٔ بعد ازان دوحوری یکی برجامانده‌بود گویا آن‌دیگری‌باناکسوس برای رقص رفته بود . کریج از زینه‌هاپائین شده وبسر عت برق از میان از دحام راه‌خود را کشود . ساختمان لباس تمام زیبائیهای مناسب و چشمگیر زن‌را که رؤیای سکسی ترین زن هالیود را جان می بخشید ،بمیدان کشیده بود .

یامی شد باور کـرد معشوق افسانـوی علی بابا روی قالینچهٔ پرنده آنـجا ظاهـر شده است .

کریج به او نزدیك شده‌گفت :

- فلیپ ، بیا دانس کنیم .

- برویم .

و بسوی بازوان کریج پیش رفت .کریج همینکه باو تماس گرفت حرارت و جود سالم وزندهٔ فلیپ ، گوئی از کمر باریك وظریفش گذشته سراپای کریج را به آتش کشید،فلیپا بیخ گوش او گفت :

- من امشب پار تیز خوبی نیستم .

- خودت را در بـازوان من رهاکـن و راحت باش .

فلیپا سر خـودرا از ناراحتی جـنبانـده گفت :

- ممکن نیست می ترسم .

خموشانه هردو به دانس ادامه دادند ،وجود فلیپا برای یك لحظه تکان خورد وبعد کریج نزدیکتر شده آهسته پرسید :

- مرا چگونه شناختی ؟ خیلی ممکن بود پیارا بجای من گرفته باشی ، راستی چطور اشتباه نکردی ؟

- شناختم . فقط همین

- این خیلی خوب است . خوشحالم‌ولی اگر قدری بیشتر همت بخرج بـدهـی بمن کمپلیمان هم گفته میتوانی .

وتن بی تظیرش بعد ازین‌گفته ، بکریـج نزدیکتر شد و گفت در هرحالی ازتو ممنونم. دانس‌کنان بسوی بار لغزیدند . مرد غول‌پیکر آنجا بود. فلیپابازهم اندکی لرزیدولی‌کریج بروی او نیاورد . فلیپا لبخندی زده گفت:

- از اینکه‌حاضر به پاسداری ازمن‌شده‌یی، سپاسگذارم . این بیك زن میتـوانـد اعتماد فراوان خلق‌کند .

بعد انـگشتانش را روی عضلات بـازوی کریج فروبرده افزود :

- آه ، خیلی نیرو مند استی .

زیاد دانس میکنم ، این خـودش یکنـوع تمرین است.

فلیپا بی‌صبرانه تقاضا کرد :

- ادامه بده . حرف بزن نمیدانی من چقدر باین احتیاج دارم . میدانی درین لحظه‌چه‌کاری می خواهم بکنم ؟ فریاد بزنم . آنقدر فریاد بزنم تا این گروه لا یعقل قانع شوند موضوع مهمی در بین است . ولی توکه نیر و مند استی باین چیزهای عاطفی‌زیاد متوجه‌نمیشوی ندبشوی وبیشتر به قوت بازوی خود متـکـی میمانی ، آیا راست نمیگویم؟ کـریج آیـا میدانی من در مورد تو دچار اشتباه‌شده‌ام. شاید توهم ازان دیگران متفاوت نباشی .

جوان جذاب ولی میان خالی .

کریج بالحن نیمه ملامت آمیز در جواب او اظهار داشت :

- من ازتو خواهش میکنم ازین طورصحبت کردن منصرف شوی ، هری آرزو دارد تویك خانم عالیجناب ووالا اتبار باشی.

فلیپاکمی از او دور شده خواست با سیلی صورت اورا گرم کند ولی کریج به آسانی دست اورا در هوا گرفت و بسوی خودکشیده سعی کرد دگر باره بدانس ادامه‌بدهند.فلیپا همینکه میان بازوان کریج رفت آهـی کشید وگفت : معذرت می خواهم عـزیزم . مـراچه میشود ، خودم هم نمیدانم. چند لحظه بعد کریج اورا آزاد گذاشت‌وبسوی ناکسوس‌که باحوری دیگر صحبت میـکرد ، پیش رفتند. ناکسوس بادیدن آنها گفت:

- احسنت، جان. اداره کردن فلیپا حقیقتا کار دشواری است .

کریج جواب داد :

- متشکرم . سلام پیا !

پیا ، سری به جواب سلام او خم کرد و موج خفیف خنده‌یی در عمق نگاهش درخشید. معذالك کریج کمی تکان خوردکه‌یاپیا بفکر او بوده است ؟

پیاهم در زیبایی وخوش اندامی ازفلیپا عقب نمی ماند حتی خصوصیت هـای جالـب تری میتوانست در نظر مشتاقان برای خـود محفوظ داشته باشد . در هرحال کریج قـدم بسوی او پیش گذاشت ولی در همان لحظه ناکسوس دوباره دست خودرا روی‌شانه‌های لغزان وبی عیب پیا نهاده اورا بقصد ادامهٔ دانس بمیان جمعیت برد . فلیپا بادیدن‌وضع بلاتکلیف کریج گفت :

- او میتواند ازتو دور باشد ولی‌من جز. گذشته ازان من بتو احتیاج دارم ،جان !

کریج بحث‌را تغیر داده پرسید :

- راستی فلیپ ، تگفتی وجود تو چسان اینطور قهوه‌ئی شد ؟ آیا تاثیر استعمال‌روغن

ضد آفتاب زدگی است ؟

چشمهای فلیپا در عقب ماسك برقـی زده جوابداد :

- این یاد گار زمانی است که مودل‌بودم.

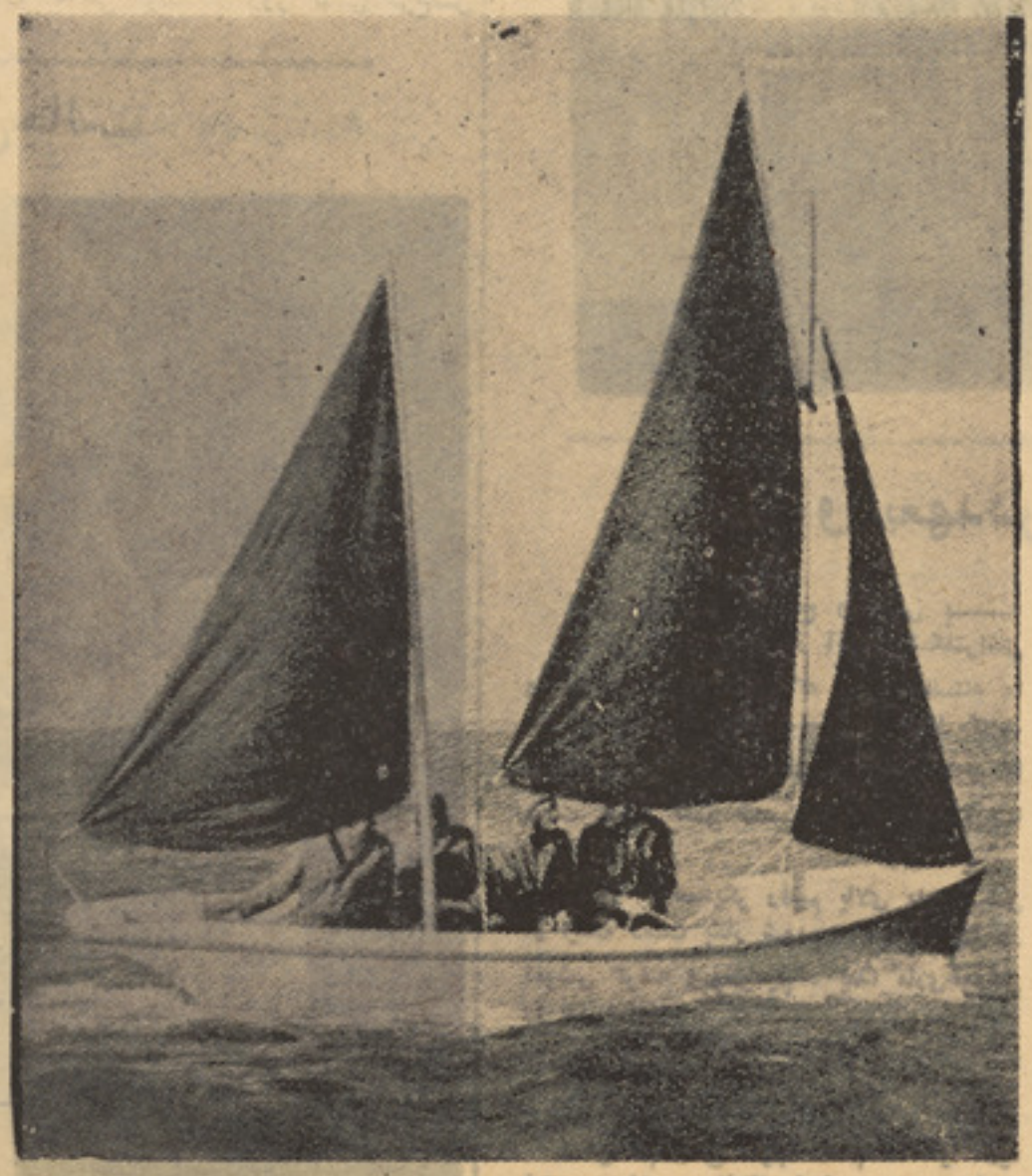

آیا تو از اینکه من مدتی مودل بودم، خبر داشتی ؟

- آری .

- حتی این‌راکه یك‌زن هیرونینی و تـن فروش بودم ؟

- واین‌راکه ستارهٔ سینما هم بودی .

- در دوفلم فیچر (د استانسی) وبیش از هفت فلم تلویزیونی شرکت کرده ام .

فلمهای تلویزیونی اغلب کاوبانی بود .

- اینهم یك توسیت جدید . ولی دربرابر دوستانت همیشه صادق و صمیمی بودی .

- آری ، اینطور عادت کرده ام

- مقصودم دوستان نزدیك و جانجانی‌ات که باآنها از مهربانی دریغ نمی ورزی ولی دربنصورت به‌آن روغن ضد آفتاب زدگی چه احتیاجی پیدا شد ؟

- من نمی‌دانم تو ازچه میخواهی صحبت کنی ؟ بیا برویم کمی بازی‌هارا تما شاکنیم.

کریج خونسردانه شانه بالا افگند و بعد هردو راه زینه های طلائی رنگ‌راپیش گرفتند درهمان لحظه ناکسوس وپیا نیز بطرف‌آنها حرکر کردند .

هنوز آنها پابرپلهٔ اول نگذاشته بودندکه ناکسوس وپیادرچند قدمی آنها بودند. جمعیت‌کمی به‌آنها راه دادولی بزودی باردیگر بیروبار شد وآن سه نفر راهزن روبروی‌آنها قرار گرفتند . کریج‌دست فلیپارا رهاکردم باقدمهای سنگین آرام آرام به پیشروی‌ادامه داد ولی در آخرین لحظه یکی ازآن سه نفر درست رو بروی، او قرار گرفت و آنوقـت کریج توقف کرده نگاهی براست و چپ خود افگند . سه نفر دیگر عقب مانده بودند.کریج بعد ازیك مکث کوتاه دگرباره براه افتاد و منتظر ماند فلیپا زیر بازوی او داخل شود.

وقتی زینه هارا تاآخر پیمود ، آنجا منتظر تاناکسوس ودیگران بوی ملحق شوند. پـیا با ناکسوس دیده نمی شد . سه نفرراهزن نقاب‌دار در اطراف او گوئی به رقص ماهـی مشغول بودند و بدون اینـکه فشارمستقیمی وارد کنند ، سعی داشتند از مـیان جمعیت جمعیت اورا بطرف همان رئیس غول پیکـر خود ، برانند . کریج همچنان از نظـر دور نداشت آن افسری‌که اینك لباس جارج‌سوم را در بر داشت ، بدنبال آنها حرکت میکند وشنل قرمزش از دور مشخص میگردد .کریج نگاه از آنها بر گـر فت و بـه تما شای نما یشهایی که با آمدن ناکسوس آغاز شده بود ، پر داخت .

هارپ نواز پارچهٔ کلاسیك واریتهٔ گولدبرگ

باخ رااز نوشروع کرده دکتور ها ودانسر هایی که تا کنون دیوانه وار میرقصیدند ، اینك سعی شان به ظرافت بیشتر حرکـات شان، بذل شده بود. حقه بازدر جانب دیگر به نمایش چشمه های حیرت آور ازکار خود سرگرم دیده میشد . بعضی هم درسالون طولانی به دوئل مشغول بودند . لحظه یـی بعد تابلوی تیتیان ورونوس به جان گرفتن آغاز کرد وپای صحنه مبتذل عاشقانه بمیان آمد .

فلیپا گفت :

- بعداز ساعات نیمه شب، همه آنـها رول ونوس وتیتیان رابازی خواهند کرد .

- پوسه هم اینجاست ؟

- طبعا .این بازی ابلهانه ابتکار اوست.

بقیه درصفحه ٥٦

کوتاه . دلچسب . خواندنی

کشف جدید

بسلسله پیشر فتها و اختراعاتی که در دنیای طب صورت گرفته یکی هم کشف دستگاه مخصوصی است که توسط آن ضربان قلب وریه ها را بشکل بهتر و واضحتر از گذشته معلوم میکنند .

دستگاه جدید که شکل خیلی ساده دارد حتی مورد تایید و پشتیبانی مریضان نیز قرار گرفته، زیرا بعدازین مریض تحت معاینه احتیاجی به این ندارد که لباسش را ازتن بیرون کند .

وسیله ی جدید بحدی دقیق و حساس است که می تواند از روی لباس طرح عمل قلب وریتین را بدرستی معلوم کند.

عکس جالب

موزهٔ (رپین)

«پنات» (خدایان حامی خانواده)ـ عمارت ملکی ایلیار پین، نقاش نابغه روس که سی سال از عمر خود را در آنجا بسر برده وبسیاری از آثار عالی وحیرت انگیز خود را در آنجا بوجودآورده و اما فاشیست‌ها آنجارادر زمان جنگ عمومی دوم خراب کرده بودند درین اواخر کاملا ترمیم شده و مانندسابق موزه زیبایی گردیده است.

درین خانه بیش ازیکصدا ثر اصلی رپین و همچنین پرده های نقاشی دوستان وشاگردان او نصب شده ، است .

عمارت «پنات» که در ٤٤ کیلو متری لیننگراد واقع شده و جهانگردان شوروی و خارجی غالبا بتماشای این موزه می‌آیند .

وفا بعهد در قرن معاصر

وقتی «البرت» از رنج و غمش بـــه «جورج» تعریف میکرد ، ادامه داد :

ـ من وماری وقتی از آنهمه مشکلتراشی و لجاجت فامیل ماری که نمی خواستند ما به هم برسیم وزندگی خوبی را آغاز کنیم، بستوه آمده تصمیم گرفتیم که هر دوی ما دست بخود کشی زده خود مانرا در دریـا بیندازیم .

آنروز با همدیگر رفتیم بالای پل وپیش از اینکه دست بکار شویم ، همدیگر را در آغوش گرفته وبوسیدیم ، بعدا ماری خودش را بدریا افگند .

جورج پرسید:

ـ و تو چه ؟

ـ من هم وقتی متوجه شدم که هوا سرد شده ، بیشتر به انتظار نمانده ، بسوی شهر براه افتادم .

زیر نظر گل محمد ادیبار

سرود کوهسار

شب اندر دامن کوه
درختان سبزو انبوه
ستاره روشن‌و مهتاب درپرتو فشانی
شب عشق‌و جوانی

• • •

میان سبزه وگل
نشیمنگاه بلبل
زدورآید صدایی چون سروش آسمانی
زنی های شبانی

• • •

فراز کهساران
قدمگاه غزا لان
قدمگاه غزالانراکنم گوهر فشانی
زاشك ار غوانی

• • •

ببارد ابر نم‌نم
بلرزد شاخ کم‌کم
نباشد جزطبیعت هیچکس‌را حکمرانی
بغیر از شادمانی

• • •

مزو تو هردو باهم
نشسته شاد وخرم
مز ازدل باتو اندر گفتگوهای نهانی
توگرم مهربانی

• • •

بچینم‌گل برایت
بریزم پیش پایت
حمایل سازمت ازلاله های ارغوانی
چویاقوت رمانی

(استاد خلیلی)

روزاستالف

یك مر غزار خوش
در شیب ودر فراز
یك آسمان ابر
یك سایه نیمرنگ
که‌مهر پشته را بدهد آزدین فروغ
که ابر روی، سبزه نماید گهر نسار

• • •

یك پشته ار غوان
یك کوه برفگیر
یك جویبار آب
یك جنگل غلو
رنگها فتاده بر زبر دامن افق
از نقشهای آن هنروشعر آشکار

• • •

آرای آبشار
داستان مرغکان
آواز شاخسار
پیچیده روی هم
آهنگ جانفزا و طربزا شود پدید
اندر خیال بسته شود شعر آبدار

• • •

یك حلقه دوستان
یك دو ورق غزل
یك رقص پایکوب
یکساز دلربا
مارا نمود لحظه‌ای خالی زدردو غم
دلرا شگفت گرمی هریك زهرگنار

«مایل»

شباب آرزو

ماه وستارگان وبهارو غریو رود
خرگاه ابرپاره نشیب وفراز کوه
مستی و چنگ ونالهٔ نی ، خنده‌های عود
جان میدمد به پیکر هستی زرنگ‌و بو
سر میزند بدامن پهنای زندگی
در راه جستجو

• • •

در دامن افق دوش ابر پاره ها
در نورماه شب سفر کاروان آب
در پای بید محشرو توفان بوسه ها
درزیر نسترن قدح دخت آفتاب

چون خوب می برد زمن آزار خستگی
جوش خیالها

• • •

ای آرزوی خفته زلای ترانه ها
یك موج تازن‌که درآید بروزگار
عشق‌من وشباب مزو یاد رفته ها
نزدیك می شود بسوی، ساحل قرار
آهسته می رود زمن آثار خفتگی
در طول عمر ها

«لایق»

مریم سفید

گیسو کشاده ،گرم وعرفناك برنشست
از خوابگاه ناز
آغوش باز کرده بخمیازه ایستاد
باچشم نیمه باز ،
در پای آیینه :
پیراهن سفید باندام سیمگون
چون موج یاسمن
افتاده هردو کاکلش از دوش تاکمر
بر شاخ نسترن
پیچیده مارها :
موج نسیم صبحگهی ، شوخ میگذشت
از لای موی، او ،
آن مریم سفید :
دستی بزلف خویش کشیدو بنازگفت :
کای پور آرین !
در خواب یاخیال بگو هیچ دیده ای
زیبای همچومن ؟
گفتم‌که دیده ام !!
رنگش پریدو سخت‌بر آشفت‌وقهرشد
چشمان مست او ،
گفتا کجا ؟
شده بگرفتم آیینه ،
دادم بدست او
کاینجاست جان من
زیبای همچو تو !!

«آرین پور»

شکست هوس

در چشم نیمه‌باز فسونکار مست‌او
افسانهٔ شکست هوسها نشسته بود
از آسمان آبی آنچشم فتنه‌گر
تار هزار اختر زیباگسسته بود

• • •

از بسکه دیو رنج بسویش دویده بود
همچون سپیدهٔ سحری بود روی او
از آتش خموش ملال شکست‌ها
خشکیده بود آب‌لب بوسه جوی او

• • •

بر روی شیشه های‌کبود دوچشم او
رقصید اشك وبیخبراز خویشتن فتاد
گفتم بگو حکایت درد نهفته ات
آشفته گشت وپنجه بروی لبم نهاد

• • •

از پشت پرده های‌شفاف سرشك او
خواندم فسانه های غم جاودانیش
دیدم‌که باد سرد خزان امیدها
بر کنده برگ سبز نهال جوانیش

• • •

در تیره راه هستی برباد رفته ای
رقصیده بود مرغ‌دلش پیش پای عشق
نشنیده بود سازغم انگیز زندگی
افسرده بود خاطر او راجفای عشق

«بهجت»

باده‌وصال

ای‌جان من فدای‌تو، باچشم فتنه‌بار
باز آمدی که‌زیب برودوش من شوی
بازآمدی که‌دست در آرم بگردنت
وز مهر خویش ، زیور آغوش‌من شوی

• • •

سالی برفت و تشنه ترم کرد عشق تو
از بهر دیدن تو دو چشمم براه بود
میخواستی به خلوتی آیی به صد نیاز
زآنرو که دل دوباره به فکر گناه بود

• • •

باز آمدی، به بسترمن باهزار ناز
خواهم که جامه ازتنت ای‌گل بدرکنم
تابوسه‌ها ربایم ازآن ساق خوش تراش
وز راز عشق ، جان ترا باخبر کنم

• • •

چون بخت بازگشته در آغوشم آمدی
خواهم دوباره سرخوش ومستت‌کنم‌زعشق
از بادهٔ وصال بنوشانمت بمهر
شاید دوباره باده پرستت کنم زعشق

• • •

امروز آمدی که مرا مست ترکنی
ننگم ببربگیر که دیوانهٔ توام
لب بر لبم گذار و بچشمم نگاه کن
زیراکه مست نرگس مستانهٔ توام

• • •

امروز آمدی که‌مرا باشراب وصل
ازسال پیش ، سرخوش‌و شاداب‌ترکنی
امروز آمدی‌که در آغوش گرم خویش
دلداده را زرنج جهان بیخبرکنی

• • •

بابوسه های، خویش مرامست مست‌کن
ای دختری که‌دلبر افسونگر منی
بر پیکرم بپیچ چو نیلوفری بناز
در بوستان عشق ، تونیلوفرمنی

«سهیلی»

شهرعشق

الا ای دخت رؤیا ها
ترایکروز می یابم
وشهر تار وغمپرورد قلب من
زبرق یك نگاه تو ....

فروزان تر زاختر های تابان
نور می پاشد ....
وتو با مهربانی ها

مرا باخود به شهر عشق ،
خواهی برد
وآنجا چون هزاران عاشق دیگر
بنای تازه می سازیم
به عشق خود همی نازیم
به عشق خود همی نازیم

شاه امیر (فروغ)

از : اعظم رهنورد زر یاب

پاها

همه‌جاپامیبود :پاهای گو نا گون پاهای کو چك‌وبزرگ.پاهای بر هنه وپوشیده. با کفشهای گو نا گو ن کفشهای کهنه وکفش هـای نو. و جرابهای گو نا گون ، سیاه سرخ، زرد و آبی.

او روز، هاکنار سرك، روی‌زانو های مادرش افتاده میبودواین همه پاهارا مینگر یست که از برابر او ومادرش میگذرند.

بعضی‌ازین پاها پر سـر وصدا میبودند :

ـتك،تك،تك !

وبعضـی بیسـر وصـدا وآرام میگذشتند .

بعضی از پاها شتابزده وبا عجله میگذشتند وبعضی دیگـر آهستـه آهسته راه می پیمودند .

واه همچنان‌روی زا نو های‌مادرش افتاده میبودو این‌پاهارا مینگر یست همه جا آوزای ، همهمه یی پیچیده میبودـ آوار مردم ومو تر هاـ اصلا پاها در میان این همهمه وآواز راه می پیمودنـد. همهمـــه وآواز را میشکا فتند و جلومیر فتند. پا های گو ناگون . پا های کو چك وبزرگ پاهای بر هنه‌وپوشیده. با کفشهای گوناگون، کفشهای کهنه وکفشهای نو . وجرابهای گو نا گون. سیاه ، سرخ ، زرد وآبی.

اینها همه میگذشتند ومیر فتند واو کنار سرك ، روی زانـو هـای مادرش افتا ده میبود. همیشه‌نیمه خواب ونیمه بیدار میـبودـ نـیـمه بیهوش میبود .

توان این رانداشت که بر خیزد وبنشیند .نمیتوانست ما نند پاهای دیگر به‌راه افتد وبرود. خـو شش میآمد که همانطور روی زانـو های مادرش افتاده باشد. نیمه خواب و نیمه بیدار ـ نیمه بیهوش باشد .

ودر میان آواز همهمه، در میان پاهای گو ناگو نی که میگـذشتند ومیر فتند، آواز یکنوا خت مادرش را میشنید :ـ از بهر خدا خیـــر کنید !... به این طفل معصوم !..

این کلمه ها روزانه هزار ها بار از دهن مادرش میبرامـد ودر میـان آواز همهمه،درمیان پاهای گو ناگون گم میشد.

او پسر شش‌ساله بود. ولی‌اندام خیلی کو چکی داشت ز ردوضعیف بود. بیمار بود، همیشه بیمار بود.

سراسر روز را همینـطور روی زانو های ما درش سپری میکرد . وشبها نا راحت میبود، عر ق‌میکرد تنش کر خت میبود و بـه سختـی خودش را حر کت میداد. درینحال پیوسته خوابهای گو ناگون میدید. ولی در همه این خوابها پا میبودند پاهای گوناگون.با جرابهای‌گوناگون وبا کفشهای گو ناگون که‌به چپ و راست میر فتند. بعضی ازین پاها باسر وصداراه میر فتند :

ـتك،تك،تك !

وبازهم در همه این خوابها آواز همهمه یی را می شنیدـ آواز مردم وموتر هارا ـ وصدای یکنوا خـت مادرش را می شنید :

ـاز بهر خداخیر کنید !.. به‌این طفل معصوم !.. بعد، آواز ها بلند وبلندتر میشد. گوشخراش میشد. شمارهٔپاها نیزافزایش مییافت.همه‌جا پر از پا میشد. آسمان را، گردو پیشش را،همه جارا پا فرامیگر فت. احساس میکرد که پا ها از رو ی سینه وی میگذ رند. احساس میکرد که زیر فشار پا ها خـرد میشـود، درینحال هنوز مادرش میگفت :

ـاز بهر خدا خیر کنید !.. به‌این طفل معصوم !...

واو احساس میکرد که پا ها از روی مادرش نیز میگذرند. احساس میکرد که مادرش‌هم زیر فشار پاها خرد میشود، وآواز مـادرشـــ را می شنید که بلند وبلند تر میشود:

ـاز بهر خدا خیر کنید !.. به‌این طفل معصوم !...

ولی پاها،پاهای بیشمار، همچنان میگذشتند و میر فتند. واو احساس میکرد که پا ها خودش را ومادرش را خرد میسازند. آنوقت می‌شنید که‌مادرش با اصرار فر یاد میز ند:

ـاز بهر خدا خیر کنید !.. به‌این به این طفل معصوم !.. به این طفل معصوم !...

آواز مـادرش هـم گو شخراش میبود. وپا ها همچنان‌میگذ شتند . ومیر فتند. شمارهٔ شان خیلی زیاد میبود. آواز مردم وموترها نیز بلند وبلند تر میشد.واو گلو یش‌فشرده میشد ، تنش‌رادرد میگرفت. بیشتر عرق میکرد ودر حالی که قلبش به شدت می تپید ، بیدار میشد .

همه جا سیاه‌میزد. مادرش‌کنارش خوابیده میبود. او وحشت میکرد . خودش را به مادرش میفشرد. باز هم همان حالت نیمه خواب ونیمه بیداری‌ـ حالت نیمه بیهو شی‌ـ به سراغش میآمد . وپا هارا مید ید . پاهای‌بیشمار را بـا جـرا بـهـ ای گو ناگون . وآواز ها بلند وبلند تر میشد . صدای یکنوا خت مادرش‌را می شنید :

ـاز بهر خدا خیر کنید ..!

شامگا هان که مادرش او را به خانه میآورد ، همانطور نیمه خواب ونیمه بیدار میبود. مادرش اورا در گوشه‌یی میخوا بانید، واودر نـور کمه‌روغ چراغ‌به دیواز های بیرنگ اتاق وستو نهای‌فر سو دهٔ چت‌خیره میشد .

مادرش میرفت بیرون . او هنوز آوار های مردم‌و مو تر هادرگوشش طنین انداخته‌میبود. هنوز به نظرش میآمد که‌پاها از پیش رویش‌میگذرند ومیروند.

بـا کفـشهای گـو نـا گـو ن. کفشهای نو وکهنه. ومادرش پشت سرهم میگفت :

ـبه این طفل معصوم !.. به این طفل معصوم !..

مادرش خامـو شـ وافسـر ده برمیگشت . چیزی برای او آورده میبود که بخورد. او کـا سـه را میگر فت و با ولع شروع به خوردن میکرد. تمام آنچه را در کاسه‌میبود، میخورد ـ از خوردن خو شش میآمد

وبعد، پدرش به اتاق میآمـد. چشمهایش سر خ سرخ میبود وتلو تلو میخورد .

پدرش قد بلندی داشت . مـو های میانه سرش ر یخته بود مـو هـای دور سرش خاکستری معلوم میشد. همیشه ریشش رسیده میبود.

پدرش هر شب سر وصدا به‌راه میانداخت. به مادرش دشنام میداد. به این هم بس‌نمیکرد.مو های‌مادرش رابه دور انگشتا نش می پیچید وبا چپلیش به سر وصورت او میزد .

مادرش اندام کو چکی داشـت. مثل خود او ضعیف وناتوان بود.در زیر ضر به های چپلی آرام وبیصدا میگر یست او در حالت نیمه خواب ونیمه بیداری میدید کـه از سـرو صورت مادرش خون میآید .

وچرا غ کمفروغ خانه را روشن میساخت. صدا های مردم ومو ترها شنیده میشد.پاهای‌بیشمار در رفت وآمد میبودند. به چـپ وراسـت میر فتند. مادرشـ آرام وبیصـدا میگر یست. به‌نظرش میآمد کـه آهسته میگو ید :

ـاز بهر خدا خیر کنید !.. به‌این طفل معصوم !...

پدرش از زدن‌بس‌میکرد. بو تلی را به دهن میگذاشت ومینـو شید باز هم مینو شید. واو نیمه بیهوش میبود. پدرش درینحال مادرش را با لگد میزد. بازهم از بو تل‌مینو شید وفریاد میکشید :

ـدوست من کجا هستی ؟

ومادرش میگر یست واو باز هم پاهارا میدید. با جرابهای گو ناگون سیاه، سرخ، زرد وآبی. دیگرچیزی نمی فهمید. به خواب میر فت.وباز هم پاهارا میدید . پاهای گو ناگون پاهای کو چك‌وبزرگ.پاهای برهنه وپو شیده .وهمهمه یی را می‌شنید. همهمه بلندوبلند تر میشد.ومادرش بااصرار میگفت:

ـبه‌این طفل معصوم !..

وبعضی از پا ها با سر وصـدا میگذشتند :

ـتك،تك،تك !

وصبحها فضای‌اتاق پولادی رنگ میبود. ما درش به او چای میداد. پدرش خشمگین‌وبدخو میبود.برخی از روز ها مادرش‌رامیزد. مو هایش را دور انگشتها یش می پیچید وبا چپلیش به سر وروی او مـیـزد.و مادرش آرام وبیصدا میگر یست.

بعد ، باز هم کنار سرك روی‌زانو های مادرش خوا بیده میبود. نیمه خواب ونیمه‌بیدار.وپاهای گو ناگون از برابرش میگذ شتند. با کفشهاو جرابهای گو ناگون. بعضی از پا ها باسر وصدا میگذشتند. وهمهمه یی شنیده میشد.در میان همهمه وآواز پاها کلمه های مادرش گم میشد :

ـاز بهر خدا خیر کنید !.. به‌این طفل معصوم !...

واو نیمه بیهوش میبود .

آنروز کاملا بیهوش بود. مادرش وقت‌تر به خانه بردش .در گوشه‌یی خوابا نیدش.خودش رفت که‌خوردنی بیاورد.

بعد بخود آ مد . سر و صدا ها ی راشنید ، چشمهایش‌راکه باز کرد. پدرش را دید.پدرش موهای مادرش را به دور انگشتها یش پیچیده بود چپلیش به سر وصورت او میزد . سر وصورت مادرش خون آلود بود.

پدرش باز هم از بو تل نو شید. بازهم نوشیدو باز هم . آنوقت بار دیگر به زدن مادرش شروع کـرد. ناگهان مادرش فر یاد زد :

ـای ظالم!

وباز هم فر یاد کشید :

ـمردم، این مرد دیوانه شده!

بعد ، پدرش را دید که چاقو یی را از جیبش بیرون کشید. چا قـو چند بار در هوابلندشد وفرود آمد. مادرش دیگر فریادنمیزد. روی‌زمین افتاده بود.

بعد بخودآمد. سر و صداهـای پدرش به تیغهٔ خون آلود چاقو نگریست . چشمهایش‌مثل تیغه‌چاقو سرخ میزد. چاقو را به گوشه یـی انداخت. از بو تل نوشید. نوشیدو نوشید. آنوقت فر یاد زد:

ـدوست من کجا هستی؟

واز در واز ه بیـرو ن ر فـــت پسرك قلبش به شدت می تپید. بازحمت از زیرلحاف کهنه‌بر خاست سرش میچر خید. به سوی مادرش رفت. از سینه مادرش خون میآ مد. موهایش خون آلود بود. به نظرش آمد که بر چشمهای مادرش پـرده شفاف خاکستری رنگی کشیده‌شده است. دهن مادرش باز بود.

از او وحشت‌کرد.قلبش همچنان می‌تپید. باسختی از دروازه بر آمد به‌کوچه رفت وکنار در نشست.هوا روبه تاریکی‌داشت. وباز هم پاهارا دید. پا های گو ناگون که‌راست و چپ میر فتند .بعضی از پا هابا سر وصدا راه میر فتند :

ـتك، تك، تك!

آوزاهایی به گو شش میر سید. ولی آوزا مادرش‌نبود. ناله سگی را درکنارش شنید.سگ به پهلوافتاده بود واز سینه اش خون میر فت.به یاد سینه خون آلود مادرش افـتاد بغض گلو یش را فشرد وبه گریه افتاد. بلند بلندگر یستن راگرفت:

ـاز بهر خدا خیر کنید!ازبهر خدا خیر کنید !

ناله سگ بلند تر شد. بار دیگر به سوی سگ دیدکه از سینه اش خون میر فت. گر یه اش بلند تر شد:

ـاز بهر خدا خیر کنید! از سینه مادرم خون میرود!

وبعد پاهای‌آشنایی را دید.پاهای پدرش بود که به سوی او میآمد.به نظرش آمد که پا های پدرش خون آلود است . به نظرش آمد که همه پاها خون آلود است. به‌نظرش آمد که دیوار ها و در وازه ها نیز خون آلود است. فریاد زد:

ـخون !

به سرفه افتاد. در دهنش چیز گرمی آمد . تف‌کرد.لختهٔ خون بود. بازهم فریاد زد:

ـخون !

وپدرش به سوی او خـم شـد. چشمهای پدرش‌سرخ میزد.باوحشت فریاد کشید:

ـخون !

پدرش اورا به شانه گر فـت. پاهای پدرش را دید که تند تند راه میرود. دیگر چیزی ندید . تنـها احساس کرد که پدرش میدود.

(پایان)

دعقل وعشق دعوه

چه داهسی په پالنگ راغله نوخیزه
الوداع ده دخو شاحال ختك پرهیزه

عقل و عشق‌چه سره‌دواړه په‌دعوه‌شی
بل مجال د عقل نشته بی گریزه

هم پخپله جنگ آغاز کا جنگیالی
هم پخپله صلحه کاندی صلح آمیزه

په بازی بازی و ژلی گټل نشی
په خندا خندا خو نو نه کا خونریزه

زه دښکلیو په داکار پوری حیران‌یم
چه له چانه زده کوی هومره مکیزه

که له دله یی شلوم شلوله نشی
ددلبر و یار ی خو ده دلاویزه

غوخول یی هسی نه‌دی چه‌خه‌پریږدی
تر الماس یی دغمزی توره ده تیزه

قند و گل سره داهوږه لذت نه‌کا
چه خوله ور کا د زوال سره آمیزه

دمعشوقی نوم عاشق په جهان خورکا
دشیر ینی بازار تود دی له پرویزه

په‌کاته کاته زړه لاور ته تاو تاوشی
دلرگی لښتی په‌غاښ کړی ریزمریزه

دگلو بیر

دبیلتون کیسی

په‌پیمانوکښی دی‌نشی ویدی دی
ساقی غمزو کښی دی نخری پرتی دی
دگړوکی په زوږیی مه ویښوه
په میخانوکښی می‌توبی ویدی دی
گلی! دخدای دپاره ویی ښوروه
دستاپه خنوکښی می‌شپی ویدی دی
په اوسیلو به‌یی را بیداری کړمه
که‌می دسرو اوښکو شیبی ویدی دی
سبانسیمه ! شابس ویی غوړوه
دیار په زلفو کښی نافی ویدی دی
دغه تاوان خوله ملیاره رشی
چه‌په سروگلو کښی وږمی ویدی دی
زما داوښکو دانی نه‌دی ویدی
شیخه ! داستا په‌لاس تسبی ویدی دی
آشنا ! دزړه غوټی می‌مه راسپړه
ستا دبیلتون پکښی کیسی ویدی دی
وگوری‌ء ستړی وړی زړه د «حافظ»
پکښی دعشق تودی لمبی ویدی دی
(نصرالله حافظ)

خوږی لندی

زما درنځ طبیب به خوك وی
دزړگی پټ مرض به چاته ښکاره کړمه
زما درنځ طبیبه راشه
علاج می وکړه چه دی پروت له‌غمه یمه
زما درنځ حال رامعلوم کړه
طبیب می اوس سامان تړی په‌سفر ځینه

• • •

زما دزنی دسر خاله
امانت ماله خپل آشنا نه‌دی ساتمه
زما دزنی خال دی ړنگ کړ
زه به نجیلی مورته خه‌خواب کومه
زمادزنی خال دی وران که
ماته می مور په ډیر کړاو وهلی ونه
زما دزنی خال دارو دی
که‌ته پری جوړ شوی چاته مه‌وایه حالونه
(پښتنی سندری)

دعقل کوتاهی

که دلدار په دلداری زما قدم ږدی
گویا هرقدم په لوری دحرم ږدی،
خای لری‌که بی‌منته بوسه راکه
کوم کریم په‌چا منت دخپل‌کرم ږدی
معشوقه مشفقه بویه مهربانه
نه قارون چه په خان اسم دحاتم ږدی
خدای وماته گلونه دجنت کړه
که‌داغونه‌می په‌زړه باندی دغم ږدی،
هیڅ مانه دی خوك له‌مستو سترگو نه‌کا
کوم یو مست دی چه‌قدم په‌لاره سم‌ږدی
وآسمان ته لاس دعقل نه رسیږی
کنه‌عشق به عرش‌کرسی باندی قدم‌ږدی
(رحمان بابا)

دذړگی فال

په‌سترگو چه‌می یاره ستاجمال لیدلی دی
قسم دی محبت کښی دی کمال لیدلی‌دی
په‌شانی دبسمل مرم اوپخپل مرگ‌خوشالیږم
جانانه پخپل‌مرگ‌دی خوك‌خوشحال‌لیدلی‌دی
بیرون نه‌دی‌زړگی چه‌دزړه‌حال درته‌ښکاره‌کړم
ظاهر خولکه بت درته پوره په‌بدن ښکارم
سینه‌کښی‌کله‌تاز:گی پایمال لیدلی دی
داخومره نادانی‌ده چه‌قفس‌په‌سترگو وینم
خپل خان راگیرومه ښه‌می جال لیدلی دی
له‌دی‌نه‌به‌لانور خه‌وی‌چه ستارضا به‌وکړم
«گوهر» خوستا په‌هجرکښی وصال‌لیدلی‌دی

هغه ته

چه دلبره دلربا ده هغه تـــه یی
چه خود رایـــه خود ستاد هغه ته یـــی

چه مشتاق دی دخند ادی هغه ز ه‌یـــم
چه دی تل‌ومـــــا ته شا د ه هغه ته یی

په‌جهان کښی ښا یسته‌د ی بـــی‌حسابه
چه‌په‌واړوو د ی‌خندا د ه هغـــه ته یـــی

دبهار گلو نه خـه دی چه یی‌ستـایـــم
تـــرگلونو چه زیبا ده هغـــه ته‌یی

ستا په مخ دچراغ نشتـــه د ه و تـــه
چـــه‌دنـوری شپی رڼـا ده هغه تـه یـــی

خپل عاشق سره وعده نکړ ی تـــرسره
چه‌په‌عهـــد بی‌وفاد ه هغـــه ته یی

که هرخو دی دخو شحال معشو قی‌ډیری
چـــه‌ورتیره ترهر چـــاده هـغه ته‌یی
(خوشحال ختك)

دز لفوسیاهی

لکه زه‌چه یم په‌غم کښی دجانان ډوب
بل‌خوك مه‌شه په‌دا بحربی پایان ډوب
نه‌می‌سر نه‌می اثر چاته معلوم شو
لکه کانی شوم په‌یم کښی دعمان ډوب
بی‌صبری یی ددلبر لکه نهنگ کړم
شپه‌ورځ دخپلواوښکو په‌طوفان ډوب
بی‌دردان یی لاسرخی دشفق بولی
که‌په وینوکړم برجونه دآسمان ډوب
سپینی سری اوښکی زما سترگوساحل‌کړ
گنه‌وی، په‌هر دریاب‌کښی درمرجان ډوب
زړه می هسی اندیښو دوصل ډوب‌کړ
لکه‌خضر په‌اوبوکښی دحیوان ډوب
مخ دیار دی ډوب دزلفو سیاهی کښی
خدای دی نکړی په‌گناه مسلمان ډوب
شمس‌الدین دشعر دربه په‌لاس راوړی
که‌دفکر په‌دریاب‌کښی کړی‌خوك خان ډوب
(شمس‌الدین کاکړ)

معنی

لکه شمع په‌ما اور شیرین صورت شه
مکدر می له‌خپل سرسره صحبت‌شه
دسپهر په خاطر کښی مهروینم
تیرگی دخپل اختر په‌ما آفت‌شه
په‌هجوم‌کښی یی‌دل جمع‌پروین واروی،
انجمن‌چه په هرچا باندی خلوت‌شه
سزاواردی لکه ښاخ دبلندیه
چه‌عطایی دلمر خوی‌و عادت شه
دکمان گوښه به‌وایه گوهرخه‌کا
آرایش کله لازم دخم قامت شه
شیدا نه رسی و هغه هیڅ معنی‌ته
چه‌محبوس لکه صورت دخپل زینت شه
کاظم شیدا

د بڼو غشی

ته‌چه په‌لاری نه درومی له خیاله
لیونی چه شی ډیر ما غوندی ترکاله
په‌سینه می‌لك دتا دبڼو غشی
دزړه سرمی دی داغدار دتاله خیاله
لکه اورچه په پنبه کښی ساتی نشی
صبوری په عشق‌کښی هسی‌دی، محاله
غمجن زړه زما هله مگرروغ شی
که‌پری خوك ستا دوصال کیږدی دسماله
داوبو غریق خبر له خانه نه دی
دغمونو ډوب به‌خه پوښتی له حاله
یوساعت یی‌په دنیا ژوندون محال دی
که «کامگار» شی ناامیده ستاله‌وصاله
(کامگار ختك)

هنرمندان خبرساز

لوبشین هنرمند محبوب را فلم «من بیست سال دارم» به شهرت رسانید

راجع به استعداد خارق العاده استانیسلاف لوبشین هنر مند محبوب سینمای اتحاد شوروی درسال ۱۹٦٤ مجله «فلم شوروی» مقاله‌ای منتشر کرد، منقد معروف سینمایی رینالفشینه درمقاله مذکور چنین نگاشته بود: «لوبشین اولین هنرمندیست که توانست بعدازختم تحصیلات خویش دررشته هنرتمثیل درظرف دوسال درپنج فلم ظاهر شود، اواین پنج نقش راباچنان مهارتی بازی کرد که ازهنرمند تازه کاری چون او انتظار برده نمیشد • این امرنشان میدهد که او راهش رابسوی شهرت باتمثیل فوق‌العاده خودبکلی هموار کرده است •»

صحنه‌ای ازفلم راکت سوم

لوبشین درفلم «من بیست سال دارم»

این نظرمنقد مذکوربه حقیقت پیوست، لوبشین براستی به چنان شهرتی دست‌یافت که معمولا نصیب بزرگترین هنرمندان عالم سینما میشود •

لوبشین باتمام شهرتش جوانیست متواضع کم حرف ومتین •

اوقبل ازینکه هنرپیشه سینما شود در مسکو بحیث یك مستری عادی کار میکرد وسرو کارش باتخنیك بود.

یازده سال قبل برای اولین بار لوبشین راتماشاگران بروی پرده سینمادیدند • البته نام آن فلم راکه فلم اولش بود «من بیست سال دارم» گذاشته بودند • فلم من بیست سال دارم به مردمی اهدا شده بودکه در سالهای ۱۹۵۰ وبعداز آن می زیستند • قبل ازفلم اوکارهنری خودرا در تیاتر سورومنیك شروع کرده بود •

درفلم «من بیست سال دارم» سه رفیق نقش عمده داشتند • سه‌کارگر ساده که در محله کار گران زندگی میکردند، این سه کرکتر باهمدیگر شباهت نداشتند • لوبشین نقش یکی ازین سه نفریعنی نقش ایوان را بازی میکرد• این نقش‌مشکلی‌بود، امالوبشین جوان مهمترین نکته حساس این نقش رادرك کرده بود، اوبه قهرمان فلم بسیاری ازصفات خودرا داده بود• این نقش رابرای لوبشین بصورت تصادفی نداده بودند بین لوبشین وایوان قهرمان سناریو نقاط مشترکی وجود داشت • کرکتر های شان باهم شبیه بود• هردودرفامیل های کارگری بدنیا آمده بودند، هردودرطفولیت بدبختی های جنگ رادیده بودند ودر بیست سالگی هردو پدر فامیل بودند • ایفای این نقش و بازی ماهرانه لوبشین اورا بشهرت کاملی رسانید •

لوبشین در فلم دنیا نقش پاپ میخائیل **رابازی‌کرد، درین فلم اویك پاپ زیباودهاتی** بودکه چشمان نافذ قیافه بشاش وجوان داشت وتاحدی حیله‌گرهم بود• این نقش **نشان دادکه لوبشین میتواند درقالب هرتیپ وهرکرکتر درآید • فلم های بعدی او این** حقیقت راخوبتر آشکار ساخت • تمثیل اودر هرفلم بافلم دیگرش متفاوت‌بود. درفلم‌راکت سوم‌اونقش یك عسکر جوان را بازی کرد • درفلم «منظومهٔ درباره الپ» که ازروی رومان بیگ اوف نویسنده بیلوروس تهیه شده بود درنقش ایوان جوان ساده دل دهاتی ظاهر شدکه فاشیست هااورا اسیر میسازند ولی اواز اسارتگاه گریخته به‌کوه میرود ودرآنجا

لوبشین درصحنه ای ازفلم «منظومهٔ،دربار، الپ»

درنقش پاپ میخائیل

لوبشین درفلم آخر دنیانقش‌پاپ میخائیل بایك دختر فراری ایتالوی مواجه میگردد • آنهازبان همدیگر رانمی فهمند • او ابتدا دختررالت وکوب میکند ونمی خواهد با او

بقیه درصفحه٦٥

درنقش آبل

صفحه۳۵

مشعل هنریار هنرمند محبوب رادیو طرفداران بیشماری پیدا کرده است مشعل درین اواخر جزدر رادیو فعالیت‌هنری ندارد •

مشعل دربسیاری از نمایشنامه های روی ستیج بازی کرده همچنان در فلم روزگاران نقشی داشت •

درین عکس مشعل دربرابرکامره‌عکس«قیافه» گرفته است قیافهٔ که شما بد تاکنون‌از او ندیده باشید •

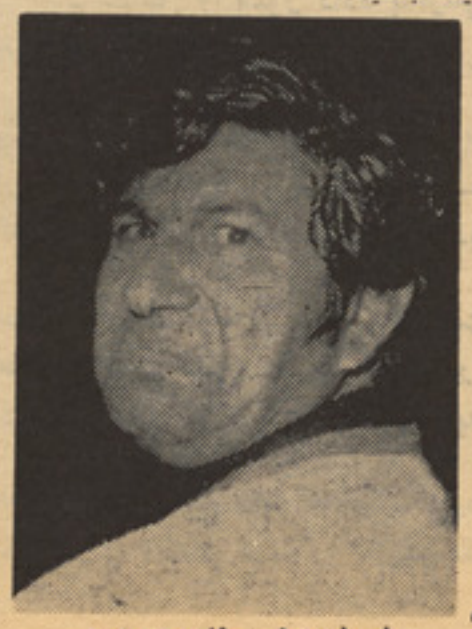

مشعل هنر مند محبوب

راول دی برمن آواز هم‌میخواند

راول دی برمن که اکنون از موزیك دایرکتران برجسته هند بشمار میرود آواز گیرایی دارد اوبرخی از آهنگ هارا خودش می سراید • آر- دی برمن فرزند اس- دی برمن است‌که اکنون بخوبی جای پدرش رادر موسیقی فلمی هندی پرکرده است.

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر کمردمرموزی‌است‌میبراید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کـدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر فت‌میرود

ـ« من میخوا ستم عین پیشنهاد را بشما کنم .آیا برای دختر شما که درین ساعات سر صبح تنها بـه گردش رفته‌است خطری متصورنمی باشد ؟ مردم ولگرد واو باش بـه روی جاده ها به‌کثرت دیده مـی شوند !»

بنت پیر هیچ جوابی به این‌سوال کار دون نداد .در کنار راننـده نشسته نگا هش را با وحشـت فراوان به جاده دوخته بود. موتربه سرعت زیاد حرکت کرد وپس ا ز رفتن ۱۰میل به امتدادجاده هـور- سهام در جادهٔ فرعی دور زد .

وقتی آنها به دهکده‌ی نزدیك می شدند دیك با اشاره دست یك راه باریك را نشان دادکه‌از وسط جنگل میگذشت وپر سید :

ـ«این جنگل چه نام دارد ؟»

بنت با تردد پاسخ داد :جنگـل الزهام است. ایلابه یقین در ایـن جنگل نرفته است .»

دیك اظهار داشت:با اینهم اورا در جنگل جستجو میکنیم .» آنها از وسط یك قطاردر ختان نیشتـر گذ شتند .شا خه های اشجا راز دو طرف راه باریك خم شده آسمان آن را می پو شا ند .

دیك گفت :«در ینجا آثار تایـر موترمعلوم میشود .»امابنت سرشرا شور داده جواب داد:

ـ(در ینجا مردم زیاد می آیند ومیله میکنند).

اما دیك احسا س نمود که چا پ تایر ها تازه میبا شد وهم متو جـه شد که موتر از جادهٔ عمومی وارد این راه باریك جنگل شده است.از

داخل موتر پولیس چیزی دیده نمی شد. پس از یك میل دگر که‌پیش رفتند راه باریك ختم شد .آنها به زحمت فراوان رخ موتر را برگشتا- ندند وبه طرف منزل بنـت روان شدند. وقتی آنهاازوسط جنگل‌انبوه خارج شدند دیك صدای یك چیـغ را شنید .جان بنت دختر ش را دید

که در وسط جـاده دوان دوان از مقابل آنها خود شرا گوشه کرد و وقتی موتر نزد یکشی رسید ایـلا داخل سبزه های کنار جاده شده‌و

حتی رویشرا بر نگشتا ند .سپس به عقب نگر یسته پدرش را دید و رنگ از صور تش پرواز کرد .در

یك چشم بهم زدن اودر کنار دختر- ش بود وبا لحن اعتراض آمیـز ی گفت: اما دختر عزیزم ،تو دریـن صبح وقت کجا بودی ؟»

دیك متوجه شد که ایـلا از آن پیشامد سخت تر سیده بود.چشم های‌الك متجسسانه بهم‌فشرده شد.

ایلا در جواب پدرش گفت: پدر، خوابم‌نمی بردوناچاریك مقدارگردش کردم،سپس باسراشا رهٔ به دیـك نموده پرسید :

«آقای کلونل گاردون اشما درین صبح وقت چطوربه اینجا تشریـف آوردید ؟آمدن شما بدون شك‌برای من تعجب آور است !»

«آمده ام تابا شما در یك موضوع خاص حرف بزنم .»

ایلا متعجبانه چیغ زد: بامـن؟»

جان بنت با عجله اظهار داشت: دخترم ،آقای گاردون صدای ترانیمه شب از رادیو شنیده است واکنو ن آمده تا از توتو ضیح بیشتر بخواهد آیا تو به خاطر رای رفته بودی؟اوبه هور سهام بر می گردد؟»

ایلا سرش را شور داده به‌آرامی در پاسخ او گفت :

«نی‌پدر، واماآنچه‌به‌صحبت دررادیو ار تباط می گیرد ،باید بگو یـم که در زند گی‌ام هیچگاه از رادیـو حرف نزده ام.دیك گاردون به‌سرعت اظهار داشت :بلی ـما هم فـورا متوجه شدیم که گوینده شما نبودید

الك فورا توضیح داد که امکان دارد یکنفر دگر صدای شما را تقلیـد کرده است .»

الك وارد صحبت شده پر سید، مادموازل بنت لطفاً یك موضوع را بمن توضیح بدهید که شما دیروز به شهر رفته بودید ؟»

ایلا سکوت اختیار کرد .

جان بنت با بیجو صله گـی مداخله کرد:دخترم دیشب درساعت ۱۰ به بستر رفته بود ،من ایـن موضو ع را قبلا به شما گفتم :

الك با لحن خشنی سوال کـرد، شما مادموازل ، در ساعات صبـح در لندن بودید ؟»

ایلا با اشاره سر حرف الـك را تائید کرد واین حرکت او باعث حیرت دیك شد .

«در عمارت کاور لی بودید ؟»
ایلا فورا جواب داد ،«نی »

جان بنت پرسید :اما ایلا تو در شهر چه می کردی ؟بدیـدن را ی رفته بودی ؟»

پسی از لختی تفکر جواب نفـی داد .

ـ«تو تنها بودی ؟»

ایلا جواب داد «نی تنها نبودم . لطفا از من زیاد سوال نکنید .زیرا من نمی توانم درین باره آزاد حرف بزنم .پدر جان ،تو همیشس بمـن اعتماد داشتی وحالا هم‌بمن اطمینان داری همینطور نیست ؟» صدای او بسیار لطیف وپر از ارتعاش لطیف بود.

بنت دست دخترشآ را میان هردو دست خود محکم گرفت :دخترم ،من همیشه نسبت به تو اعتماد خوا هم کرد. واین دو آقا هم باید حرفهای ترا باور کنند .»

برگزیده

آلفرد هیچکاک

از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

قسمت دوم

جسد راجهت حفاظت درمیان یخ به سرد خانه گرایز شتت فرستادم وآنگاه به‌تقاضای ما مو ر نظمیه جهت دادن راپورنزداوبه دفترش رفتم • متعاقبا پولیس شهر، بشاروال محل وخبرنگاران وعکاسان و خلاصه یك تعداد دوستان وآشنایان بترتیب دورم راگرفته طالب معلومات شدند • و مراجعات پیهم ومکررچندان وقتم را گرفت که چاشت همانروز نتوانستم برای صرف غذابه منزل بروم وناچار گرسنه به کارم ادامه دادم • فقط وقتی دوباره به دفترم رسیدم فرصت آنرایافتم که نفسی به راحت بکشم ومجال تفکر برایم پیدا شد • بعضی مسایلی بودکه آرامش مراسلب میکرد •

نخست به سادگی نمی توانستم قبول کنم، که دالی شیرین ماکسی راکشته باشد • وآنهم بخاطری‌که آنشخص بیك بانك دستبرد زده ومیخواسته پولهای بانك را بسرقت ببرد• این‌همان دالی نبودکه من‌می‌شناختمش؟ آن دالی‌که همیشه بامردم بامحبت حرف میزد وتبسم هیچگاه ازلبانش دورنمی شد ؟ به یقین اوروی دکمهٔ زنگ خطر پای گذاشته وآنگاه بدنبال سارق بیرون دویده تانمبر موترش رایادداشت کند • اماکشتن مردی‌که سه‌گلوله به مغزش خالی نماید •

نه ، این‌کاربه خصلت دالی تطابق‌نمینمود، چه یك سارق بانك میبود یایك جنایتکار دودگر: چگونه وازکجاتوانسته بود اسلحه بدست آورد؟ من تفنگچه رابرداشته به دقت دیدم • امروز پیش ازچاشت این اسلحه را ضبط کرده ودرروك میزکارخود گذاشته‌بودم• سه مرمی ازآن خارج شده بود• اپرنیگا ی پیرمسلما برای این خانم که دربانك اوبه صرافی اشتغال داشت هرگز تفنگچه نخریده بود• تااودربرابر سارقان بانك ازخودش‌دفاع کند• من حاضر بودم باهرکسی شرط ببندم که اپرنیگای پیرهیچ سلاحی دربانك نگاه نمی کرد •

ودالی ـ ازآنجمله خانمهایی نبود که با اسلحه وصورت استعمال آن آشنا باشد یا بتواند یك سلاح رابکار ببرد •

سه دگر : وهمچنان این سوال‌لاینحل ماند: آیادالی میدانست که پشت آن پلوچه سیاه صورت جرالد شتاینر پنهان بود ؟

من هنوز بااین سوال مشغول بودم که دروازهٔ دفترم بازشد وپیشخدمت وارد شده یك نسخه روز نامه‌عصررا روی‌میزم‌گذاشت. درستون حوادث واتفاقات یك عنوان چهار سطره به این گونه نوشته بودند :

مادر
٤ فرزند
مردهواخواه خودرابه ضرب گلوله
به قتل رساند

وزیرآن درسه سطردگراینطورنوشته‌بودند:

هنگام ناشتای صبح خانم بدگمان شد
وتفنگچه را برداشته
باخود به دفتر برد

من راپور راخواندم • این حقیقت داشت که سارق مقتول درعین زمان عاشق‌خانم بود وهمین مطلب که او بعدا از طرف معشوقه کشته میشود، خودخبر جالبیست وسوژهٔداغ بوده، موادفراوان دراختیار روزنامه نگاران میگذاشت • این روزنامه میتوانست بیشتر ازآن به تفصیل درباره این قتل بنویسد • امابرای من صرف نشرحقایق دلچسپ بود، که متاسفانه درخبر وجود نداشت • تاجاییکه من میدانستم یاحدس میزدم ، یك دزدنقاب پوش وقتی وارد بانك شده که دالی تنها بوده است • سارق اورا بااسلحه تهدید کرده واومیبایستزیرتهدیدتمام بانکنوتهایی راکه همان لحظه دراختیارش بود ودر کسه وجودداشت دریك خریطه بریزد• درست در لحظه ایکه سارق میخواسته برگردد، خانم صراف بانك تفنگچه اش را ازمحلی‌که مخفی کرده بود ، بر داشته سه بار بالای اوآتش می‌کند• درمیان خریطه جمعامبلغ ۱۲ هزار دالر موجود بود• روزنامه یك تصویر هم نشرکرده‌که درآن اپرنیگای پیریك چك حاوی ۵۰ هزاردالر رابعنوان قدرشناسی ازابراز شجاعت دالی بوی میداد • اپرنیگابازهم خصلت خست وامساك خودرا درآن تصویر نشان داده بود• اینها همه برای من واضح بود• مگریك سوال رانمی فهمیدم : آیادالی به راستی تفنگچه راباخود به بانك برده‌بود زیرااومیدانست همانگونه که نوشته بودند ، هنگام صرف ناشتا بدگمان شده بود که جرالدشتاینر فی الواقع به بانك دستبرد میزند •

من برای خودم یك ساسج بانان برداشته، درانثنای فکرکردن خوردم • به تعقیب آن گردش مختصری کرده سرانجام به دفترم برگشتم •

باخودگفتم ، نباید موضوع رابه عقب انداخت • من مارشال آن ناحیه بودم و نمیتوانستم چنان جلوه دهم که اصلااتفاقی رخ نداده است • زیراهنوز جوابی ا ز واشنگتن نرسیده بود• چه میخواستم یا نمیخواستم باید ازدالی چندسوالی میکردم•

من تمام جراتم رابکار برده به دالی تیلفون کردم وبه اوتوضیح دادم که بایدیك پروتوکول ترتیب دهم وبه اوگفتم :

«چند سوال عادی دارم می •میفهمی ؟وقتی این اتفاق رخ داده ،باید به یك تعداد سوالات جواب گفت •متاسفا نه یك تعداد کاغذ پرانی وجمع آوری یك اندازه اطلا عات را ایجاب میکند •••

دالی درتیلفون جواب داد«خوبست‌رئیس» پس از آن کمی مکث کرده به حرفش ادامه داد: «اگر اخلال نشوییم به دفترت می آیم در ینجا سرو صدا بسیار است ویك لحظه هم زنگ دروازه آرام نمی ماند •»

به دالی‌گفتم: «موافقت دارم تا ۲۰دقیقه دیگر با موتر خدمتی آمده ترا با خود می بردارم •»

هنوز نیم ساعت نگذشته بود که دالی پشت میز کار مقابلم نشسته بود چهره اش هنوز هم مثل گچ سفید می‌نمود وچشمهای آبی رنگش در خشش سابق خود را باخته بود واگربه‌آن‌شوکی که‌دالی پس از کشتن دو ستش بر داشته بود ،فکر می شد که او با خون سردی تن به قبول سر نوشت داده باشد •

از دالی پرسیدم : تفنگچه را ازکجاکردی این سوال را بدون چیدن کدام مقدمه مطرح کردم ودالی هم بلا مطعلی پاسخ داد •

«تفنگچه میراث پدرم است •

ـ « وامروز صبح برای نخستین بار به‌فکر بردن آن به بانك افتیدی ؟»

او با اشاره سر حرفم را تائید کرد •

« تومی فهمید ی که امروز شتاینریا کدام شخصی دگر تصمیم دارد از بانك پول بدزدد؟

او تقر یبا به چشمهای من راست می دید پس از سکوت مختصر پاسخ داد :«از کجا باید می دانستم ؟چگونه ؟»

این یك سوال خوب بود •

ـ«آیا شتا ینر راجع به گذشته خود ، در بارهٔ خانواده اش ، از شغل خود واز ینکه اصلا برای چه منظوری به هیل کر ست‌آمده بود به تو حرفی زده است ؟»

« او بمن گفت که نمایند ه‌یك شر کت است وکمپنی مربوطه اش تصمیم داردیك نما یندگی فروش درین شهر باز کند و به عرضهٔ تولیدات خود بپر دازد •چون هیل کرست تقریبا درین نواحی مرکز یت دارد و آدم می تواند درینجا آرامتر وبا مصرف کمتر زندگی کند •او میخوا ست تا وقتی جا ی منا سبی برای دایرکردن شعبه فرش‌تولیدات کمپانی خود پیدا نکرده ،در موتل هیل‌کرست اقامت گزیند •»

دالی به دستهای مرتعش خود که رویهم گذاشته بود ،دیده پس از مکث کوتاه به آرامی دنبالهٔ حرفش را از سر گرفت واظهار داشت :«من ـمن اکنون میدانم که‌او مرافریب می داد وبه من دروغ می گفت»

ـشما باهم مناقشه کردید؟ آیا بین‌تان‌کدام نا ساز گاری یا نقطهٔ بر خوردی پیدا شده بود ؟»

آن ـنی ما با هم روابط خوب داشتیم ••••

من با لحن دوستا نه‌ی گفتم :«گوش کن‌ـ دالی •من بعضی سوا لات از تو می کنم که اصلا مایل به طرح وپرسش آن نیستم و مخصو صا خوش ندارم کلمه استنطاق را استعمال کنم• اما یك چیزی درین ما جرا خوشم نیامده وباعث تعجل شده است این بانك در طول یك صد سال که از عمرافتتاح آن می گذرد ،همیشه همینگو نه بدون حادثه به کار دادو ستد پر داخته ودر طول زما ن هیچگاه چنین اتفاقی برای بانك رخ نداده‌بود وامروز برای بار نخست در تاریخ این شهر چنین سرقتی واقع میشود ویك نفر به‌قصد دستبرد زدن به اداریی بانك وارد عمارت بانك می شود •تو هم تقر یبا دو سال از

بقیه درصفحه ۱۳

درحمت خپر زوی لیکنه :

هغی ځان وواژه؟

دپسرلی ښکلی او په زړه پوری موسم وو، مځکه ، لاسونه ، اودغرو لمنی تکی شنی معلومیدی، غرونه او رغونه تازه په نظر راتلل ، دآسمان پر پاك واوزین تندی باندی خړی او خپلواکی ورځی یوی خوا اوبلی خوا ته په نځا کښی وی، یو وبل ته یی لاسونه غورځول او سنګارونه یی کول او په خپلو ښائستو مر غلرو یی باغونه اوکښتونه اوبه کول، ټول خلك خوشحاله او هو سیدل، پښتنی پیغلو په پاکه مینه او زیات محبت سره اټنونه کول ، مینان ځلمیان او پیغلانی دګرانښت او عشق په غیږکښی یو تر بل جاریدل او دخپل راتلونکی ژوند دپاره یی راز راز هیلی او امیدونه روزل ، ددغه ښکلی موسم په خوږه غیږ کښی د طبیعت تر قانون لاندی دیوه خوار او بینوا بزګر په کاله کښی یوی ښائستی او کمکی نجلی سترګی روڼی کړی ، دنجلی پیدایښت څه وو ، چه مور او پلارته یی دنیکمرغی او سعادت لمر راوخوت او دډیری خوښی څخه په جامو کښی نه ځایدل په دریمه ورځ سهار یی پر دغی نجلی باندی د پیروژی نوم کیښود .

ورځی شپی او شپی ورځی ، میاشتی او کلونه یو په بل پسی واوښتل دطبیعت دقانون په غیږکښی ددی وخت دتیریدو سره سم ټولو ژرو خپل دتکاملی سیر او تحول فلسفی ته غاړه ایښی وه . زاړه نوی سول او نوی زاړه سول ، پیروژی هم ددغه وخت دتیریدو په جریان کښی خپل دخاړ پوخو اوکوچنی والی دوره دخوب او خیال په شیرین ټال کښی تیره کړه او دپیغلتوب او ځوانی په مسته اولیونی دنیاکښی یی قدم کیښود . اوس پیروژه ډیره ښکلی او دلربا پیغله وه. دهغی دتوروا وغټو سترګو ،جګی ونی ،تورو وریښتانو ، سرو باړخو ګانو اونازکو شونډانو دلیدو توان او طاقت په چاپوری نه وو ، بلکه ډیر ځوانان او پاخه خلك یی لیونیان کړی وه .

په ډیره لږه موده کښی د پیروژی دښکلا او کړینده توب آوازه په ټول کلی او اولس کښی خپره شوه . په ټولو کورونو کښی دپیروژی دښی ځوانی او ښایستوب ستاینه کیده او خلك یی په صفت نه مړیدل .

پدی وخت کښی دکلی اووطن د شاوخوا څخه دټولو شتمنو او بډایانو ،خانانو دپیروژی غوښتنه کول ، ددوی کاله ته به یوه مرکه تله اوبله به راتله ، خوکله چه به دپیروژی پلار دیوه شتمن خان سره روغه او جوړه وکړه نو وبه یی لیدل چه هغه بل بډای خان دده څخه خوابدی کیږی او امکان لری چه دده دډیرو سختو دښمنانو څخه شی ، څنګه چه دپیروژی پلار یو ډیر غریب او بینوا بزګر وو او ددی خانانو سره یی ددښمنی اومقابلی توان نه درلود، نودایی دځان سره فیصله وکړه چه پیروژه به پدغه کلی او اولس کښی هیچاته نه ورکوی ، په یوه پرده او ښه وضعیت به ددغه کلی څخه ښارته باریږی خوچه هلته په ډیره آرامی او هوسایی سره خپل د غریبی ژوند وکی ، نو په دغه چرت او خیال یوه ورځ ددباندی څخه خپل کاله ته راغی او میرمنی ته یی وویل :

– پیروژی مور ! که حقیقت درته اظهار کړم اوس می نو دژوند او بزګری دکسب څخه خوا توره ده ، لورنده د خدای غضب دی .

– ولی ، ولی خیر کی ، څه پیښه ده؟ لورمی په تا څه کړی دی چه داسی ورته په قهر یی، **آخر لږ څه فکر خو وکړه . زما لور ده خوامی په بدیږی .**

– ته کوره ښځی ! ماکله پیروژی ته بد وویل: او یا می ښکنځل ورته وکړه، خبره داسی ده او ته یی په خپله وینی چه دیوه خان مرکه ځی او دبل خان مرکه راځی زه اوس هك پك تللی یم ، که یی یوه خان ته ورکوم دهغه بل خوا راڅخه بدیږی او زما سره دښمنی پالی نوزه خو مسکین سړی یم ددی خلکو سره زما دپلار دوسه څه نه دی پوره .

– سړیه داخو رښتیاده . لاکن دومره راته ووایه چه چاره یی څه .که می و پوښتی، ولااوس می نو ددی ډیرو مرکو څخه نفس پزی ته راغلی دی . زه ولاودی خلکو ته حیرانه یم چه خپله دغریبی ډوډی یی را پوری سور اور کړیده .

– ته کوره ښځی ! یوه چاره چه یی ما دځان سره سنجولی ده ، هغه داده ،که چیری ستا او دپیروژی خوښه وی، ددی کلی څخه به ښارته بارسو ، او هلته به خپل دغریبی ژوند شروع وکړو .

– سړی ته لیونی یی ، موږ چه ښارته ولاړ سو، هلته به څه خورو او چیری به هستوګنه کوو ؟

– ای ښځی ! داټول خلك چه هلته ژوند کوی څه خوری او چیری ژوند کوی ؟ خدای مهربانه دی مونږ ته به هم یوه کوله وچه ډوډی اویوه سر پناه راورسوی .

که هلته نور هیڅ نه وی ، دخټګری کسب خو شته .

پداسی حال کښی چه دوی دواړه پدی خبرو لګیاوه ناڅاپه دخونی در وازه خلاصه شوه ځوانه پیروژه چه په تندی کښی یی دیوه سخت او شوم سر نوشت نخښی له ورایه ځلیدلی ، راننوتل .

– بابا جانه څه حال دی ؟

– شکر دی لورکی ښه حال دی، ته څنګه یی ، چیری تللی وی چه داسی خوشحاله معلومیږی .

– چیری نه وم تللی ، دکاله په کار مشغوله وم ، خیر خودی چه تاسی دواړه یو وبل نه ګوری ، څه پیښه ده ؟

– بچی! څه نه ده پیښه ، صرف دمورسره می دی یوڅه خبری درلودی .

– خبری یعنی څه؟

– لورکی ! خبره خو داسی ده چه ته نو اوس شکر دی پیغله شوی یی ، هرچا وتاته دطمع او امید سترګی نیولی دی . څنګه چه ته یی په خپله وینی ، چه ستا دغوښتلو دپاره یوه مرکه ځی او بله راځی ، زه اوس حیران تللی چه دچا سره خیښی او دوستی وکړم که دی یوه خان ته ورکوم نو دهغه بل د خفګان طاقت را پوری نشته نو همدغه ووچه ستامور ته می وویل که ستا اود پیروژی خوښه وی داکلی به پریږدو او دخلکو دخولو څخه به خانونه وکاږو او ښار ته به کوچ وکړو .

– پلاره ! داخو ورځی زما په نیت کښی وه چه وتاته ووایم خو دومره جرئت می نشوای کولای. څنګه چه تاسی په خپله یاد کړه نوزه باید درته ووایم ، چه زه اوس هیڅکله میړه نه کوم ،که می چیری میړه کاوه نو دځان غوندی دیو مغریب او اخلاقی ځوان سره واده کوم که چیری ستاسو خوښه وی چه ددی کلی څخه بار شی ، زما خوښه ده اوهیڅ نه پکښی وایم .

– بس ، بس ماهم دخدایه دغه غوښتل،چه دپیروژی خوښه ده . زما په سر کښی خوښه ده لنډه داچه سبا دخیره به ددغه کلی څخه دښار ولور ته کډه کوو ....

شپه تیره شوه ، سهار وختی جمال اکاله خوبه راوپا څید ، سمدستی د جومات په لور روان شو ، هلته یی اودس تازه کی او لمونځ یی وکی ، وروسته دنمانځه څخه یی دجومات دملاء او نورو کلیوالو څخه دخدای په امانی وکړه او دوباره دخپل کاله په لور روان شو. کوم وخت چه دجومات څخه راوتی، لمرخپل زرینی وړانکی دکائناتو پرروښانه تندی ځلولی وی او هرشی ته یی ښکلا ورپه برخه کړی وه. کله چه کاله ته را ورسید، نو دپیروژی مورهم خپل ټول کالی او سامان راغونډ کړی وه. وروسته له څو شیبو څخه دوی دری واړه دخپل اصلی ټاټولی څخه مخ دښار پرلور روان شول ټوله ورځ یی لاره ووهل دغټ مازدیګر ټابی ووچه ښارته را ورسیدل . هغه شپه یی په یوه سرای کښی سباکړل . کله چه سهارشو سمدستی یی دیوه ځای دمیندلو په هڅه خپل فعالیت شروع کی . ورځ لانیمی نه وه تیره شوی چه جمال اکا دښار په یوه ګوښه کښی دیوه شتمن سړی په څنګ کی دکاونډی په صفت پوځای وموند او دهغه شتمن سره یی داومنل چه دپیروژی مور به دهغه دکاله چوپړ او خدمت پر خپلو اوږو واخلی . پداسی حال کښی چه شپی خپل د ظلمت پیځول ورو ورو دښار پر مخ غوړاوه ، جمال اکا خپل ټول کالی او سامان همدغه ځای ته را ورسول او دوی دری سره ځای په ځای شول .شپه یی به هر ترتیب چه وه تیره کړه ، سبا سهار جمال اکا دخوب څخه راکښیښتی څنګه چه جومات نه وو ورته معلوم ، په کور کی یی لمونځ وکی . پیروژه او موریی هم راوپا څیدل . لمونځونه یی وکړه .

په داسی حال کښی چه دری واړه په خپله خونه کښی ناست وه جمال اکا دپیروژی ومورته مخ واړاوه اوورته وی ویل ړ

– ښه ، اوس خونو دادی ځای پرځای شوو . ماخو ددغه ګاونډی سره داوعده کړی ده چه دپیروژی مور به ستاسی دکور چوپړ پرغاړه اخلی .

نوته چالاکه ولاړیږه هلته ورشه ، ځان ورته معرفی کړه ، زه به هم ولاړشم کوندی ځان ته کوم کار پیدا کړم . پیروژه دی دکور څخه نه ښوری اونه دی کور خوشی پریږدی . وخت دبد بختی دی ، غل به راغلی وی او دغه دخواری کالی به یی راڅخه وړی وی .

– ډیره ښه فیصله دی وکړه، څه ورځه ته ولاړ شه کوندی تر ماښامه ځان ته غریبی اوکار پیدا کړه .

زه به هم دهمسایه کره ورشم اوپه کار به شروع وکړم .

وروسته تردی ، ددوی دری واړوکارونو لږ څه سرو صورت پیداکړ ، جمال اکا به هره ورځ دسهار څخه تر مازدیګر پوری ، په یخ اوګرمی کښی دخټګری کار کاوه اود دهیڅ مشکل کار څخه به یی اوږه نه خالی کوم ، خولی به یی تویولی ، لاسونه به یی تناکی کول او خپل دژوند اړتیاوی به یی ددی لیاری څخه تامینولی . دپیروژی مور دشتمن ګاونډی په کور کښی کار کاوه. په لږه موده کښی یی ټویولی کور په غړوځان وپیژندی او ټولو غړو دبه بو په نامه یادوله. دخپل ګاونډی په کور کښی یی ښه اعتبار وموند او ټولو دهغی پر پاکی ،ایمانداری او صداقت باندی تصدیق کاوه به بو به هم دخپل میړه په خیر شپه او ورځ زحمت کیښ اود هیڅ ډول کار څخه به یی مخ نه ګرځاوه . بر سیره پردی چه دخپل ګاونډی کاریی کاوه ، کله کله به یی د نورو همسایګانو کالی هم پریولل . پدغه ترتیب سره دوی خپل ژوند تیراوه اوځان ته یی ډوډی او پوښاك برابرول . ښکلی پیروژه به هم کله کله دخپلی مورسره دګاونډی اویا نورو خلکو کورونو ته تله او دهغی سره به یی دخلکو په چوپړ کښی مرسته کوله .

شپی اوورځی یو په بل پسی سبا کیدلی زمانی هرڅه ته په خپل غیږ کښی تحول ورکاوه . زړو فکرونو ورووړو خپل ځای وتازه او نوی اندیښونه پریښاوه ټول انسانان دخپل راتلونکی سر نوشت څخه بی خبره پاته وه دهری پیښ او واقعی اختیار به یی قدرت ته سپاره هیڅوك نه پوهیده چه څه به راشی او څه به وویتو .

ښکلی او معصومی پیروژی هم خپل دژوند تاریکو او خوږی شپی او ورځی یو په بل یی سبا کولی ځوانی او پیغلتوب یی سترګی تردی اندازی پوری پټی کړی وی چه هیڅ ته یی پام نه وو .

یوه ورځ ځوانه پیروژه چه خپلی پاکی جامی یی په تن کړی وی ، دخپل کور څخه دګاونډی دکور په نیت راووتل دلیاری په منځ کښی دهمدغه شتمن سو داګر ورورچه محبوب نو میده ولاړوو ، کله چه یی سترګی پرښکلی پیروژی ومښتی نو ورو دهغی خواته ور روان شو او دارنګه یی ورته وویل .

– پیروژی ، ها پیروژی .

– څه وایی چه لاره دی راته نیولی ده، مقصد دی څه دی .

– که یوه خبره ورته وکړم چاته خوبه نه وایی ؟

– وایه ، څه خبره ده .

– که رښتیا راڅخه پوښتی، دهغی ورځی راهیسی چه ماته لیدلی یی ، زما څخه دی زړه وړی دی. زه ستا سره د یرهٔ مینه او علاقه لرم ، ستا دمینی په اور سوځم،نوکه چیری ستا خوښه وی زما سره ددوستی او

رفاقت لاره یوه کړه ، هرڅه چه وا یی‌هغه درسره کوم .

– څه،څه ورك شه زه وګوره او ته . زه دیوه خوار او بی وزلی ختګر لوریم دماښام ددوډی په پیدا کولو پوری حیران یو، اوته دیوه شتمن او بډای سوداګر ورور یی .

ته‌باید دخپلی سویی سره برابره نجلی پیدا کړی اودهغی سره واده وکړی . نور احتیاط کوه چه ومخی‌ته ونه دریږی کـنه‌نو ومور او ورور ته دی خبر ورکوم .

– پیروژی ! داته څه وایی ، خبری دی لکه خنجر زما پرزړه لګیږی . زه درشتیا درته وایم ستا سره مینه لرم او غواړم‌چـه

ستاسره واده وکړم . ته که هر څومره زما څخه ځان ګوښه کړی ، بیاهم زه دی نـه پریږدم ، نورنو ستا خوښه ده . هرڅه چه دی زړه غواړی ، هغه وکړه .

محبوب په هیڅ ډول د مظلومی پیروژی څخه لاس نه اخست او تل به یی هغی ته لیاره نیول او دخپل مینی اظهار به‌یی ورته کاوه .وروسته‌له‌څه‌مدی څخه‌یی‌معصومه‌پیروژه ودی ته مجبوره کړه چه دهغه‌سره‌ددوستی‌او رفاقت مزی ټینګ‌کړی او دهغی دساده والی

او سپیڅلتوب څخه ناوړه استفاده وکړی بدی ترتیب دمحبوب او پیروژی ددوستی اوبارانه توب غوټی وغوړیـدل. دوی دواړه به په‌پټه یودبله سره لیدل ، مجلسونه یی کول او یو تر بل به جاریدل .

پیروژه په‌دی عقیده وه چه دمحـبوب سره واده وکړی او دهغه دژوند و فاداره او خوږه ملګری شی . لاکن محبوب بیا داسی خیال دراود چه پیروژه په خپلو شته او پیسو وډولوی ، ناوړه استفاده ځنی وکړی اوپه‌پای کښی یی دیوه تریخ اوتباه کوونکی ژوندسره لاس په ګریوان کړی .

ددوی دیاری او رفاقت څخه دری میاشتی تیری شوی ، ددی وخـت پـه جریان کښی محبوب دپیروژی څخه ډیره ناوړه استفاده وکړه او خپله شهوانی تنده‌یی په ماته کړه اوس یی نوچندانی ولیدلو ته نه ور تلی اونه یی دومره چرت پـه خرا باوه. یـوه ورځ پیروژی دځان سره چرت واهه چه ترخوپوری به‌دمحبوب دوعدی په خیال شپی اوورځـی سباکوی ، سبا به رسوا شوی یی ،کور او کهول په ټول در باندی خبر شوی وی،بیا به‌نو څه‌کوی . نو څکه یوه ورځ‌یی محبوب‌ته پټ احوال ورکی او هغه یی خپل کور ته را وغوښت . محبوب هم دپیروژی غوښتنه ومنل او کورته ورته راغی ، وروسته تر سلام او روغبړ پیروژی ورته وویل :

– محبوب جانه ته اوس چیـری یی،هغـه پخوانی مینه دی نشته، که څنګه ؟

– څه‌وکړم . ټوله ورځ په‌کارونو لګیایم دومره وخت نه پیدا کیږی چـه ستا پوښتنه وکـړم .

– ښه هغه به خدای په‌خیرکی . خودومره راته ووایه چه پرخپله پخوانی وعده‌ولاړیی او کنه ؟

– دڅه‌شی وعده ، ته اوس خوب وینی‌او که ویښه یی ؟

– ولی ، تازما سره په لمړی ورځ دا وعده نه وه ایښی چه زه ستاسره‌واده کوم اوس بیا پر پښیمانه شوی .

– پیروژی ! ته لیونی شوی یی ،زه‌وګوره او ستاسره واده .

چه بیا دی داسی خبره تر خولی‌راونه‌وزی که‌می مور او ورور خبـر شول ، حتمـا دی وژبی .

– خوتاپه لمړی ورځ راته وویل، چه‌زما سره دوستی وکړه ، ډیره را باندی ګرانه‌یی اوبیا ستاسره واده‌کوم .

– ما هیڅکـله داسی ندی ویـلی‌اوزه دومره احمق نه یم چه دیوی بیوزلی اوغریبی پیغلی سره واده وکړم ، ته ښه فکر وکړه، بل‌چابه درته ویلی وی .

– ولی دروغ وایی ، تاراته وویل ماخو داسی فکر کاوه چه ته به یوه ډیر پـاك‌او ایماندار‌ه ځوان یی او رشتیا هم زما سره مینه لری . که زه داسی پوهه وای چه تـه دومره چال بازه اوبی غیرته ځوان‌یی، نومابه‌هیڅکله ستاسره دوستی او رفاقت نه وای کړی .

– پیروژی ! ماته دچال بازه اوبی غیرته ځوان خطاب مکوه ، خپلو خبروته متوجه‌سه، چه‌ته څه‌وایی .

– اوس هم درته وایم چه ترتابی غیرته ځوان نشته ، څکه چه یواری وعده وکړی او بیا پر خپله خبره پښیمانه شی . که‌زه داسی پوهیدای چه‌ته زما څخه خپل مقصد اخلی اوخوانه ځوانی او پیغلتوب می را خرابوی،

مابه پخوا لاځان وژلی وای اویابه مـی تـه ترځان قربان کړی وای . ماته اوس څرګنده شوه چه ته یوډیر ظالم او ناوړه ځوان یی، تش دخپل شخصی منفعت لپاره دی زما ژوند او ځوانی په‌خطر کښی واچوله .

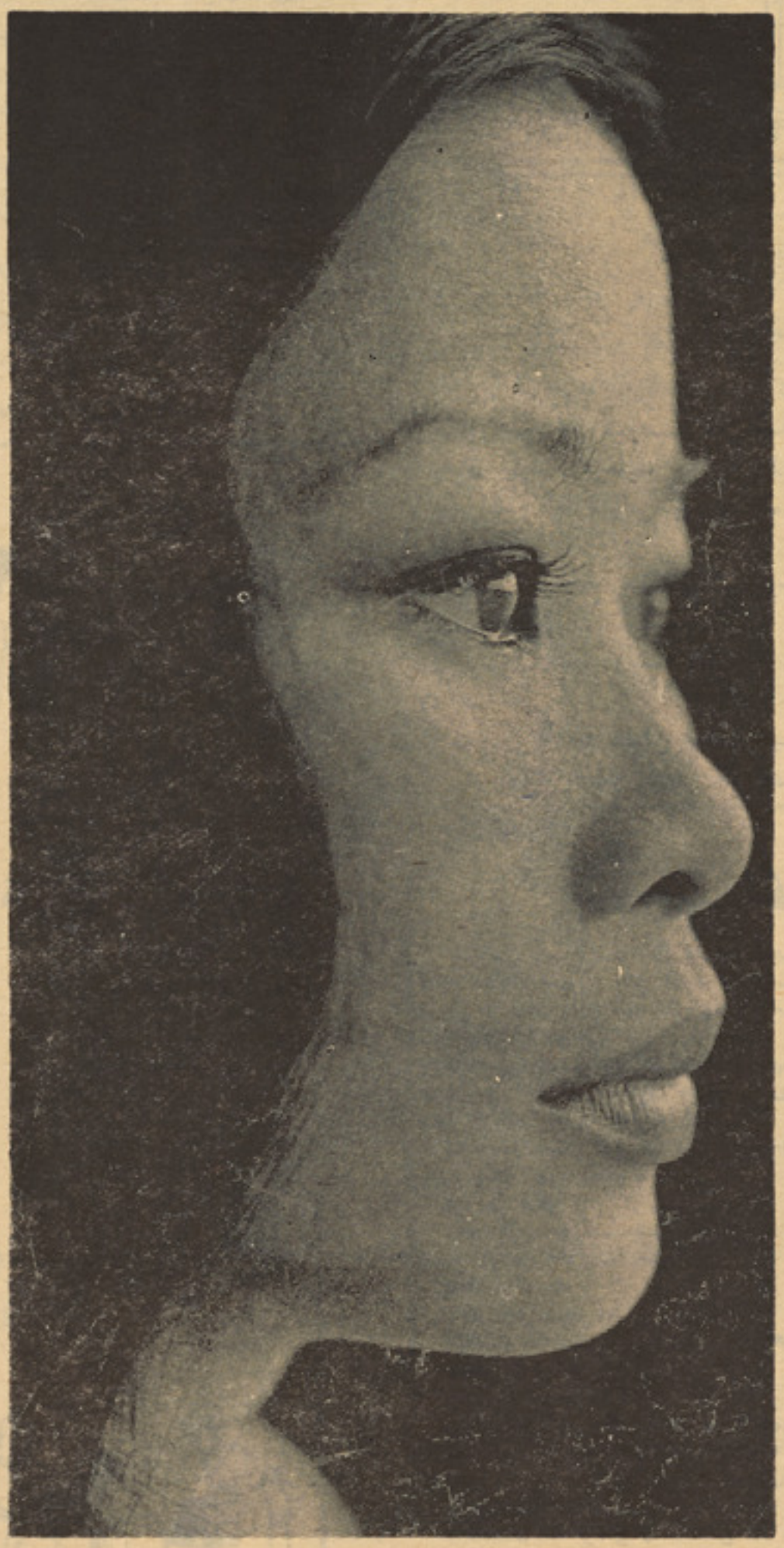

– څو څله می درته وویل چه ماته دبی غیرته اوبد ځوان خطاب مکوه ، بی غیرته او نابوه ته‌یی چه زما په خبرو و غولیدی . پـه آینده کښی احتیاط کوه چه‌بیا زما نوم‌وانخلی که‌نه نوهغه چل به در باندی وکړم‌چه پردغه حال به‌دی شکر وباسی . دادی زه درڅخه‌ولاړم نه‌دی پیژنم اونه می دوستی درسره درلوده څه‌اوس نو دنورو ځوانانو سره یاری شروع کـړه .

پدی ترڅ کښی محبوب په‌ډیر قهراوغضب سره دپیروژی دکورڅخه وزی‌او پیروژه‌یوازی پاتیږی اودځان سره داسی وایی :

– ای خدایه ! داڅه چل را باندی وشو، ځوانی او پیغلتوب می دتـورو خـاورو سره برابر شول ، لکه دیوی ښکلی غوټی غوندی دتند باد له کبله ورژبیدم . ز ما ژوند دژړا او افسوس وړدی .

وروسته تر دی نو پیروژه ډیره غمګینه اومړاوی په نظر راتله کله‌چه به‌یی پلار او مور دکور څخه ووتل ، نو هغی به په ژړاپیل وکړ او تر ماښامه به‌یی ژړل . په لږمده‌کښی سترګی یی دسترګـو پـه کـو لکانو کښی یی دمخ بڼه ژیړه واوښتل ، غټی‌اوښائـتی ننوتلی ، بدن یی ورځ په ورځ ویلی کیدی دنیا دیوه زندان‌په څیر ورته‌ښکاریده،دځان

اوبورو خلکو څخه یی کرکه کیدل له‌ډیره‌غمه او ویر څخه به‌یی زړه دسینی په صندوق‌کښی پورته پورته کیدی، پر خپل تیری ځوانی‌او ښکلی پیغلتوب باندی به یی دارمان اوښکی تویولی ، مور او پلار چه‌به یی دخپل ګرانی نور داحال کوت ډیر به یی چرت په‌وران‌وو اونه پوهیدل چه‌په نازولی لوریی‌څه سوی‌دی

یوه شپه پیروژه په‌خپل ځای‌کښی پرته‌وه داځان سره یی فکر کاوه ، چه تر دی ژوند خومی مرګ ښه دی، څله ژوندی یم باید ځان مړکړم ، څوچه په دغه وحشتناکه خوب کښی خوب یووړه کله چه سهار راویښه شوه نودنیا دهغی په خیال کښی بل رنګ درلوده هرڅه ته‌یی دنفرت او کرکی په هنداری‌کښی

کتل اودځان سره دیوی خطر ناکی نقشی‌په طرح کولو مشغوله شوه ، ناڅاپه یی دافکر وکړ، چه‌نن باید خامخا یوڅه زهر پیدا کړی اوهغه وخوری څوچه ددی نارامه او ننګ‌آوره ژوند څخه ځان بی غمه کړی . پدغه نیت‌دکور

څخه راووتل ، وروسته تر ډیـر زحمت او کوښښ یی لږڅه زهر ومینـدل . تقریبا د ماپښین ټابی وو چه زهر یی په پیاله‌کښی واچوله اوخپل مخ‌ته‌یی کښیښودله ، کله‌به‌یی دزهرو پیاله راپورته‌کړه‌شونډانوته‌به‌یی‌یووړه اوکله به‌یی بیرته پر څمکه کښیښودله‌واقعا چه‌دلته دژوند او مرګ تر منځ یوډیـر زړه خوږونکی دیالوګ روان وو، ژوند ومعصومی پیروژی ته ډاډنه ورکول اوهغه‌یی‌وراتلونکی ژوند ته امید واره کول . لاکن مرګ وهغی ته دژوند اوانسا نانوپه متعلق ډیربداحساس ورکاوه او هغی‌تـه یی دپستی او رسوائـی دژوند ټوله ویر جنه فلسفه بیا نول اوددی ژوند په مقابل کښی یی مرګ‌ته دښوخطاب کاوه .

پاتی په ٦٢ مخکښی

گذرگاه تبسم

رفع توهین

مستی آخر شب وارد میخانه ای شد و دید عده ای در چپ وراست میخانه نشسته اند و مشغـــول میخوارگی هستند . مرد مست که از همان نگاه اول از حضار بدش آ مده بود برای اینکه آنها را تحقیر کرده باشد با صدای بلند گفت :

ـ ای ماکیا نهایی که طرف راست نشسته اید وای خروس هایی که طرف چپ نشسته اید: سلام ، یکی ازمشتریان که طرف چپ نشسته بـــود باقیافـه ای برافـروخته بلندشدو نزدیك مردمست رفت و گفت ؟

ـ خوب چشمهایت رابازکن ، من خروس هستم؟

ـ مست بدو ن اینکه خودش را ببازد خونسردانه جواب داد .

ـ خوب اگرخروس نیستی بـروبنشین طرف راست .

قصهٔ لباسی که بعد از هر دفعـه شستن خرد شده میرفت .

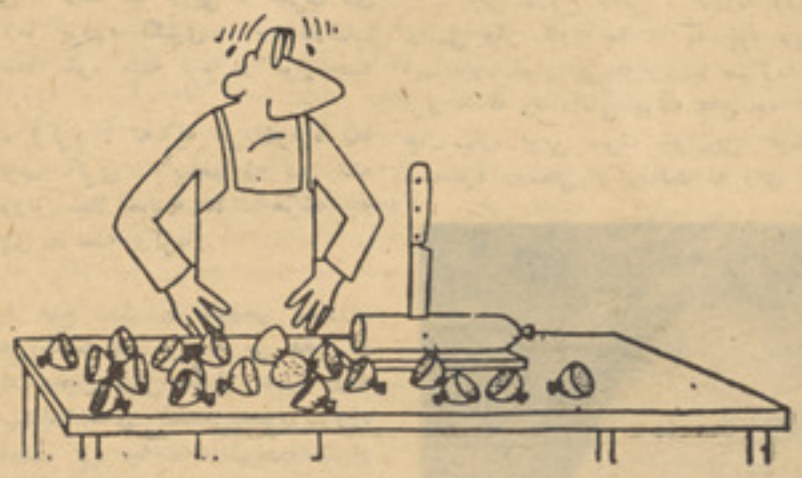

بدون شرح :

علت طلاق

زن جوانیکه تازه عروسی کرده بود بد فتر طلاق ر فته و خـوا ها ن طلاق خود از شوهـــرش شد ، شوهر حاضر شد و قاضی رو کرده به زن جوان وپرسید : به چه دلیـل میخوا هید از شر هـر تـان طلاق بگیرید ؟ آیا شوهر تان با شمـــا بدرفتاری میکند ؟

ـ نخیر .

ـ به خانه و زندگیش توجـه ندارد ؟

ـ نخیر

ـ شما را دوست ندارد ؟

ـ نخیر

ـ پس به چه دلیلی میخوا هیـد طلاق بگیرید ؟

ـ بدلیل اینکه یکنفر خو بتـر ازاو یافته ام.

ام دیموف

شب عروسی

شب عر وسی است. دا ماد با تعجب بطرف عر وس نگاه میکند . مهما نا ن هر لحظه صدا میکنند :(تلخ است .. تلـخ است) معنی حرف های شا ن ا ینست کـه عروس و داماد باید همد یگر را ببو سند آنها همد یگر را می بو سند ر قص ها و سرو صدا تا ناو قت شب دوا م میکند . مهمان های خسته از رقص و پا یکو بـی بالاخره میر وند و عرو س و داماد تنها می مانند مادر عرو س در را از عقب می بندد. عروس و داماد فورا بطرف میزی می روند که تحفه های مهما نا ن روی آن گذ ار ده شده : داماد آهسته میگوید :

ـ اینه دو سیت ظرو ف شیشه یی.. اگرهرکدام بیست و پنج لیوه قیمت دا شته باشد پنجاه لیوه میشو د.

عرو س میگو ید :

ـ چه خوب لحا ف بخمل .. اگرشصت لیوه قیمت داشته باشد میشود یکصد وده لیوه.. بااین یك صد وسی ...

داماد میگو ید :

ـ دگر چه آورده اند .. ؟

ـ بالشت ها، رو جا یی پیر ا هن ها.. جمعا پنجاه لیوه میشو د .

ـ واین دیگر ها... ؟

ـ بیست لیو ه ..

ـ شش گیلا س واین خور ی.. اوه یکی آن شکسته .

ـ چه مردم خرابی.. گیلا س شکسته راآورده اند ... خو ب همه آن میشو دنود لیوه...

ـ خوب دیگر ...؟

ـ دستمال ها تر مو ز، قا شق کـ لان سوپ خور ی، گل ها ...

همه آن ممکن است یا ز ده لیوه شود..

ـ اوه قلم های خود کار سه بو تـــل واین وچند دانه کیك .

ـ خوب ... دگه ..؟

خواننده های عزیز .. حالا چه میگو ییدبهتر نیست عر و س و دا ماد را تنهـــا بگـذاریم ..؟

(پایـــان)

ترجمه : ذال

فانتیزی

ویتاتوی کوچک!!!

مسا فر تازه وارد ی با خا نمش د ر کشور ایتا لیا خوا ستند از مو زیـــم معروفی دیدن کنند • مو زیم در یکی ا ز شهرهای ایتالـیا مو سوم به میلان واقـع شده‌بود •وقتی آنها به میلان رسید ندبرای بود وباشی خود در جستجو ی هو تلـی شدند تا ارزانتر ین قیمت داشته باشددر هوتل اتاقی را بکرایه گر فتند• مسا فـر بعداز استرا حت مختصر کتا بچه جیبـی کوچکی رابنام (خار جی ها در ایتا لیا) ازجیب کشیده بعد از چند لحظه مطا لعـه دانست که در میلان یك کلیسا و یـك گلیری آرت خیلی معروف وجـود دارد و لذا تصمیم گر فتند از آن دید ن کنند • مسافرت به خانم خود گفت:

ـاول باید از کلیسا دید ن کنیم وبعد به‌گلیری برو یم•

کلیسا دریك قسمت شهر از دور جلوه میکرد وخیلی دارای ارتفاع بود• بمجردیکه نظر مسافر برآن افتاد روبخانمش نموده‌با تعجب زیاد گفت :

ـ اوهو !! چه کلیسای بزرگ و بلند .

خا نمش به تایید گفته شو هـــر افزود:

ـعجیب سا ختما نی دا رد مانند جالی مثلیکه از جالی سا خته شده •

زن‌وشو هر بسوی کلیسا روا ن شدند وپیش ازینکه به تماشا ی عمار ت‌بپردازند اولتراز همه به زیر زمین تار یـك و وحشت آور آن پایین شدند وچند مر تبه دور مقبرهٔ که در آن‌جا وا قـع بود گردش کردند•سپس لحظه‌در هما نجا نشسته و خستگی خود را رفع کردند •

بعد از رفع خستگی از آنجا خارج شده به‌بام‌منزل اخیر عمارت کلیسا با لا شد ند درآنجا رستوران کو چکی و جود دا شت‌که غیراز شیر یخ چیزی دیگری ندا شـــت نشسته هر دو با هم شیر یخ‌خوردند •

درحین شیر یخ‌خورد ن نا گها ن نظـر شان به منظره شهر افتاد •

ـ او هو ! تمام شهر ما زند کف دست معلوم میشو د•

لحظه بعد هر دو روانه گلیـری آرت شدند•

شوهر بخا نمش گفت :

ـ بدون رهنما و داشتن کتلاك گلیری راتماشا میکنم و ضرو رت به کتلاك هنما نیست •زیرا نام نقا ش در زیر هر عکس نوشته شده و مابدون رهنما می توا نیم آنرا بدانیم•

وقتی داخل سا لون شد ند به او لین اثرهنری ای بر خور د ند که ازقرن‌سیزده بودونسبت این که خوب نگهد ا ر ی‌نشده بودخیلی کهنه و فر سوده بنظر میر سید• دریك قسمت شکستگی ایـن عکس لوحه کوچك مسی نصب‌شده بود ودر آن جمله بنظر میرسید که نوشته شده بود :(ویتاتو توکاری)•

شو هر به خانمش گفت :

ـببین ویتا تو تو کاری قرن سیز ده‌را که‌چه‌خوب یك اثر هنری خیلی تار یخی‌و قدیمی است•

خانمش به تایید گفته شو هر گفت :

ـاو هو! چه قدر جالب ••• حتی‌وحشت آور وهراس انگیز •

زن و شو هر هر دو بسو ی منظـر ه دیگری روان شد ند •

شو هر اشاره به زیر عکس‌نمو د ه ـ گفت•

ـاینهم ویتا توتو کاری قرن سیز د ه میباشد• زن در حالیکه خیر ه خیره بسوی عکس می نگر یست لبان خود راشور داده گفت:

ـام••• بلی اینهم همان طور و حشت آوراست•

دیوار های تمام سا لو ن از عکس‌پربود ودر زیر هرکدام جمله ویتا توتو کـاری دیده میشد . زن گفت این تو کاری دارای آثار زیادی است ••••

شوهر با غرور و تبختر زیـاد روی به طرف‌خا نمش نمو ده گفت :

ـمن‌کم‌کم بیاد دارم که راجع باین نقاش چندی قبل تحقیقا ت یك محقق را نیـز خوانده ام•

سپس هر دو وارد سالون دوم‌شدند .

تمام آثار نقاشی شده این سالون‌مربوط به قرن چهاردهم بود وتنها یك قسمت‌کمتر آن از آثار هنری قرن پانزده نما ـ میکرد و در زیر هر عکس باز هم ـ ویتاتوتوکاری دیده میشد •

شوهر از بس باین جمله آشنا شده بود فکر میکرد از دوستان و آشنایان قدیمش است و لذا گفت :

ببین ، ببین ! (بعد از کشیدن صلیبها) ویتاتوتوکاری و فرشته را ویتاتوتو کاری

ـ هی‌هی تو کاری ! •••• حالا من‌خوب می دانم وبیاد دارم که راجع به تو کـار چاپی ای را خوانده‌ام • بسیار یك اثر قوی است ! یك اثر قوی ! ایتا لیا یی ها در آن‌وقت آثار خو ب وارز شمند ی از خو د بیاد گار گذ اشته اند •

درسالو ن سو م آثار سا لها ی بعدقر ن ۱٤ و۱٥ دیده میشد و یتا تو تو کار ی‌نیز درزیر هر اثر ننظر میخور د•

شوهر روبطرف خا نمش نموده گفت:

ـتو بحر ف ها یم مثلیکه باور ندار ی؟

ـچه زند گی دشو اری را تو کـا ری گذشتانده است • ویتا تو ی کو چك‌حتی از آوان طفلی علاقه به نقا شی دا شت و قتی ویتاتو جوان شد ••••

این‌زن و شو هر همچنا ن در سا لـو ن های چهارم ،پنجم و ششم و قتی دا خـل شدند باز هم دیدند که در هر سا لـون آثار هنری زیادی و جود دارد وزیر هرکدام باز هم جمله ویتا توتو کار ی دید ه مـی شود که همه متعلق به قرن هفده میلا د ی میباشد •

خانم که باشو هر ش در هر سا لـون داخل میشد و به تعر یف های شو هر ش درباره ویتا تو تو کاری گـوش داده بـود گفت:

ـاما درسالو ن هفتم طور یکه در نشریه معرفی گلر ی مطالعه نمو ده ام آثارافا ییل ودرزیر هـر عکس باز هم جملـهٔ وتیاتـو بنمایش گذارده شده•

شوهر هیچ جوابی به سخن خانمشـ نداد .

در سالون هفتم و هشتم و بالا خـره نهم باز هم ویتاتوتوکاری در هر اثرهنری وحتی در یك چوکی کهنه خیلی باستانی‌که در روی سالون به نمایش گذارده شده‌بود بنظر میرسید •

خانم بر سبیل استهزا و تمسخـر از شوهرش پرسید :

این اثر هنری ویتا توتو کاری خـواهد بود ؟

ـ وضمنا در نشریهٔ رهنمای گلیـری نوشته شده که درسالون نهم آثار هنر ی تیتسیان و پااولو وجود دارد آیا آنها کجا هستند ؟

شوهردر سالون نهم شروع بحدس زدن نموده چیز هایی به خانمش تعریف کرد و همینطور از گلیری خارج شدند.

وقتی از گلیری بیرون رفتند باز هـم شوهر کتابچهٔ رهنمای گلیری را از جیب‌بر آورده وناگهان چشمش‌به جملهٔ ویتاتوتوکاری افتاد که ترجمهٔ آن از اینطور بود :

ویتاتوتوکاری یعنی «دست زدن به آثار هنری بکلی ممنوع است » .

ازخجالت عرق ازسر ورویش سرازیـر شد و باهمان حالت خجالتی وعرق پربجادهٔ کوچك‌آفتابی بحرکت افتادند •

پایان

کف شناسی

دور رفیق با یکدیگر درباره ای‌علم پیشگوئی از روی خطوطدست صحبت میکردند ، یکی ازآنها منکر بود ولی رفیقش گفت :

ـ من چند وقت پیش با دید ن‌دست یکی از رفقا با و گفتم که‌در قمار حتما میبرد رفیقش با تعجب پرسید .

ـ مگر چه چیزی جالبـی را دردست اودیـدی که چنین پیشگوئی باو کردی ؟

ـ هیچ، سه ترس کاکه .

حقوق پس مانده

ـ نوکر ـ آقای دکتر دلم دردمی کند .

دکتر ـ منکه طب نیستم .

نوکر ـ پس دکتر چه هستید . دکتر ـ دکتر حقوق .

نوکر ـ پس شش ماه حقوق‌پس مانده ام را بدهید .

ژوندون — زنان و دختران

از : ملالی هما فضلیار

دانستنیهای زندگی :

طرز معرفی کردن ودست دادن

نخستین مرحله معاشرت طرز معرفی کردن ودست‌دادن است‌وقتی دریك مهمانی یاجای دیگر خواستید شخصی را بکسی معرفی کنید به این نکات توجه داشته باشید :

اگر طرف مقابل شما خانمی است و می خواهید آقای را به‌وی معرفی کنید باید قبلا آقا را به‌خانم معرفی نمایید درین مرحله خا نم باید اول دستش را برای دست‌دادن به‌طرف آقادراز کند .

وقتی طفل خوردسالی را به شما معرفی می کنند حتما دست‌تانرا به طرفش دراز کنید فکر نکنید که او خورد است و شخصیت طفل را از کودکی باید مدنظر گرفت .

حتی المقدور در موقع دست دادن سعی‌کنید که سبك‌ومحبت آمیز دست‌بدهید اگر آقای دستکش به دست دارد حتما درموقع دست‌دا دن باید دستکش خود را ازدست‌بکشد اما اگر خانمی دستکش بد ستش دست میدهدآنقدر ایراد به‌او وارد نخوا هد شد ، اما فقط اینرا بـا ید در نظر داشت که دستکش ضخیم نباشد .

وقتی وارد مجلس میشویدبهتر است‌که فقط بامیزبان دست داده هیچ‌لزومی ندارد برای اینکه باهمه دست‌بدهید میزوچوکی را بهم زده وصدای آنرا بکشید . وهم‌در موقع خداحافظی فقط‌بامیزبان دست‌بدهید وباسایر مهمانان خدا حا فظی‌کنید از تکرار زیاد خداحافظی و سلام

بقیه در صفحه۵۷

رمز زیبای و موفقیت :

آرایش مژگان وابروها

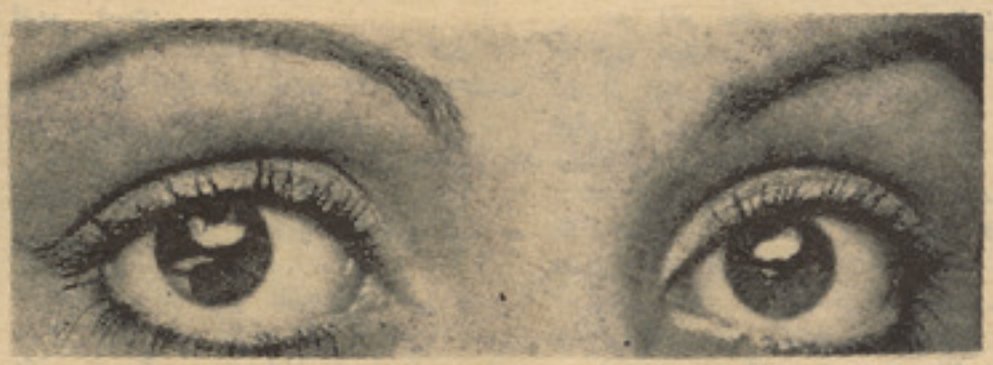

چون آرایش چشمها و ابرو ها درزیبایی چهره نقش بارزی دارد برای زیبا ترجلوه دادن آن وخوب آراستن آنها به نکات ذیل توجه کنید :

• قبل‌از برداشتن ابرو ها لا زمست‌قسمتی راکه می خواهید موی‌آنرا بر دارید باالکـل سفید نود درجه ضد عفونی کنید .

• قلم ابرو و مژه ها بهتر کار میکند اگر قبلا آنرا به آتش گو گرد گرم کنید .

• اگر مژه مصنوعی را به پلك زیر ین بچسپانید خواهید دید که چشمان شما را بزرگتر نشان خواهد داد .

• اگر ابرو های شما پر پشت وپررنگ است قلم ابرو استعمال نکنید .

بلکه فقط کمی کرم مرطوب کننده بروی‌آنها را نرم ودرخشان کند .

• اگر می‌خواهید مژه های ضخیمی داشته باشید کمی به آن پودر بزنید و بعدریمل‌را به آن بکشید .

•اگر مژه های تان کوتاه و کمرنگ اند، بهترست باروغن «کرچك» (در دوا خانه‌ها وجود دارد) روی آنها بما لید و هم‌از ریمل مخصوص که موهای ریزی دارداستفاده کنید .

• رنگ کردن مژه ها آنها را تقو یت میکند ولی هر رنگی را نبایدبه آن بزنید.

• اگر شما ازدرد های کمی‌که از برداشتن موی ابرو های شما حاصل میشود ناراحت میشوید ، قبلا ابرو ها را واسلین و یاکرم چرب بمالید و بعد موهای زاید را بردارید.

مادر و کودك :

وزن‌طفل‌شیر خوار وافزایش‌آن

در چند روز اول از وزن طفل شیر خوار بطور طبیعی کاسته می شود . بعدا بطور متوسط روزانه ۲۰ تا ۳۰ گرام بر وزنش افزوده میگردد ا فـزا یش و ز ن شیـر خواران همه روزه یکسان نیست و مقدار آن بستگی بوزن تولد و بنیه خانوادگی وی دارد . بطور کلی‌یك کودك شیر خوار تندرست وزنش طی شش ماه اول دو برابر و در پایا ن سال اول سه برابر وز ن تولد میشود . این قاعده بیشتردر مورد کودکانی صادق است که‌وزن تولدشان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ گرام‌است آنهایی که وزن تولد شان کمتر از ۲۵۰۰ گرام و بیشتر از ۳۵۰۰ گـرام است سـرعـت افـزایـش وز نشان نسبتا بیشتر یا کمـتر

بقیه درصفحه ۵۷

آشپزی :

کباب بسبک ایتالوی

مواد لازم برای هشت نفر : یك کیلو گوشت گوساله .

٤ عدد پیاز ـ یك قاشق نـان خوری نمك ـ کمی مرچ ـ یـك قاشق جوشس شرین . چهار دانه تخم مرغ .

طرز تهیه : گوشت را از ماشین نیرکنید، نمـك و فلفل بـزنـیـد و بعد گوشت را در ظرفی انداخته و با دست تان مواد فوق را با هم مخلوط کنید . چهارزردی تخم مرغ را هم اضافه کنید ، جوشس شرین را در یك قاشق نانخوری آب حـل کرده روی گوشت بریزند و بعد مجددا آنها را با هم مخلوط کنیـد زردی تخم مرغ مانع افتادن گوشت از سیخ کباب میشود . هنگام سیخ گرفتن دست راست خود را کمی با آب مرطوب کنید بعد گوشت رابر داشته و به سیخ بکشید . آتشس منقل باید بسیار تند باشد تا مانع افتادن کباب شود .

بعد از پخته شدن آنها را بظرفی قرار داده یك‌لیموترش‌را پاك‌شسته حلقه ـ حلقه کرده روی آن قـرار دهید .

بیشتر مطالعه کنید تا کاملتر شوید

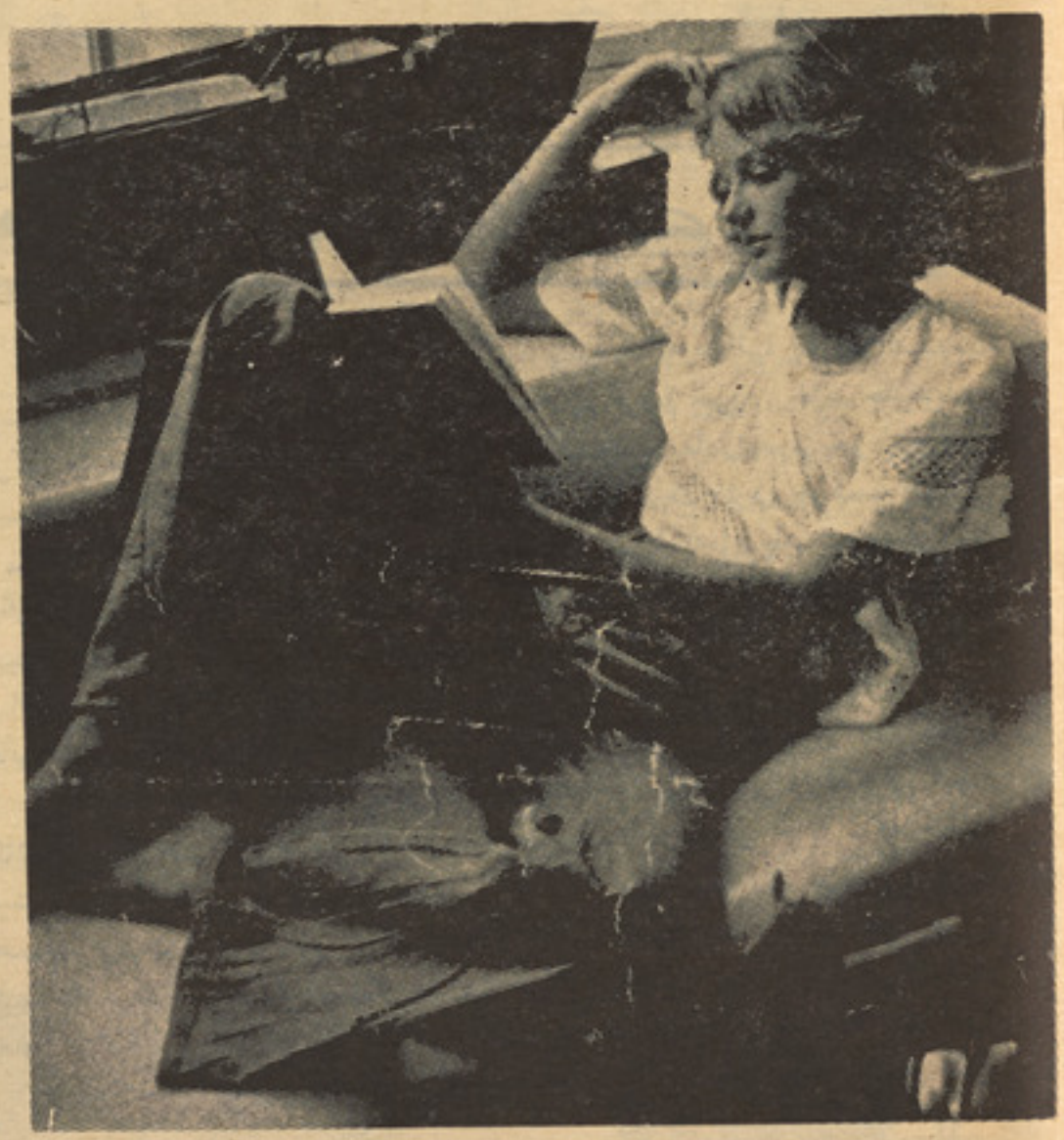

«خواندن انسان را کاملتر میکند» این جمله گفته ای فرانسیس بیکن دانشمند معروف قرن هفدهم است .

واقعا که اگر هر قدر بیشتر بخوانید و به مفهوم نوشته ها دقیقتر شوید و معانی آنها را بهتر دریابید ، اندیشه غنی تر پیدا خواهید کرد ، اعتماد به نفس شما بیشتر خواهد شد و حرف زدن وقوه درك تان بهتر خواهد گردید.

وقتی شما بدنیا ی جالب ولذت بخش کتاب و مطالعه آشنا شوید آنوقت دیگر محال است از آن دست بر دارید .

مطالعه هر قدر جدی تر و بیشتر باشد ، افق اندیشه گسترش یافته فکر روشن تر گردیده وابعاد معرفت فزونی میگیرد . و وقتی واقعا تصمیم گرفتید مطالعه کنید این سوال پیدا میشود که چطور و چگونه آغاز کنید ؟ بهترست ابتداء از کتب ساده و آموزنده که خیلی پیچیده و مشکل نباشد شروع کنید و آنوقت میتوانید بمرور به مطالعه کتاب های سودمند تر و آموزنده تر که به تمرکز فکر و شکیبایی و تلاش بیشتری نیازمند است ، بپردازید . و برای اینکه بیشتر از مطالعه لذت ببرید خوبست ابتدا نویسنده کتاب را بشناسید معمولا درمقدمه بعضی کتب نویسنده مختصرا معرفی شده است که این تا حدی میتواند برای معلومات خواننده موثر واقع گردد .

بقیه در صفحه ۵۷

مد:

آرایش موی

همه ساله آرایشگران معروف جهان طرح و یا سبك خاصی را به عنوان مدسال برای آرایش موهای زنان و دختران شیك پوش انتخاب می کنند . بنابراین هرمدموی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیك پوش جهان قرار میگیرد . امامسال آریشگران متکبر عوان (سال تنوع ودلخواه) را به سال جدید ۱۹۷٤ داده اند . زیرا که در سال جدید هیچ مدی برای موی سر اجباری ویا یکسان نیست . و هر کس مطابق سلیقه و طرح خطوط چهره و طرز آرایش صورت و لباس خود می تواند موی خود را آرایش بدهد.

در اینجا چند مدل آرایش موی از میان تازه ترین مد های سال ۱۹۷٤ برای شما انتخاب کرده‌ایم که امید واریم طرف توجه تان قرار گرفته بتواند .

د ځوانانو ژوندون

ازکتاب روانشناسی برای جوانان

اساس عصبی رفتار آدمی

مهمترین امواج مغز امواج آلفا هستند که تقریبا ده نوسان در هر ثانیه دارند.

مغز انسان از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت بیرونی مغز که کرتکس نام دارد. وقسمت داخلی و پشت مغز دماغ اصغر که از لحاظ هما هنگ کردن حرکات بدن اهمیت بسیار دارد.

درساقه مغز هیپو تالا موس وتالاموس قرار دارند. هیپو تالاموس باخواب وهیجانها ارتباط دارد.

تالاموس نو عی د ستگاه توزیع مرکزی است که تحریکات عصبی رابه قسمتهای مختلف مغز می فرستد.

تاحدی نیز تالاموس با حساسیت ویادگیری مرتبط میشود . کرتکس در نواحی مختلف خودباشنوایی وبینایی مربوط میشود ونیزحرکات ارادی بدن درضبط اوست. درعکس العمل ارتباطی کرتکس تخصص کمتری ازعکس العمل حسی وحرکتی او مشهود است. فعالیتهای ارتباطی وتوحیدی کرتکس بخصوص ازلحاظ سخن گفتن وحافظه وتفکر مهم است. آسیب های که به مغز برسد ممکنست موجب فلج یا اختلال تفکر یا حافظه گردد. ونیز درشخصیت بطور کلی اختلالاتی ایجادنماید.

برای معالجهٔ بعضی بیماری های روانی گاه به عمل جراحی مثلا لوبوتومی متوسل میشوند تا بدان وسیله از درجهٔ تشویش خاطر ونگرانی بیمار بکاهند.

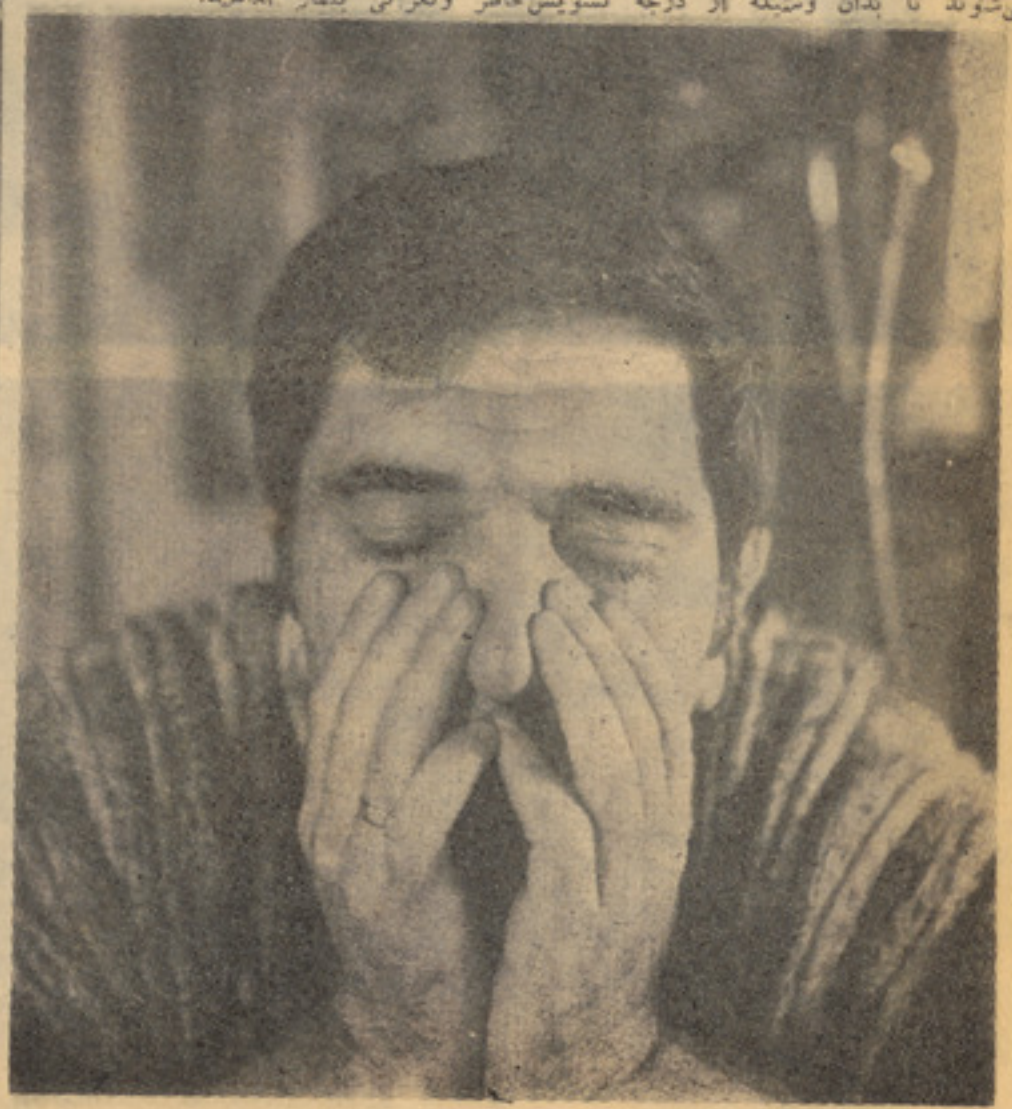

درددل جوانان

دختری هستم ۱۸ ساله و در صنف دوازدهم دریکی ازلیسه های مرکز مشغول ادامه تحصیل خویش هستم .

یگانه آرزوی من ادامه تحصیل وگرفتن شهادت نامه ازصنف ۱۲ میباشد واگر خدا بخواهد میخواهم شامل پوهنتون نیز گردم تاتحصیلات عالی تری داشته باشم .

ولی افسوس که بامرگ مادرم که یگانه مشوق من درزندگی محسوب میشد این آرزوی من نیز آهسته، آهسته می میرد . راستی فراموش کردم که برای شما بگویم که پدرم بعداز یکسال فوت مادرم خانم دیگر گرفت وبااین ازدواج محیط آرام خانواده ماکه سالها به آن عادت داشتیم برهم خورد. خانم جدیدپدرم یابه اصطلاح مادراندرم خویشاوندان ودوستان زیاد دارد. هرشب مهمانی ودعوت درخانه مابرپاست باوجودیکه پدرم مردثروتمندی نیست و زندگی متوسط دارد باآن هم اززندگی جدید خویشس نهایت رضایت دارد . من میگویم که چرا آنهااین همه دعوت میدهند ومهمانی می روند ولی ایجاد سروصدا درفضای خانه ماکه سالها درخانه ماازآن خبری نبود وبا محیط آرام آن خوگرفته بودیم کنون برایم خیلی مشکل وخسته کننده مینماید. زیراشما خود میدانید درس خواندن ازخود محیط آرام وبدون سرو صدا باید عرض کنیم که حق الزحمه داستان نظربه ارزش آن است امید است که شمارا قناعت داده باشیم .

نامه‌ها

بناغلی محمدامین نظری از لیسه حبیبیه !

نامه های شماکه عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود بمدیریت مجله رسید ازهمکاریتان تشکر . در آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید .

• • •

بناغلی قدرت اله نصرتی قاریزاده !

درزین دفته ازشما دو نامه داشتیم یکی آن «بزرگترین ها» ودیگری آن درقسمت حق الزحمه داستان ها از ما معلومات خواسته اید .

برادر عزیز نامه اولی شما نشر شد امادر قسمت نامه دومی شما باید عرض کنیم که حق الزحمه داستان نظربه ارزش آن است امید است که شمارا قناعت داده باشیم .

• • •

بیغله نجیبه ازلیسه عایشه درانی!

نامه شمابه اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر امید است که در آینده نیزاین همکاری ادامه داشته باشد به امید موفقیت شما.

• • •

بناغلی حمیداله ازلیسه غازی !

معلومات شما درقسمت تاریخ افغانستان واقعا دلچسپ است اما این مطالب با رها در این مجله و نشر یه های دیگر بچاپ رسیده است . امیدوار یم همکاریتان رابا ماادامه دهید .

ژوندون

میخواهد . من بااین محیط هیچ آشنایی ندارم واز آن هم خوشم نمی آید . بدتر از اینکه بعضی از خویشاوندان مادر اندرم با پرروحی میخواهندکه من هم درین مجالس شرکت کنم . ولی من بااین محیط ساخته نشدم .

وپریشانی من برای سال آینده که کم‌کم ازراه میرسد میباشد زیرا سال آینده آخرین سال تعلیمی من درمکتب میباشد ومن آرزو داشتم که صنف دوازدهم رابادرجه اعلی به پایان برسانم ولی افسوس که باچنین شرایط که فعلی مشکل خواهد بودکه به این آرزویم برسم ویگانه عامل آن هم پدرم میباشدزیرااومیتواند وبرایش‌مشکل نخواهد بود که کمی بحال دخترش متوجه باشد وبدرد دلش گوش‌دهد ولی صدافسوس که او با دنیای جدیدش بکلی مرا فراموش کرده است .

ی رسیده

میر من نفیسه از کارته پروان :

نامه شماکه عنوانی مجله تحریر یافته بودبه‌مارسید . احساس‌شما واقعا قابل قدراست امیدواریم که همه مادران این‌احساس‌راداشته‌باشند واقعا تربیه فرزندان مهمترین وظیفه برای یك میرمن خانه‌محسوب میگردد .

به امید موفقیت شما .

• • •

بنا غلی عبدالرحیم از لیسه شیرخان کندز !

نامه شما به اداره مجله رسیده اماباور کنید ازنامه تان چیزی نفهمیدیم امیدواریم که در آینده واضح ترمطالب خودرا بنویسید به امید همکاری بیشتر شما .

سوفیالورن

مادرخوب برای فرزندانش وزن خوشبخت

سوفیالورن ستارهٔ معروف سینما باداشتن‌دوطفل بنامهای «کارلو» پنج ساله که«سیبی» نیز یاد میشود و «ادوارد و» ده‌ماهه، ملقب به«دودو» یکی از مادران خو شبخت ایتالیا بشمار میرود . شوهر سوفیالورن را شایدهمگان بشناسند که کارلو پونتی بوده‌ویکی ازکار گردان های معروف جهان سینمابشمارمیرود . اطفال سوفیا لورن در روی فلات‌یا آنجاییکه «ویتور یو سیکا» میخواهد فلم«مسافرت» اثر «پیراندیلو» را تهیه نماید، بی اندازه شوخی ومسخرگی کردند. درفلم‌مذکور سوفیالورن وریچارد برتن نیز سهم گرفته اند.

«سیبی» باخوشی زیاد درمقابل‌کمره‌قرارگرفته و صریح و واضح گفت :

« وقتیکه من بزرگ شدم، نقاشی‌راپیشه‌خود قرار خواهم داد.»

دیده شود که آیا پسر سوفیا واقعانقاش خواهد شد یا مانند مادرش هنرپیشگی رابرمیگزیند . بهر حال سو فیالورن‌بابچه هایش بعد ا زشرکت در صحنه فلم. کشتی ریچارد برتن که خود یکی از معروف‌ترین ستاره گان هالیود بشمار می رود در«کالیزما» به «شیراکیوز » لنگر انداخته‌وسوفیا وکارلو رابه منزل رسانید.

سو فیا میگوید:

«من غیر از زندگی آرام بافرزندانم‌دیگرآرزوی ندارم.»

سوفیالورن ستاره معروف‌سینما بافرزندانش

شاگرد ممتاز

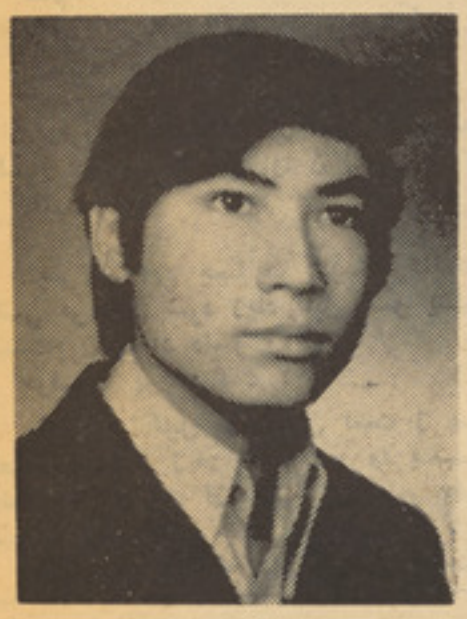

نام : محمد شریف.
سن : ۱۷ ساله.
صنف : دهم «ب» لیسه عالی حبیبیه.
درجه : اول نمبر.
علاقمند : به مطالعه وکتاب.
آرزو: میخواهم درآینده داکتر شوم.

آیامیدانید؟

• **بزرگترین راه های کشتی رانی !**

کشوریکه دارای طو لانی ترین راه های دریایی قابل کشتی رانی است کشورفنلاند است . مجموعه دریا چه ها ورود خانه‌های قابل کشتیرانی این مملکت «۴۹۹۰۰» کیلو متر مربع میباشد.

• **بزرگترین مساجد جهان !**

بزرگترین مسجدجهان مسجدجامع دهلی‌در هندوستان است. بنای این مسجد از سال ٦٤٤ الی ١٦٨٥ بطول انجامید این مسجد «۸۴۰۰» متر مربع مساحت دارد.

• **بزرگترین تکت پستی :**

بزرگ ترین تکت پستی جهان درسال ۱۹۱۳ درچین طبع گردید. اندازه این تکت «۲۴۸» ملی متر در «۷۰» بود. وبزرگترین تکت پستی فرانسه درسال ۱۹۴۹ طبع گردید که «۴۸» در«۳۷» ملی متر میباشد.

فرستنده قدرت الله نصرتی قاریزاده

هزار و یک گپ

بقلم : شرمندوک

خدا کسی را در خانه ما مریض نسازد

دوستم اشرف گفت :
ـمیدانی شرمندوک ،خدادر خانه ماکس رامریض نسازد .
گفتم:
ـآمین

گفت:
ـمنظورم اینست که در خانه ما تعداد دلسوز ها نام خدا فراوان است .
گفتم:

ـپس به این حساب اگر در خانه‌شما کسی مریض شود زیاد قابل تشویش نیست‌چون تعداد دلسوز...
حرفم را پریده گفت :

ـنه خیلی قابل تشویش است زیرا تعداد دلسوز زیاد است ... واین دلسوزی باعث آن میشود که مریض بیچاره دچار عذاب عظیمی شود .
گفتم: این چگونه دلسوزی است‌که مریض رادر خانه شما دچار عذاب می کند؟ اوگفت:
ـبمجردیکه فرض میکنم شیر آغایم مریض شود دیگر اعضای فامیل از ما در کلانم گرفته تا داماد ما و سکینه خواهر شوهر دارم بوتل هاو تابلیت های دوا را قطار میکنند. شیرین گلم پرهیزانه هامیپذد وبیچاره شیر آغاز را مجبور میسازد حرف‌نزند، حرکتی نکند و دوا هارابخورد وبخورد تا که ...
گفتم: این دلسوزی نیست بلکه یکنوع وسواس گری‌است .
گفت:

ـبه همین علت میگویم که خدا کسی رادرخانه ما مریض نسازد .
وقتی که این کار تون را دیدم بیاد شیر آغا اشرف جان افتادم و فامیل دلسوزش ....

روز برگشتگی لاله کوی بیچاره

دیدم بفکر فرو رفته وچین بر چین انداخته گویی بار خاکسترش را دزد زده پرسیدم:
لاله کو چرا ؟خیریت است ، باز چه گپ شده ، حرف بزن ، چرا جگر خون هستی ؟
آهی کشید و بطرفم خیره خیره نگاه کردو گفت: تو دگه ماره نمی مانی ؟ رام.. هـــه....
گفتم قصه کنین که چه شده تا منهم خبرشوم و همرایت یکجا جگر خونی کنم گفت خدانکند که تو جگر خون شوی خو گوش کوخی که برت بگویم گفتم حاضرم. لاله کو شروع نمود :(دیروز ننی گلوبرم گفت که برم بازار کمی سود وسودا بخرم وضمنا چند تکه رخت بری اشتوکا بگیرم ،به بازار رفتم اما دمغازه های‌نساجی ایقه بیرو بار بود که بـــه خیریدن تکه موفق نشدم، خو به بسیار زحمت تانستم از دگه دوکانای بزازی چندمتر تکه به قیمت گزاف بخرم بعد از آن رفتم بـه دکـان شیرینی فروشی، اما توبه توبه از قیمت های شان فکر کردم اگه بخرم بسیار قیمت اس اگه نخرم ازغم ننی گلو خلاص نخات شدم ، خو بهر صورت که بود چیزی خریدم وپول باقیمانده را در جیب واسکتم مانده طرف ایستگاه سرویس ها روان شدم، در راه نزدیک افتیده و مرده بودم .گفتم چـرا؟ خدانکند که سایه شما از سر ماکم شود شمابر ما یک برکت هستید خو ادامـــه بیتی گفت:
ـکدام مرد خدا کیله نوش جان کده بودوپوستشه سر راه انداخته بود ـ وقتیکه یک پایم بالای پوستش آمد پایم اتومات یگان نیم متر پیش رفت پای‌دیگیم هم‌تعادل خوده از دست داد ، سودا یکه ده دستم بود تیت و پاشان شد در همین وقت یک جوان که میگم خدا خیرش بته دفعتا از بازویم گرفت‌و نماند که چپه شوم، سوادیمه جمع کده برم داد ورفت بعداز او بسیار احتیاط کده در راه‌روان بودم تابه ایستگاه سرویس ها رسیدم. هرچند ایستادم موتر نامد اگه آمد جای نبود و بسیار بیرو بار میبود.
لاله‌کو راسرفه گرفت و آنقدر سرفه نمود که آب چشمانش سرازیر شـــد گفت شوخنک خوردیم ، ننی گلو بـرم (جوشانده) و(زوف) داد اما تاثیر نکده
بعد از سرفه نمودن لحظه یی نفسک‌زد وگفت : ده‌کجابودیم گفتم: داونجه که به ایستگاه سرویس آمدی و منتظر شدی گفت ها یادم آمد. بالاخره یک موتر آمد وبه یک قسم بالا شدم از یکطرف بسیار ایستاده بودم، واز طرف دیگر هم سودا پیشم بود بسیار خسته و کوفته شده بودم‌وقتیکه به سرویس بالا شدم هیچ جای نشستن نبود آخر ایستاده ماندم نگران موتر داد میزد:
(پیش برو ، هله بیا در ... او آغاتره میگم کمی پیش برو ...) یکی برش‌گفت اوبیادر کوکی جای ، جای نیس ، جای‌خود ماکم تنگ اس که دگام میگی پیش برو آخرما خشت خو نیستم که یکی بالای دیگر چیده شویم یگذره انصاف خو کنین.
نگران لبخندی زده گفت :(قربان‌ادل تنگ نباشد ، جای تنگ نیس .)
مام پیش رفته رفته، نزدیک خـــط سرحدی داخل موتر رسیدم یعنی‌نزدیک همان خطیکه حصه مردان را اززنان‌جدا میکند، دیدم جوانان زیادی در چوکی ها نشسته اند واصلا بفکر ریش سفیدان واز خود کرده بزرگتر نیستند . یک جوان برخاست و مهربانی کرده جای خوده بری یک ریش سفید لطف کرد اما مه کم بخت بیچاره هما نطور ایستاده ماندم.
از طرف راستم یکنفر دلش سوخت و سودایمه کش کده ازم گرفت و گفـــت که‌برت نگه میکنم مام ازش تشکر کرده برش دادم.

موترحرکت کرد اما نگران بی انصاف بازهم داد میزد که‌پیش برو. در همین اثنا موتر بی کی‌زد که سواری موتریکی بالای دیگر افتادند ، نمیدانم کســـی پیشروی موتر آمده بود یا در یور از خاطری برک زدکه ما با هم(جق) شویم که سواری اضافه تر بالا شود خیر موتر به حرکت مورچه مانند خودادامه داد.
ایرام برت بگویم که بی ک زدن موتر نبود که قار خدا بودچون‌نزدیک خـــط سرحدی ایستاده بودم در اثنا برک زدن مه بایک زن تصادم کدم. زن خدابیامرزهم روی‌خود را دور داده سیلی جانانه یـــی برویم حواله کردو به‌ستایشم شروع کرد:(مرد که بی شرم اینه ریش سفید هم‌شده‌و پایش دلب گور رسیده اما هیچ حیا نداره ... خاک دری قد و قوار یـــت مرگ‌میمانت کنه تو بمبوره).
منکه از سیلی اش سی م گیج شده بود وستاره هاره در روز دیدم خـــوده پس کشیده‌عفو خواستم . یک آدم به او بی‌بی گفت:(خیر اس بی‌بی جان ای‌ریش‌سفید یک‌آدم محترم اس شما کاری خوبـــی نکردین ای کار ه‌قصدی نکرده بلکه از یکطرف بیرو بار اس واز طرف دیگر هم موتربرک زد....

اماآن خانم محترم سخنان او را قطع نموده‌گفت:(چپ شو گمشو ،تره چه غرض که‌تره هم بی‌آب میکنم . دیدم اگه باز چیزی بگویم مبادا تکرارا مورد لطـــف ومهربانیش قرار بگیرم خوده محکمترگرفته بایکی‌به صحبت پرداختم .

متوجه شدم که به ایستگاه نزدیک‌خانه رسیدیم، هر چه آن نفر را که سودا ره ازم گرفته بود تا برایم نگه کنه پالیدم نیافتم . تازه فهمیدم که آن رفیق غریب دوست در ایستگاه های قبلی همراه سودای مه‌یکجا پایین شده ، جگر خون شده از موتر فرآمده طرف خانه روان گشتم در کنار سرک که رسیدم یک موترتیزرفتار

باسرعت فوق العاده از پهلویم گـــذشت وآبیکه دربغل سرک در یک چقری جمع شده‌بود بسی و رویم آبپاشی کرد و ـ لباسها یمه کثیف کرد بکلی عصبانی‌شدم وبخانه خوده رساندم ننی گلو وقتـــی دید دست خالی آمدیم غالمغاش بالا شد وپرتگس کده گریه ره سر داد کـــه شامتم دگور چه بلا آدمه سر دچارم کدی که مه میگمش برو بازار سودا بیار دست‌خالی میایه او ....

بقیه درصفحه ۵۹

طبیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

تحقیق از: شبتاب (قسمت دوم)

تا زمان ابن سینا دانشمندان یونان باستان چون سقراط، جالینوس ودانشمند قرون وسطای شرق محمد بن زکریای رازی در طبابت شهرت فراوان داشتند، ابن سینا در کتاب معروف خود« القانون فی الطب» که خود مشتمل بر پنج کتابست، افکار و نظریات آنها را در پرتو تجارب خویش مورد بررسی و تحقیق قرار داد و در زمینه آموزش اورگانیزم انسان یك سلسله معلومات جدیدی بیان داشت که تا آنزمان برای جهان دانش نا شناخته بود.

«القانون» اثر کلاسیك علم طب در قرون وسطی است. طی این کتاب تعلیمات پیشاهنگان این ساحه دانش راه انکشاف می پیماید وافقهای نوینی در برابر آن گشوده میشود. ملاحظات ابن سینا در باره امراض گوناگون و مشوره های که در مورد تداوی برخی رنجوریها میدهد حتی همین اکنون در دهه هفتم قرن بیستم نیز که مرحله اوج وتکامل بی نظیر علم طب ودیگر علوم میباشد تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارزش و اهمیت خویش را حفظ نموده است.

مولف در قسمت اول این اثر (کتاب اول) ضمن شرح اساسات نظری موضوع ووظایف طب تصنیف این علم و توضیح متود های آن، پیرامون علل پیدایش انواع بیماریها طرق حفظ صحت و سلامت انسان وتشریح اناتومی او طی مباحث جالب مختصر اما پر محتوی، معلومات میدهد.

در کتاب دوم، اصول ساختن در حدود هشتصد نوع دوا، خصوصیت هرکدام وطرق استفاده از آنها بیان میشود. ابن سینا برای نخستین بار استفاده از سیماب و ترکیبات آنرا بحیث دارو توصیه میکند.

درکتاب سوم امراض که به ارگانها ی مختلف انسان (حتی موی و ناخن او) عاید میشوندوطرق تداوی آنها بیان میگردد، میتوان محتوای این قسمت کتاب را مواد درسی خاص پتالوژی نامید. و این کتاب امراض مخصوص سر، مغز عصب، چشم، بینی، گوش، گلو شکم، دندان، قلب، معده، جگر وگرده به تفصیل مورد تجزیه وتحلیل قرار میگیرند و طرق درمان هریك نشان داده میشود.

کتاب چهارم به امراض عمومی ارگانیزم انسان از قبیل تب، امراض استخوان، علل پیدایش و طرق تداوی آنها و نیز به تسمم ازرهگذر استعمال انواع ادویه وطرق درمان وجلو گیری از آن اختصاص داده شده وضمنا انواع امراض ساری

چون چیچك، سرخکان، جذام، طاعون، و با(کولرا) مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس توصیه او هنگامیکه سنگ گرده به مثانه برسد باید عملیه جراحی صورت گیرد.

در کتاب پنجم « القانون .....» تاثیر دارو های ترکیبی بر ارگانیزم انسان واصول ساختن و بکار بردن آنها بیان میشود. این بخش کاملا به فارمکولوژی اختصاص دارد.

ابن سینا در موردمرض وپیدایش آن ونیز در تشخیص و تداوی آن « ترمینیسم » را اساس قرارمیدهد: هر مرض را در حال ارتباط باعواملی نظیرمحیط، شرایط تغذی، خصوصیت های بدن و مناسبت ارگانیزم انسان با عوامل بیرونی، بر اساس سیستم معینی بر رسی میکند.

بعقیده ابن سینا در تشخیص و شناخت هر مرض درك همه جانبه شرایط عینی اهمیت بزرگ دارد. او مفکورهٔ خودرا در بارهٔ « حیوانات بس کوچك» غیر قابل رویت باچشم که از طریق انواع عوامل طبیعی چون آب، هوا و غیره باعث انتشار انواع بیماریها میگردند بجلومیراند وبدین ترتیب هشتصد سال پیشتر از «پاستور» نظریه پیدایش امراض ساری توسط مکروبها را اساسی میگذارد و بدینو سیله بکشف مهمی دست می یابد (۱).

اندیشه های ابن سینا در اطراف تحلیل ارتباط حالات روانی باحوادث جسمانی، روابط و تاثیر متقابل پسیکولوژی بافیزیولوژی و نیز نظریات او در بارهٔ نقش وارزش و تربیه بدن در حفظ صحت و سلامت انسان، نشاندهنده این حقیقت است که وی در تحلیل ودرك تکامل ارگانیزم انسان چقدر از پندارگرایی بدور ودر جستجوی واقعیت بوده است، چنانچه امراض را با بررسی شرایط عینی که خود موجب بروز رنجوری میگردد، تصنیف میکند وبرهمین اساس اصول تداوی هر مرض را تعیین مینماید. این اصول وی کاملا بر اساس تحقیقات تجربی ومعلومات تجربی اساسگذاری شده اند.

ابن سینا ضمن رد نظریات آنانی که روابط علمی پدیده هارا رد میکنند چنین گفته بود:

«هر چیز با پی بردن به علل آن وهر گاه چنین عللی داشته باشدبا

بقیه در صفحه ۵۷

(۱) اوز بیك سویت انسیکلوپیدیه سی ذیل آرتیکل ابن سینا..

سکی روی یخ

یکی ازبازی هائیکه در زمستا ن‌ورز شکاران زیادی رادر اروپابخود مصروف دامنه وعلا قمندان زیادی‌دارد سکی روی یخ است که این ورزش را از سنین خوردی آموخته‌وبه تمرین آن میپردازند ووقتی هم که یخ طبیعی موجود نباشد مواضع‌مشخص ومعینی برای این بازی اعمار گر دیده که توسط وسایل‌تخنیکی در سطح آن یخ مصنوعی‌را بوجود آورده به تمرین این بازی‌میپردازند وهم مسابقات بزرگی‌ازین بازی در گرم ترین موسم سال برپاشده وعده ای زیادی از جوانان ورز شکار اروپا وامریکا را بخودمشغول نگهمیدارد .

کوهنوردی

از ورزشی پراز مخا طره ا ست‌که در سراسر جهان طرفداران‌زیاد دارد.

این ورزش که در پرو گرام های‌اکثر مراکز تحصیلی جهان گنجانیده شده عده زیادی از جوانان نیرومندرا بخود جلب کرده است.

این عده ورز شکاران بیشترعلاقمندی به سعود بر قله های‌را

دارند که قبلا هیچ کو هنوردی درآن‌راه نیافته باشد .

از پر حادثه ترین کو هنوردی‌میتوان از تاریخ کو هنوردی به‌قله ای ایو رست که بلند ترین قله‌ای‌جهان است ودر همالیا در شمال هند موقعیت دارد یادآور شد که‌ازاولین اقدام برای فتح آن فجا یعی بارآمد و سرانجام‌تو سط کوهنوردان‌شجاع فتح گردید .

تورنمنت باسکتبال در هفتهٔ قبل:تورنمنت بزرگ با ستکبا ل به اشتراك دوازده تیم ورز یده‌در جمنازیوم پو هنتون کابل افتتاح گردیده را پور مفصل در شماره‌آینده خدمت خواننده گان ارجمند این صفحه تقدیم خوا هد شد.

هاکی

یکی از تماشایی ترین ورزش که در سراسر جهان علاقمندان زیادی نیز دارد هاکی است که درکشورمانیز نسبت به بسیاری از رشته‌های ورزشی علاقمند دارد وبهترین تیم‌هارا در گذشته درین رشته داشته ایم .ولی درین او آخر کمتر بـه‌آن‌ورز شکاران عـلاقمندی نشان داده وچند تیمی هم که داریم به قدرت‌تیم های گذشته نیستند.

گرچه این ورزش تنها در میـان‌طبقهٔ ذکور کشور ما رواج داردوما هم عادت کرده ایم که وقتی ازهاکی‌نام برده میشود مردها در مقابـل چشمان ما نمایان میشوند ولـی‌درکشور های دیگر این بازی مختص به مردان نمانده ودر میان زنان نیز نیز نفوذ کرده وامروز عده زیادی از ورزشکاران زن‌باین ورزش علاقمندشده اند چنا نکه در عکس مشا هده مینمائید.

پیری مانع تمرین

ورزش نمیشود

بعضی اشخاص به این عقیده اندکه ورزش تنها برای جوانان است وتنها این طبقه میتواند به ورزش سروکار داشته باشد وتنها رشته های از ورزش را پیـران واطفال باید بخود اختصاص بدهند که‌فشار زیادی برپیکر شخصی ورز شکار وارد نگردد.

اما دیده میشود که امروز پـر مشقت ترین ورزش ها راحتی‌پیران نیز تمرین مینمایند در عکس پیـر مردی به مشاهده میرسد که‌باوجود کبر سن باز هم‌به ریلی که یك‌نوع از ورزش های ثقیل اسـت اشتغال داشته ودر مرحله ای قرار داردکه میخواهد نتیجه ای خوبی ازمسابقهٔ خویش بدست آرد زیرا اوخواسته قدرت نمایی کند .

چهره های ورزشی

پیغله مکی سلیمی:

یکتن از دختران پر آوازه درورزش باسکتبال لیسه رابعه بلخی است، پیغله مکی که هنوز در صنف دهم‌آن لیسه مشغول تحصیل است با آنکه چندان از تمرینش نمی گذردباآنهم خوب درخشیده وبا نیرو وتوا نایی بازی میکند .

پیغله مکی عقیده دارد که پشـت کار وصبر وحوصله از صفا تیست‌که هرقدر ورزشکار از آن بـرخور دار باشد، کم است.

بناغلی(بابی) در میان فوتبالیست های خوب ولایت کندهار یکـی هم بناغلی بابی است که از اولین روز شمولیتش به تیم جوانان قنـد هار آوازهٔ خوبی کسب کرده وهستنـد تعداد زیادی از علاقمندان فو تبـال دران ولایت که این ورز شکار رابا آینده درخشانش پیشبینی میکنند و پیشرفت چشمگیری را در ورزش این جوان می بینند.

بناغلی (بابی)

نویسنده : غ، فاروق «نیل آب، رحیمی»

در مسیر تاریخ

(دودمان شنسبانیه بامیان)

بامیان یکی‌ازولایات معروف وتاریخی‌کشور ماست که درقلب این سرزمین باستانی بسط یافته است ودارای‌مناظرزیبای آثاریخی‌است. بامیان محصوربه‌کوه شامخ وپریرف هندوکش غربی وکوه بابابوده،آب وهوای آن درتابستان معتدل ودرزمستان سرد است وبرف باری درین ولایت خیلی زیاد میباشد ·

وجهه تسمیه بامیان :

بامیان درادبیات پهلوی بنام (بامیکان)یاد شده، باستان شناسان فرانسوی خصوصا، پروفیسور هاکن، را عقیده برآنست که : حرف (ك) دردوره تازه تری به (ی) مبدل گردیده واسم بامیان ازآن تشکیل شده است، ودر ماخذ چینی نیز ازبامیان نام‌برده شده‌که دوضبط آن خیلی معروف است که عبارتند از: (فان- ین- نا) و (فان - یان) که صورت تلفظ ضبط اخیر بشکل موجوده نام بامیان (بام - یان) نزدیکتر است ·

شهرت بامیان بیشتر مرهون مظاهر هنری صنعتی ومذهبی بوده وآثار پرعظمت آن‌زمینه رابرای شهرت جهانی این ولا مساعد نموده است · چون این ساحه مدت هشت قرن یکی ازمجلل ترین‌کانون های بودایی آسیایی میانه ویکی ازکانون های مذهبی پیش‌ازاسلام افغانستان محسوب میشد· لذااهمیت تاریخی آن در پیرامون حفریات اخیر بیشتر ازهمه تلالو کرد· امااین شهرت تاریخی نه تنها مبنی برموقعیت بامیان استوار است که درفاصله ۲٤ کیلومتری شمال غرب کابل روی معبرکاروان روی قدیمی واقع بوده و نواحی باختر رابه کاپیسا ارتباط میداد ، بلکه موجودیت مجسمه های ۵۳ متری و۳۵ متری بوداکه هردو۴۰۰ مترازیك دیگرفاصله دارند· قابل اهمیت میباشند وساختن این مجسمه هارا وجود دیوار کبیر سنگی سبب گردیده که ازاختلاط سنگریزه وگل در عهد سوم جیولوجیکی تشکیل گردیده است ·

بامیان بین خطوط ٦۷ درجه ، ۲۹ دقیقه و٤۱ ثانیه طول البلد شرقی و۳٤ درجه ، ۳۳دقیقه و۲۲ ثانیه عرض البلد شمالی بارتفاع ۳۰۰۰ متراز سطح بحر موقعیت داشته وبنابه عقیده، موسیوفوشه «روی معبر مهمی قرار داشت که ازوسط امپراتوری کوشانی میگذشت ومعبر مقدس بشمارمیرفت واکنون نیزیکی ازمناطق عمده توریستی در افغانستان محسوب میشود .» (ص۷۵جلد٤ دائرة المعارف افغانستان)

بامیان درتاریخ بعداز اسلام افغانستان دارای‌شهرت بوده ونویسندگان‌ممالك الممالك درآثار بزرگ وپرارج‌خویش ازآن نام برده ومظاهر وخصوصیت جمال مدنی وطبیعی و تاریخی آنرا مورد مطالعه وبررسی قرار داده اند ·

(ابن خر داد به) در المسالك الممالك (ص ۳۷ طبع لیدن) خراج سالیانه بامیان را درسال ۲۱۵هـ (خمسته آلاف درهم)نوشته است، واصطخری درمسالك وممالك (ص۳۹ طبع لیدن) فرمان روایان آنرابنام شیربامیان مینگارد · مولف کتاب فضایل بلخ (ص ۱۵ طبع تهران) بنای نخستین بامیان رابه عاد که وجود افسانوی دارد، نسبت میدهد ، و حمدالله مستوفی درنزهته القلوب (ص ۱۹۰ طبع تهران) موقعیت آنرا دراقلیم چهارم قرار میدهد، امااین خلدون در مقدمهٔ معروف خود (ص ۱۲۱ جلد ۱طبع تهران)برخلاف (مستوفی) بامیان رااز مربوطات بلخ دانسته ودرنواحی اقلیم سوم قلمداد میکند وضمنا معتقد است‌که بامیان درجانب شرقی‌بلاد غور واقع بوده وازبخشهای خراسان بشمارمیرود·

با میان در آوان بعد از اسلام که افغانستان دراوج عظمت وفراخی خودقرار داشت ، جلال وجبروت چشم گیری رانصیب گردیده بود· که این مقام شامخ ناشی از اهمیت مرکزی آن وهم وابسته به ارزش راهی بودکه صفحات جنوب هندوکش وغزنی راازراه غرجستان به مروالرود واز مسیر پنجاب به سرزمین شکوهمند بلخ، وصل میکرد . کو هیکه بامیان در دامان آن بسط یافته است نظربعضی جغرافیه نگاران رااز لحاظ ثروت هائیکه درقلب آن جاداشته‌است بخودمعطوف‌کرده بود· محمدبن نجیب بکران· درجهاننامه (ص ۵۸ طبع امین دیاحی،تهران) این کوه راکه باغلب ظن همان هندوکش است · ستایش نموده،کوهی پرثروت ونقره خیزمعرفی مینماید · نویسنده مزبور تذکر میدهد که این کوه نام مشخص نداشته ودر هرولایت نام جداگانه وعلیحده بخود میگیرد·

ابن حوقل (صورة الارض ص ۱٦٦ طبع تهران) بامیان رااز شهر های کم اهمیت خراسان شمرده‌است · لیکن این کم اهمیتی رابايد نسبت به اهمیت شهی های بزرگی دانست که عظمت شان درخراسان از هر لحاظ تلالو کرده بود ·

وسعت بامیان درنظر جغرافیه نگار مذبور به اندازه یك سوم بلخ است · در حالیکه (اصطخری) وسعت آنراباندازه نصف بلخ وانمود میکند · بامیان ازنظر نویسندگان مسالك الممالك . شهری بدون بارو داردکه برفراز تپه ای اعمار شده بودکه در نواحی آن رودی بزرگ جریان داشت که این شهر را نهایت خرم وشاداب گردانیده‌به‌غرجستان سرازیر می شد ·

مقدسی مورخ معروف عرب ازشهری بنام (مدینة اللحوم) دربامیان نام برده که موقعیت واقعی آن برمامعلوم نیست · وی در باره شهر مزبور گویدکه «یکی ازبنادر خراسان وخزاین سندهاست · سرمای سخت وبرف بسیار دارد · از محسناتش آنکه‌کیك وعقرب درآنجانیست · مسجد جامع در داخل شهر وبازارها درحومهٔ آن واقع است وخود شهی چهاردروازه دارده · علیرغم آن درقرن چهارم ولایت بامیان چندین شهر آباد داشت که امروز تعیین محل آن برابلمیست سخت دشوار وبزرگ · (یاقوت حموی) قبل ازحمله مغل ازبامیان دیدن کرده ونگاشته است که آنجابت خانه ایست بسیار بلند بر ستونهای استوار ودرآن شکل همه پرندگان که خداوند آفریده است نقش گردیده وبرسطح کوه دو بت بزرگ ازپائین تاقله کوه کنده شده است که یکی را سرخ بد (بو دائی سرخ)و دیگری خنگ (بودائی خاکستری) مینامند که‌آنهارادرتمام جهان همتانیست · (قزوینی) جغرافیا نگار معروف ، ازخانه زرین بامیان ودومجسمه بودا سخن رانده ومعادن زنبیق‌را درحوالی آن وانمود میسازد · و(لسترنج) مستشرق معروف غرب درجغرافیای تاریخی ممالك خلافت شرقی (ص ٤٤۵ ترجمه محمود عرفان) راجع به بامیان بحث مفصلی داردکه استناد به آن بحث مارا بطویل میکشاند · (ابن بطوطه) بلخ راازراه بامیان وغرجستان به‌عزم هرات ترك‌گفته است(ص ۳۸۹جلد یك سفرنامه) ·

بنابه تصریح گردیزی (زین الاخبارص) وتاریخ سیستان (ص ۲۱٦ طبع بهار) یعقوب لیث صفارازراه بامیان به‌بلخ حمله‌ور شده درسال ۲۵٦ نوشاد راخراب کرد· و مینورسکی درتعلیقات حدودالعالم (ص ۱۸۱ ترجمه پوهاند میرحسین شاه) تصریح‌میکند که نیزك بادغیسی اموال زینت دار خودرااز راه بامیان بدوشی فرستاد واین وضع مسلما زمانی بوقع پیوست که نیز تصمیم علیه آن قتیبه اتخاذ کرده وحکام تخارستان علیه آن بسیج نموده بود. وازین واقعه چنین مطلب استنباط میگردد که بامیان در حین هجوم اعراب راهی بودکه مدافعین آریانا از آن استفاده میکردند · درنزد بعضی مورخان عرب بامیان وابسته به تخارستان علیا بود· نویسنده گمنام (حدود العالم) معتقد است که بامیان شهریست میان گوزگان وحدود خراسان وکشت وبرز زیاد داشته وپادشاه آن شیر نامیده میشود ودوبت سنگی در آن وجود داردکه یکی را (سرخ بت) ودیگری را (خنگ بت) خوانند (ص ۳۹۱ حدود العالم ترجمه میرحسین شاه) ·

ازخلال تحقیقات مورخان و مستشرقان روشن میگردد که بامیان روزی بناباهمیت خود محل ضرب سکه های بعضی امرا بوده است که ازآنجمله سکه های که در بامیان ضرب شده فعلا درموزه های جهان موجود است · که سکه های (دیوداودیان بلخ) از جانب (وسمر) شناخته شده است ·

جغرافیه نگاران فاصله بامیان را ازشهر های ماحولش این طورتعیین کرده اند که : فاصله بین بلخ وبامیان ده منزل وفاصله بین بامیان وغزنه هشت منزل · وبقول (اصطخری) ازبلخ تاندر ٦ مرحله واز آنجا تاکاه (کهمرد) یك منزل وازآنجا تا بامیان سه مرحله است، وندردرحوزهٔ سرخاب واقع شده وسرخاب همان دریای تاله وبرفك است‌که دردوشی بادریای‌اندراب می پیوندد·

بامیان درپرتوی مساعی دودمان هائیکه درآنجا حکومت کردند از لحاظ مظاهر مدنی شهرت جهان شمول داشت · زحمات این دودمان دراعمار بامیان وانکشاف‌وحدودثغور آن زمینه رابرای شهرت هرچه بیشتر وبلند تراین ولایت پیگیرودنبالـه داربود· ودر واقعیت امراسباب تعالی رادرین شهر گرد آوری وتامین نمودکه مادرین مقاله یکی ازآن دودمان های مشهور رامورد مطالعه قرار میدهیم، امااگفته نماندکه این ولایت که نمونه روشنی ازعمرانات وتمدن در قلب افغانستان بشمار میرفت · بدست چنگیزبین سالهای ٦۱۸ و٦۱۹ ویران گردیده هستی خودرا ازدست داد و این ویرانی بحدی ریشه دار بودکه تاامروز بصورت درست جبران نگردیده است ·

بحث مختصی گذشته پیرامون جغرافیای تاریخی بامیان جهت روشن شدن موقف این ولاوپیوند بلافصل اواز نظر سوق الجیشی تجارتی وسیاسی به ولایات شهیر ماحولش· صورت گرفت · وحالادرقبال دودمان آن شنسب دربامیان وسلاطنیکه ازین مرکزبریك قسمت افغانستان فرمان راندند بحث خودرا دنبال میکنیم تاباورنظر داشتن مو قعیت جغرافیای این ولاخوبتر ایضاح گردد که‌چه عواملی سبب تشکیل این حکومت وانکشاف آن درافغانستان قرون وسطی گردید · زیرا تاریخ برمبنای علت ومعلول درقید زمان ومکان استوار است · بنابران تعیین زمان ایجاب مشخص شدن مکان رامیکند واگرزمان ومکان درتحلیل حوادث تاریخی مجهول‌باشد· نمیتوان آن تحلیل را تاریخی دانست‌وبایست درردیف افسانه قرار گیرد ·

۱- ملك فخرالدین مسعود بامیانی :

سوختن غزنه بدست علاوالدین جهان‌سوز درسال های ۵٤۵-۵٤۷ و ۵۵۰ که سال‌اول الذکر موثق تربه نظر میرسد وپی چیده شدن بساط سیطره آن ناصرازغزنین وحوالی آن، زمینه رابرای تشکیل دولت شنسبانیه بامیان مساعدگردانید · جهانسوز بعدازآنکه ازانجام این مامول فارغ گردید · اموربامیان رابرای برادر بزرگ خودکه مادرش ازکنیزك ترك بود تفویض نمود· ملك فخرالدین پس ازسنه‌که سال ۵٤۵هجری‌بودبنام‌ملك‌فخرالدین بامیانی موسس سلاله شنسبانیه‌بامیان‌معروف گردید، واینکه چراباوجود کبرسن وبزرگیکه نسبت به برادران داشت حایز مقام رفیعی نگردیده وبراریکه فروز کوه جلوس کرده نتوانست · مسئله ایست روشن که آن در نظرگرفتن برتری نژاد شهزادگان غوری از جانب مادر بودکه منهاج الراج جوزجانی در طبقات ناصری (جلدیك ص ۳۸٤ طبع کابل) پیرامون این مسئله روشنی‌انداخته، موضوع راچنین واضح‌میسازدکه «چون ملك فخرالدین از مادر سلاطین نبود اورا به‌تخت‌ممالك غور جای نداده بودند، بسبب آنکه پنج برادرهم ازمادروهم ازپدرشنسبانی‌بودند، وملك‌الجبال محمدکه بغزنی شهادت یافت اززن دیگر بود که خادمهٔ مادر سلاطین بود وملك فخرالدین مسعود از کنیزك ترك بود·»

ملك فخرالدین مسعود زمانیکه شالوده سلطنت رادر بامیان پیریزی کرد، قناعتش به آنچه که درحیطه تصرف اوبود حاصل نشد · بنابران به‌لشکرکشی دربلادتخارستان وبدخشان اقدام نمود ودراندك مدت تا حدود شغنان ودرواز جلورفت ودامنه فتوحاتش تاناحیه وخش که درناحیت ماورالنهر بود، گسترش یافت ·

پس ازآنکه سلطان سیف الدین محمد بن علاوالدین جهان سوزکه بعد ازفوت پدرخود سریرآرای سلطنت فیروز کوه شده بود ، داعی اجل رالبیك گفت، امور سلطنت غوربه سلطانان غیاث الدین ومعزالدین تعلق‌گرفت ملك فخرالدین که نیل باین مقام را آرزو

بقیه درصفحه ٦۰

از خان آقا سرور

افسانه کیبل هوگ

محصول کمپنی برادران وار نر بطریقه (۳۵) ملیمتر تکنی‌کلر. محل نمایش سینما پارك .

پرودیوسر ودایرکتر: سم‌پکن پا.

نوشتهٔ : جان کراون فورد ـ ادموندپنی .

متصدی کمره : لوسین بالاد .

ترتیب وتروین: فرانك‌سانت‌لیو.

موزیك : هری گولد سمث .

باشرکت :

جاسو روبردز ـ ستیلاستیونس ـ دواید وارنر وعده‌یی دیگر ...

در لابلای فلم افسانه ـ داستان ویاچشمه کیبل هوگ غالباً ضمن یك داستان فلمی ، بمو ضاعاتی برمیخوریم که برای ما بیگانه نبوده وانگیزه پذیرش را دراذهان جان میدهد. چه بارها از ملنگهای پلنگ صفت، علمای بی‌عمل وغیره‌داستان هایی شنیده وپیرامون آنها ضرب‌المثل هایی داشته ایم .

درطول ادوار گذشته کسانی‌بوده وهمین حالا بعضاً هم درقید حیات اندکه بمنظور گول زدن مردم وسو استفاده ازبی آلایشی‌اطرافیان بعناوین مختلفی ظاهر شده‌بانوشتن تعویذ وطومار پول بدست آورده‌اند ویا اینکه خودرا قصیده خوان ویا حکیم باشی جلوه داده باچند کلمه آبدار، دار وندار ساده دلانرا بیغما برده اند. ولی دیگر اکنون باتحول برق آسای جوامع بشری همه در تشریك مساعی بی دست بهم داده وبپا خاسته اند تاباین ریا کاران مجال بیشتر نداده باشند تا بازهم به چپاول خودها ادامه دهند .

فلم افسانه کیبل‌هوگ که‌درنیمه راه فلم ، داستان را ازین نوع انتقادات دلچسپ و دلچسپ تر میسازد، درواقع از برخورد های دوفلسفه متضاد کمیدی به میان آورده شده است‌که ازیکطرف ذوق همگانی داشته واز جانبی هم یك واقعیت را بطور نسبی در ذهن تماشاچی جانشین میسازد .

قصه :

کیبل هوگ مردیست تنها وبی مدد.که بایگانه مرکب، یکطرف آب ویك میل تفنگ او بیابانهای سوزانرا پشت سر میگذاردتاخودش را بمحلی برساند که از شربیکاری نجات یابد .

او دربیابان مورد حمله رهزنان قرار میگیرد، فریادهایش بی اثر میماند و داشته هایش را از دست میدهد .

پس از چند روز سفر بدون آب و غذا به محل مرطوبی میرسد وبادستهایش ، چاهی در آن منطقه حفر میکند که پسانها از فروش مقداری آب چپری کوچکی برایش درست کرده، بشهرمیرود تامقداری پول بدست آردکه بتواند این‌منطقه را سر سبز سازد .

سر انجام با نك مرکزی مبلغ یکصد دالر بوی طور قرضه داده واومیتواند باخاطر آسوده در کنار چشمه اش زندگی نوینی راپیریزی کند .

درین میان بامسافری «کشیش‌ـ داوید وارنر» که با هم سرنوشت

بقیه درصفحه ۶۰

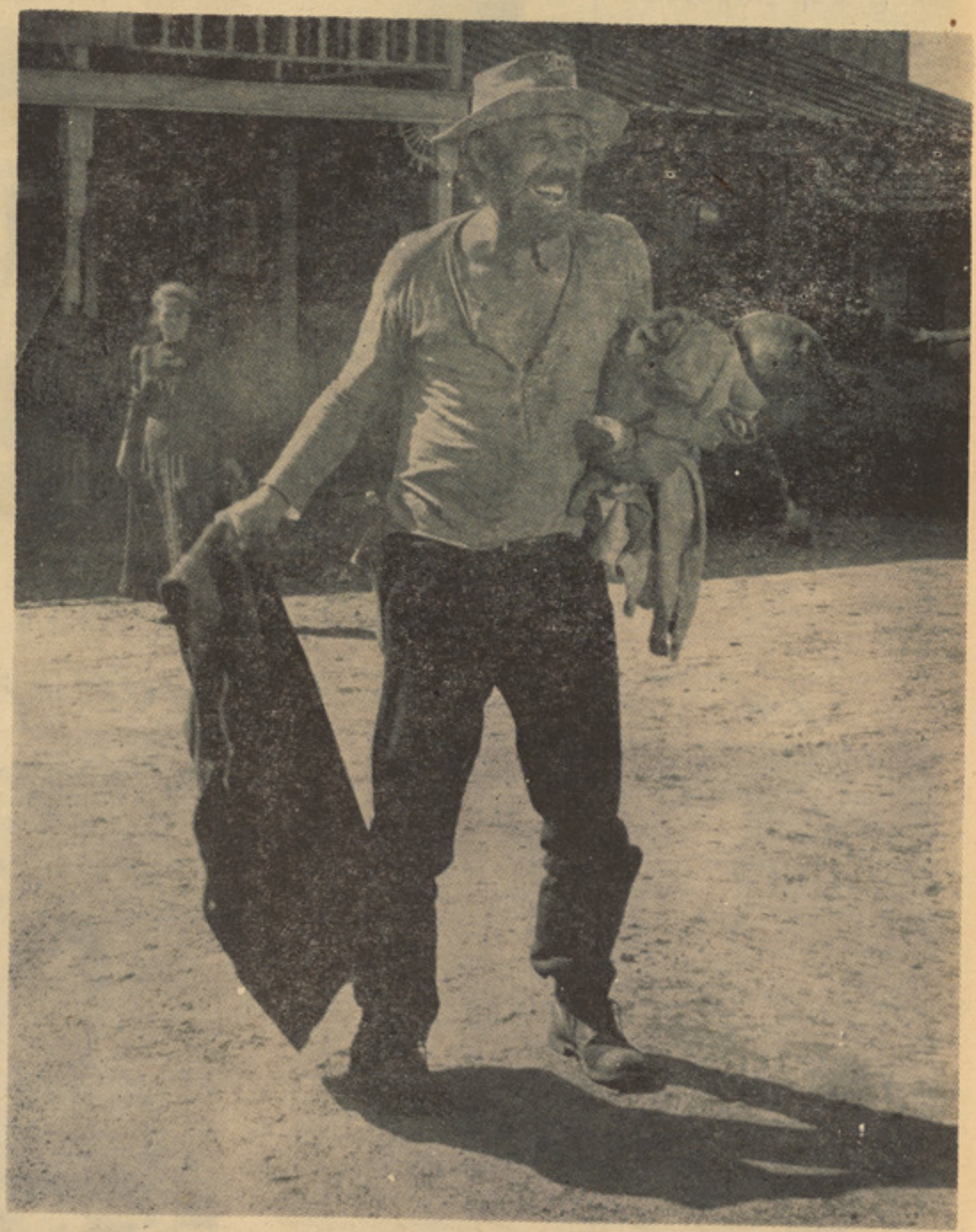

صحنه ای ازفلم افسانه‌کیبل هوگ

دختر و پسر امروز

خوانندگان عزیز

(بخاطر ثروت) فوتو رومان تازه ای است که از این هفته آغاز می یابد، امید واریم مورد علاقه‌تان قرار بگیرد وباز امید ما اینست که فوتو رومان گذشته مورد توجه تان قرار گرفته و موجب سرگرمی شمارا فراهم آورده باشد:

خلاص شده غیر از صد فرانک دیگر چیزی باقی نمانده ناممکن است که در یکجا آسوده زندگی کنم.

بقیه دارد

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ شهری در شرق کشورـاین یکی بندر یست در غرب مملکت ـ ۲ـ عددیست ـ تکرارحرفیـدوثلث بقاـ خود ش است ـ از ضمایر ـ ۳ـ و سیله نقلیه در تعمیر هـای مرتفع ـ باگاوجنگ میکندـ دام موش ٤ـ بیننده ـ عددیست ـ امر رفتن ـ درآن آب جریان دارد ـ پیراهن در پښتو ـ ـ٥ـ از حبو بات ـ یکنو ع دانه زینتی ـ زیرابام ـ ٦ـ تکرار حرفی ـ امروز پښتو ـ ضد خشك نصف کشمکش در واژه دهن ـ حرف نفی دری ـ ۷ـ به ناز ونعمت زیستن ـ کوچك یك ستاره هالیود ـ رفیق تیر ۸ـ خود است ـ فلز سرخ ـ اول شب ـ ۹ـ غلام ـ رفیق پشتو ـ از لسانهای کشور ـ از آلات با غبانی ـ ۱۰ـ آدم پر حر ف ثنا و صفت ـ وسط چوکی ـ بی سوادندارد ۱۱ـ میم نامرتب ـ در سر است ـ بعضی کلاه هادارند ـ ۱۲ـ کم قیمت ـ معنای دوا فرو شی میدهد اما عموماً ازین کلمه استفا ده نمیشود ـ پرنده سیاه ـ ۱۳ـ چهره وصورت ـ مگس (پښتو) ضمیر ی درپښتو ـ تکر ا ر حر فی ۱٤ـ نمیشنود ـ نصفش روزنیست ونصفش ماه کوچك است ـ چه کس؟ ۱٥ـ تارك دنیا ـ د شت ناتمام ـ اصطلاحی در شطرنج ـ آب دارد ـ از دواهای یونانی ـ ۱٦ـ بعد ازنهم ـ مربوط به یاسمن ـ ناخن کشیدن ـ ۱۷ـ یك پښتو ـ درنده ـ پهلوا ندیوار ـ جمع متکلم ـ ۱۸ـ جمع شکاری ـ اثری ازوکتور هوگو .

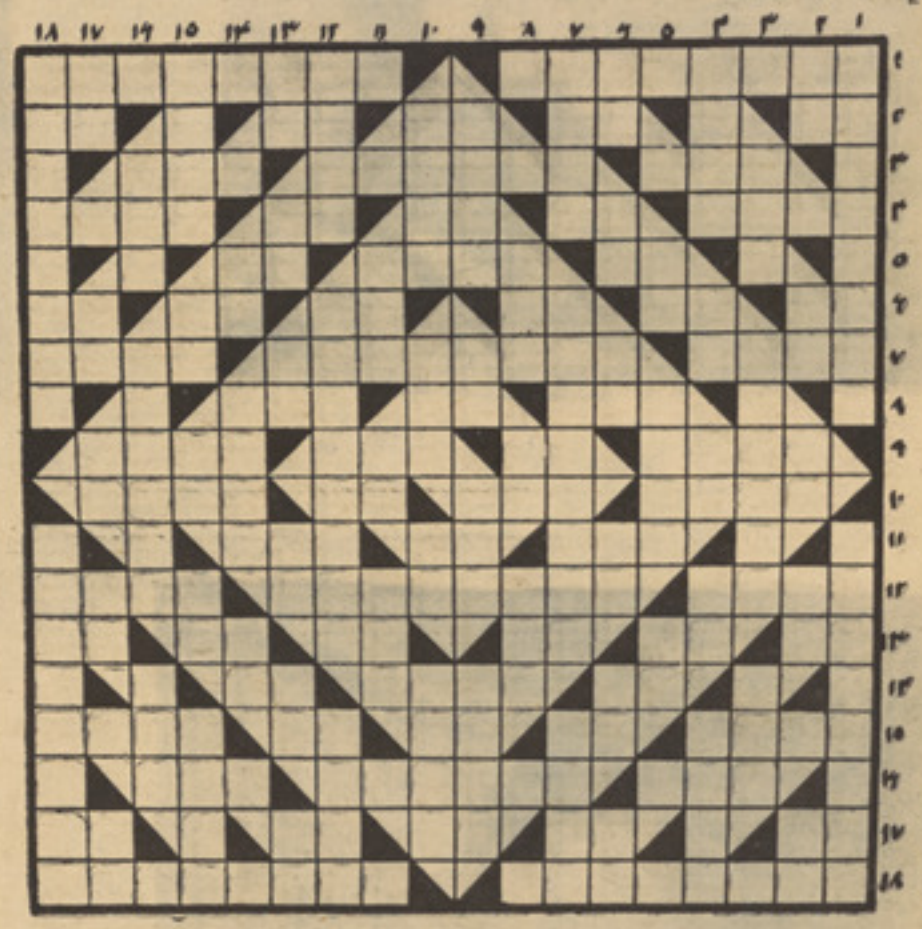

طرح از : صالح محمد کهسار

عمودی

۱ـ فلمی باشرکت راجش کهنه (بدون قسمت اول) از فلم های هندی است ۲ـ صد هزار ـ حرف اشا ره سر وپای برف ـ یك عدد ـ نوك است سر ندارد ـ۳ـ ظلم پراگنده ـ جمع عارض ـ اززنبور میگیرند ـ٤ـ این هم یك فلم هندیست ـ مرطوب است از اعداد ـ دریای عربی ـ از فصول چارگانه ـ ٥ـ موجود افسانه ای ـ دست آموز ـ ورقه که به بانك میدهند وپول میگیرند ـ مرکز یك کشو راروپایی این عدد .

هنر پیشه شناسی

به این چهره هانگاه کنید حتماچند نفر از آنهارا میشناسید، آنها هنرپیشه های مشهور سینمای غرب اند اگر به شناختن شان موفق شدید نام آنها را برای مابنویسید !

پرنده شناسی

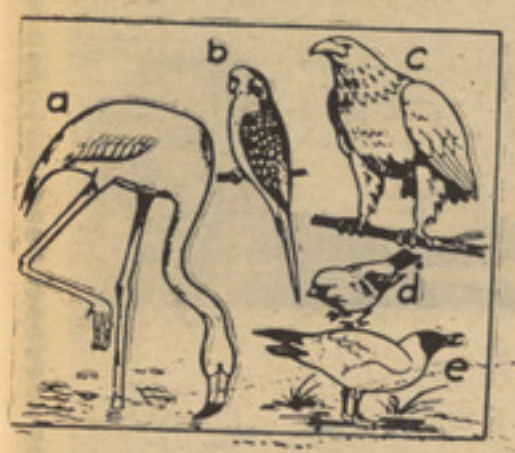

در کلیشه رسم پنج پرنده را رامشاهده میکنید اگراندك معلوماتی راجع به پرندگان داشته باشیدحتما این هارا شناخته اید، در آنصورت نام چهار تای آنرابرای ما بنویسید.

بسیار تکرار شد ـ اسپ پښتو ـ ازحالات دریا ـ اثروپی ـ دیروز دیشب ـ۷ـ انگور نارسیده ـ ازخواننده های هندی ـ خواننده فقید کشور ـ ۸ـ ازاعضای جهاز هاضمه حرف نفی است در عربی ـ حرف افسوس ـ۹ـ شکر ـ تکرارش چا ه مقدس است ـ دام خراب ـ شب مانده ۱۰ـ چند قبر ـ ما هی شمسی ـ یك خارجی ـ نامعلوم ـ ۱۱ـ یك کلمه بی معنی ـ میگوید برو ـ تازیانه شرعی ۱۲ـ آلهٔ دوخت ـ هنر پیشه ای از سینمای هند ـ از ولسوالی ها ی شمال ۱۳ـ نصف نام معشوقه مجنون عریان ـ آخرزمان ومکان رامیرساند حرف ندا ـ زیاد نیست ـ روز اردو ۱٤ـ همیشه پښتو ـ اصطلاحی برای شله گی ـ از من عربی ـ۱٥ـ صاحب ـ سبك ناقص ـ تکرارش دانه قیمتی است ـ حرفی درآلمانی ـ امروز نیست ۱٦ـ معاونت ـ ازملایك است ـ مردم یك سر ز مین ـ۱۷ـ علم ناقص حرف نفی دری سروپای نمد ـ خودش ـ من وتو ۱۸ـ ازهند است حرفی کم دارد ـ کشور مغول .

هشت اختلاف

این دوتصویر که ظاهرا با هم مشابه‌اند در حقیقت در هشت مورد بایکدیگر اختلاف دارند اختلافات را پیداکنید !

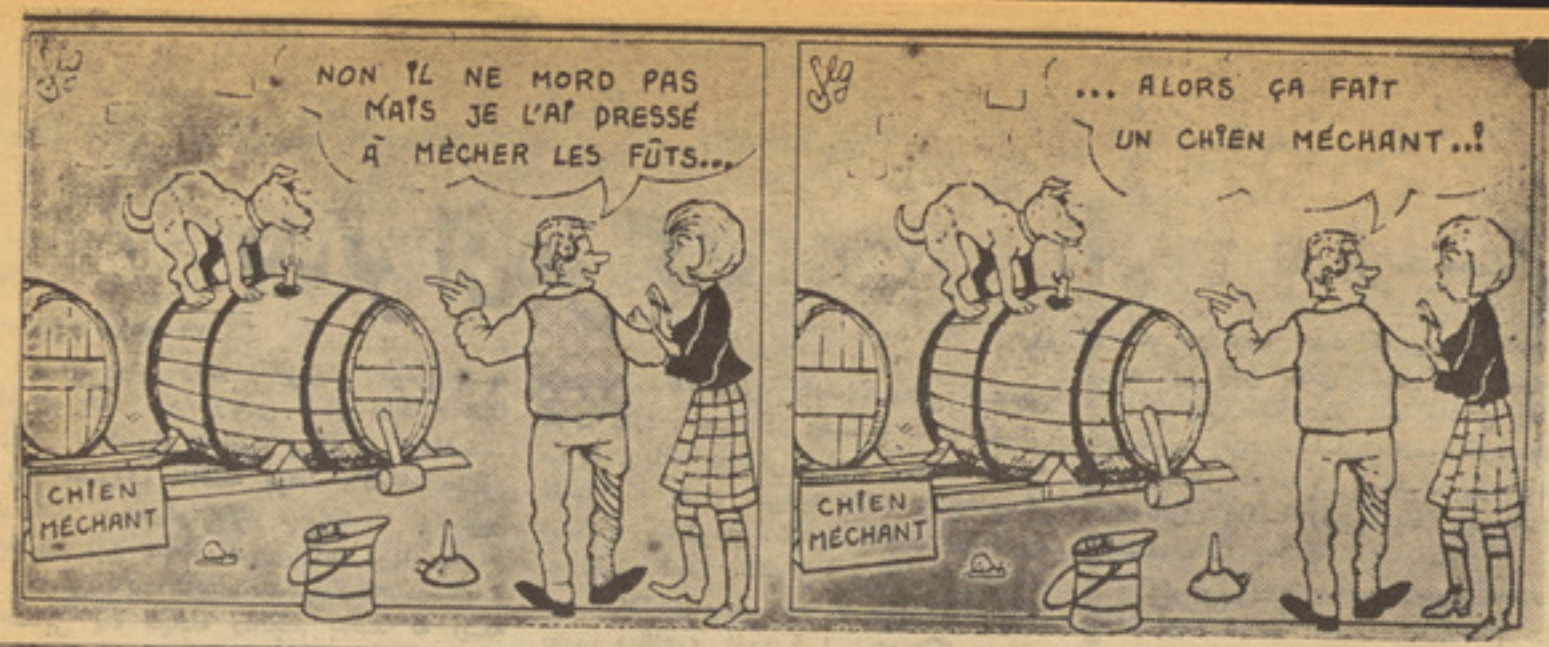

مساله شطرنج

در این مساله طبق معمول سفید بازی را شروع میکند ودر دوحرکت سیاه را مات مینماید کلید حل مساله راکه عبارت از حرکت اول سفید است برای ما بنویسید !

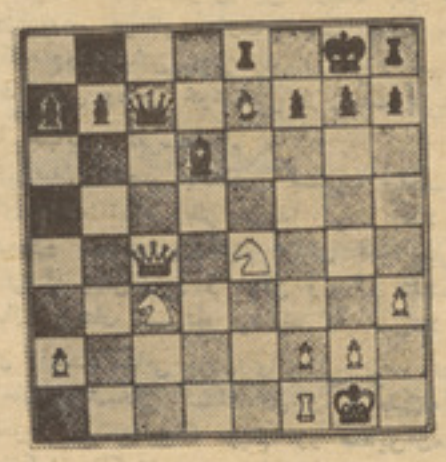

مسأله ریاضی

آنچه‌را که دراینجا به لباس معما می‌آورم و ازشما میخواهم که آنرا توضیح نمایید در سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد ، من دریکی از روزهای آن‌سال بخانه دوستی رفتم ،ضمن صحبت‌دوست من گفت :

ـسن من برابر بادو رقم سمت راست سال تولد من است !

پدرکلان او که این حرف‌راشنید اظهار کرد که سن من هم برا بر بادو رقم سمت راست سال تو لد من میباشد ، من و دوستم از این حرف تعجب کردیم چون درینصورت باید پدر کلان و نواسه هم عمر می‌بودند و لی بعداً متو جه شدیم که ادعای پدر کلان عین حقیقت‌است نظر شما در این باره چیست ؟

HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جورابهای زیبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینمایید

برای دو نفر کسانیکه موفق بحل جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

قطعاتی ازهمین شماره

در کلیشه قسمتها یی ازمضامین مختلف همین شماره را بنظر شما میرسانیم آیا میتوانید صفحهٔ هرکدام از بریده ها را پیدا کنید .

آیامیشناسید؟

این عکس قسمتی‌ازبدن یك تن از ستاره های سینمای ایتالیارا نشان میدهد ، این ستاره بقدری مشهو ر است که توضیح زیادتر در بارهٔ او بیمورد است وشما حتما بایك نگاه به نیمه صورت او موفق میشو ید که‌اورا بشناسید ، ضمنا بیاد داشته باشید که‌گردن بند او که د ر عکس دیده میشودمدتی قبل بسرقت رسید !

بقیه صفحه ۳۹

بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۳۹

کریج پیش رفت وتانزدیکی حوض بـه اطراف خود توجه زیادی نشان نداد • آنجا دونفر بالباسهای مسخره یی‌که در برداشتند، باهم مصروف مناقشه بودند وگاه‌گاه بطـور ساختگی بهمدیگر حمله میبردند • ناکسوس بادیدن این صحنه تاب نیاورده فریاد زد :

– من باین هاپول میدهم کـه درست و حسابی یك مجادله راانجام بدهند نه اینکه شطرنج بازی کنند.

آنوقت دوحریف بحملات جدی آغاز کردند وصحنه یی اززدوخورد های فلم های اروپا فلین راباشمشیر های آخته زنده کردند • زدوخورد کنان پشت کوچها میرفتند ، روی میزهامی برآمدند وبازپائین می شدند ولـی درهمه‌حال چکاچاك شمشیرهایشان هیجان‌آور بود وپارچهٔ مومی راکه روی لباس شان قرار داشت ماهرانه میدرید ور جزخوانی میکردند• ناکسوس بازوی فلیپا رابسوی خود کـشیده گفت: «حالا درست شد.» درهمین حین‌دوئل کننده یی که نیم تنهٔ آبی داشت ، بسرعت یك حملهٔ شدید حریف خودراردکرده خودش دست به حمله زد• وقتی جانب مقابل حملهٔ اورا نفی کرد، حمله کننده این بار شمشیر خودرا بسوی فلیپاحواله نمود کریج خودرا میان آنها افگنده فلیپارابشدت کنار زد و شمشیر روی دست اونشسته سوزشی چون فروبردن سوزن ایجاد کرد وقسمتی ازآستین پیراهن اورا قطـع نمـود وخون از زخـم دستش بیرون زد •

درینوقت ناکسوس بسوی مردنیم تنه آبی روان شده ومیگفت: «تودیوانه‌استی، دیوانه» فلیپافریاد زد: «خیر• خیر!» • کریج دراین موقع درفاصلهٔ آنهاومرد شمشیردار قـرار داشت بزخم دستش که اینك خون بیشتری ازآن جاری بود، نگاه میکرد • مردنیم تنـه آبی که رنگش مثل مرده پریده بود ، تمجمج کنان گفت :

– فکرمیکردم نوك شمشیرهابادکمه رابری محفوظ شده است •

این راگفته روی زمین خم شدوچند لحظه بایك دکمهٔ کوچك رابری دردست بلند شد و مرتبا سوگند میخورد که دیگـر چنیـن حادثه‌یی تکرار نخواهد شد • کریج‌گفت :

– ولی اکنون‌که واقع شده‌است • دوئل راقطع‌کنیدبس است چه من پیراهن دیگری ندارم •

فلیپابسوی کریج رفته گفت : اینطـرف بیاتازخمت رابه بندم • ناکسوس بانهایـت خستگی روی کوچ فروغلطید وبه تماشای رقص پوسه که درعین نواختن فلوت با ٤ نفرخواجهٔ حرمسرا دانس میکرد، مشغول شد ودرهمان حال گفت : «متشکرم جان، تـام سرموقع رسیدی» بعد سربردا شته در حالی که انعکاس نگاه کریج راازززیرماسك جستجو میکرد، گفت : «بالماسکـهٔ خوبی است ، نه جان ؟»

کریج جواب داد: «خیلی عـالی است •» ناکسوس دوباره به پشتی تکـیه داد وبـه تماشای پوسه ورقص خواجه‌گان سـرگـرم شد • حال مطلوبی نداشت •

فلیپا ازدست کریج گرفته بسوی دهلیـز روانه شد • تابلوهای جاندار ونوس وسایر ارباب انواع باردیگر جلب توجه کرد وفلیپا گفت : «بعداز نیمه شب این نمایش عالیتر وجذابتر خواهدشد »فلیپا باآن‌لباس‌خیال‌انگیز ورقاصان ازینسو وآنسوی شان رقص کنان می گذشتند •

کریج باقدمهای خسته دنبـال فلیپا روان بود ویك لحظه فکر کرد که درچنین موقعیتی ازفلیپ ، ناکسوس، رقاصان وحتی خـودش نفرت دارد• خودرا در وضـع بد ومشکـلی میدید واینك به آخر سالون رسیده بودند• نگاهی به پشت سرخود افگند • رقاصـان ایستاده وتابلوهای ظاهرا جاندار غیرمتحرك به نظرش آمد • فکرکردخیلی دلش میخواهد تن تنهاعلیه‌تمام‌این نوع پارتیها، ثروتمندان یورپ ومظاهری ازین قبیل، به جنگد ، حتی علیه ناکسوس نیزازاین مجادله‌دست نکشد• ولی خیلی زود این اندیشه رااز ذهن خود بیرون راند وبه دنبال فلیپا داخل اتـا ق اوشد وتماشا کرد که‌چگونه فلیپااول‌دستهای خودرا شست وبعد دست اورا از خون پـاك کرد وباند داروی زخم دست اوماهـرانـه چسپاند •

فلیپا برسبیل سپاس گفت :

– عین این حادثه شاید نصیب من بود• وکاش اگر اینطور میشد •

کریج گفت :

– امشب شوهرت رول سلطـان رابازی میکند وتوهم همسراوهستی پس همسر یك سلطان نباید آسان مجروح شود ویك حادثه اوراازپا درآورد •

– ولی این یك حادثهٔ نبود، جان – قبول میکنی ؟

– مگرتوقبول نداری ؟ خودت که آنجـا بودی •

فلیپا درحالیکه میلرزید ، گفت :

– جان بمن گوش بده • من امشب، به‌آن ماده احتیاج دارم ناچارم یك مقدار بگیرم • چکنم ؟ دستهایش راملتمسانه بسوی کـریج دراز کرد، ادامه داد: این گارسون.. ینـکی کجا رفته چطور پیدایش کنم ؟

کریج باسرطوری جواب داد که نمیدانـد وفلیپادوباره به التماس شروع کرد :

– کریج ، چه میشود • خواهش میکنـم عزیزم چه میشود •

باتمام خونسردی ووجود آتش امروزش در آغوش جان فرورفت • جان درحالیکه قلبـا مایل نبود اورا، این ونوس زنده رااز خود دور کند، ازبازوان اوگرفته تکـانش داد و تقریبا فریاد زد :

– دیوانه شده یی فلیپ ؟ واورا ازخود دور کرد• فلیپاروی یك کوچ سیاه ودراز در هم پیچید ونیمه یی ازتن وبدن سیمینش در الرلغزش لباس، بیرون افتـاد• اینـك او زیباترین ، خواستنی ترین وجالب تریـن حالت یك زن راارائه میکرد • کریج فریاد زد :

– خودت رابپوشان ، اگرآن گوریل در ینوقت وارد شود چه خواهد گفت ؟

وقتی دید فلیپاحرکتی نشان نمیدهـد ، دست پیش بردوبادامن پیراهن ، آن وجود خیره کننده وسرسام آوررا پوشید وفلیپـا ناله کنان گفت :

–گفتی دیوانه استی ؟ آری طبعادیوانه‌ام• نه هیروئین ونه هیچ مردباقدرتی از عهده من برآمده نمیتواند •

– ناکسوس؟ مگراومرد قدرتمندی نیست؟

زن نگاهی به‌کریج افگنـد • خواسـت توضیحی بدهد امااز‌شدت غیظ خاموش ماند فقط گفت : «احمق، زود بروبیرون ازینجا!»

کریج خارج شد • ناکسوس هنوز روی همان کوچ افتاده وبانگاهای خالی گردونواح سالون راتماشا میکرد • بالای سراو قبـلا یك قندیل بورگ روشن بودکه‌اینك خاموش بنظر می آمد ولی رنگ شب رابخود گرفته درآن ستاره هاچشمك میزدند • کریج بطرف زینه یی‌که به تراس میرفت، حرکت کرد •

باغچهٔ تراس خالی وخاموش بود• بار، میزها وپیست رقص خالی خالی بود • تنها روشنایی اندکی ازچراغهای پائین محوطـهٔ تراس رانیز نورمی بخشید • کریج بادقـت بیشتر به آن محوطه نزدیك میرفت که‌ناگهان بجای خودایستاده برگشت • ازجانب راست خودش حرکتی احساس کرده بود• نگاهـی به جوانب خودافگند • حوری دوم (پیا)آنجا مانند شبحی درمقابل اودیده میشد •

کریج صدابرآورد :

– پیا، این چه وضعی است، چه‌واقع شده است ؟

پیامژگانهای خود را بهم زده وهمینکـه خواست دهانش رابرای فریـاد باز کند ، کریج‌بسرعت برگشت ولی‌قدری‌دیرشده‌بود.

ضربت سنگینی برتارکش واردآمده بلافاصله اورابدنیای تاریکی هافروبرد• درین تاریکیها نه ستاره دیده میشد ونه چیزدیگر •

فصل سیزدهم

گاریرسون ، راجع به کریج فکر میکرد• مدتی بود ازآنجادور شده بود • همچنـان آندریوس که فرار بودمردغول پیکر راتعقیب کند، درك نداشت • اگردنبال شان بطبقهٔ بالابرود، آیابهتر است ؟ بااین فکر بسوی طبقهٔ بالاحرکت کردولی درنیمه راه همان‌سه نفری که بلباس راهزنان ملبس بودند پیش رویش سبز شدند ودرهمان لحظه دو دختر زیبا دستهای او را گـرفته بدانس دعوتش نمودند وکشان کشان بسوی حلقهٔ ازجمعیت که مشغول رقصیدن بودند، اورا باخودبردند•

ناتمام

بقیه صفحه ٥

از برجستگی های حیاتی اسلام

در خورتوجه است که وسعت نگاه واوج دید این آئین بحدی است که پیامبراسلا م درفرمایش خـود دو ست داشتن را تنـها در مورد افراد مسلمان مختص نکرده بلکـه آن راشامل افراد غیر مسلمان نیزساخته‌است که ماازان به‌کلمهٔ (مردم)یادکردیم نه به‌کلمهٔ (مسلمان)•

این طرز نگاه جهانی ووسیع اسلام ،زادهٔ این اساس است که رسالت اسلام ،رسالتی است انسانی وجهانی ، وقاصدی است‌سعادت بخش ،برای همهٔ انسانها•

خداوند جهان آفرین‌بااین ارشاد بظا هر موجز ،ولی پرمعنی وژرف خطاب به‌پیا مبر بزرگ وواپسینش میفرماید : «تورا جـز نجات بخش وعامل خوشبختی و رحمت ،برای کافهٔ جهانیان نفرستاده‌ام ».

این‌بیان مختصر بامفاهیم گسترده وعمـق معنای خود، انداز نظر ناپیدا کردن اسلا م رادرمورد تصمیم پروگرام هـای اصلاحی‌و زندگی آفرینش ، د و شـن و ر و شنتـر میسازد وچنان تصریح مینماید که اسـلا م برای اثبات جهانی بودن وانسانی بو د نش خواهان خوشبختی کـتله ای و یا طبـقه‌ای بخصوص نیست، بلکه پیام آور صدیق‌آن‌همه را ازکران تاکران مورد نظر داشته و بروی وظیفه آسمانی ایکه دارد بمنظور تا میـن اسباب سعادت کلیه انسانها مساعی پیگیر خویش رابخر ج داده ودر هیچگو نه شرایطی ودر هیـچ محیط واجتماعی ، تشکیل واهمیت طبقات نامتوازن وغیر متعادل را بر سمیـت نشناخته است •

آئین اسلام همواره درجهـت تکا مـل معقول انسانها، بذل مساعی نموده وهد فی جز فراهم آوری عوامل پیروزی مادی ومعنوی قاطبهٔ بشریت در سراسر تعالیم جاویدان آن سراغ نمیشود ، ازینرو مبارزات اسـلام بطور پیگیر در برابر ظلم واستبداد وعوامل احجاف وستم، ودر برابر عناصر سختگیر و دشمن سعادت وعدالت اجتماعی، و آنها ییکه بخاطر تامین سود های خاص وبخاطر پاسخ گویی بخـواستهای خود خواهانه و متکبرانه شان ،روی مصالح ومنفعت همگانی وعمومی ، پاگذاشته وهمه رافقط برای خویش خواسته اند، صورت گرفته است •

فلسفه های حیاتی اسلام هیچگاه ودرهیچ نوع شرایطی بااین روش وبااین عنا صی ارتجاع پسند وتاریك اندیش ، آشتی نمی‌پذیرد وبمنظور اینکه فعالیت ها ی منفـی ایشان شکاف عمیقی در پیکر زندگانی‌اجتماعی ایجاد ننماید ، همواره دربرابر آن قر ار میگیرد وبمبارزات انسانی ومترقی اش‌همچنان ادامه میدهد• بااین اطمینان که سر انجـام حق برباطل مستولی خواهد شد و خورشید رخشندهٔ حقیقت وعدالت اجتماعی ، بـر موجودیت هیو لاهای غول پیکر وابر هـای سیاه بی عدالتی وامتیازات طبقاتی ، پایان خواهد داد و هیکل منحوس آنها را محو و نابود خواهد ساخت •

بقیه صفحه ٥

جنگ های او در عهد رسول خدا ((ص))

ضرب المثل میان مردم گردید•

خالد (رض) بادرایت وابتکاری که داشت درك کردکه عدد قشون اسلام کم وازرومیان زیاد است وپیش از ینکه متو جه خسایر سنگین شود عقب نشینی خـودرا مصلحت می‌دید وتاختم همان روز پیکار رابا دشمـن ادامه داد، زمانیکه ، شب فرا رسیدوروشنی روز به تاریکی مبدل شد وهر دوسپاه تـا فردا صبح سلاح شانرا بزمین گذاشتند ، خالد (رض) درین شب پـلان ونقشهٔ جدیدی راکه‌بواسطه آن عساکر کم مسلمین‌را ازشر سپاهیان بسیار روم نجات دهد طرح کرد و فردای همان روز وقت صبح نظام سپاه را تغییر دادن آنانیرا که بجانب راست بودند به طرف چپ وآن دسته سپاه را که بطرف چپ بودند جانب است بـصورت منظـم استاد کرد وعدهٔ زیادی ازسپاه را درصف دراز عمودی اخـذ موقع داده به‌آنها آموخت که از عقب گرد وغبار را بهوا بالا کننـد وصداها ی شور انگیز را از حنجره های‌شان بیرون نمایند • رومیان ازین پلان طر ح شده ترسید ند وگمان نمودند که سپاه منظم دیگری جهت کمك خالد (رض) از جانـب رسول خدا فرستاده شده است به حصا ر ها وسنگرهای شان اخـذ موقع نموده جهت مقابلهٔ مسلمانان از آنجا برآمد ند بلکه‌وجود شانرا در قلعه هابهتر دانستند واز آنجـا موقف دفاعی اتخاذ نمودند •

درین لحظه حساس خالد (رض) ازفرصت استفاده نموده باردیگر سپاه خودر ا یکجـا کرد وباین تدبیر جنگی تـوانست با لا ی رومیان تفوق حاصل نموده ابتکار وبراعـت حربی خودرا ابراز کند •

پیغمبر اسلام (ص) ازین براعت و تدبیر وعقب نشینی خالد (رض)بدون تلفات‌ونجات ازسپاه رومی‌هاوپیشروی تقدیرنموده در آن روز لقب سیف الله را برایش ا فتخـا ر بخشید•

(ناتمام)

بقیه صفحه ۲۱

خدمات صحی...

وزارت صحیه که عبارت از سهل انگاری و بی مبالاتی دا کترا ن در مراکز صحی است که با تاسف باید یاد آور شد اندکی صحبت کنیم آنهم این است که اکثر کسا نیکه در مراکز صحی کار میکنند بدون در نظر داشت منافع ملی و سر ما یه ملی ، کارهای میکنند که نه تنها وزارت صحیه را مایوس می سا زد بلکه بعضی از مو سسات را نیز دلسرد می گر دانند .

مثلا ازموترها طوری استفاده می‌برند که یك مو تر بیش از دو یا سه سال دیگر از کار بیفتد بدو ن آنکه حتی در همین مدت دو یا سه سال بدرد بیشتر از دو یاسه نفر مستحق خورده‌باشد و یا در حا لیکه همه مرا کز صحی دارای یخچال ها میباشند باز هم به کرات دیده شده که واکسین ها دواهای دیگر رابدون آنکه نقصش دران متصور باشد د ر یخچال نگذاشته و آنرا فا سدساخته اند .

که‌با تا سف باید گفت که همه مشکلات را میتوان حل کرد و لی وقتی حس ملی مرده باشد ووجدان مسلکی را کشته با شندبااینگو نه اشخاص چگو نه میشود ز فتار کرد.

باآنهم امیداست با همکاری‌وزارت اطلا عات و کلتور مخصو صاً ا ز حریق رادیو بتوانیم مردم‌را بمراکز صحی جلب نمائیم تااز یکطرف جلو امراض‌گرفته‌شده واز جا نبی‌ذهنیت مردم روشن گردد . که درین ا مر نه تنها اطلاعات و کلتو ر بلکه همه اشخاص چیز فهم و ظیفه دارند تامردم را ز هنمایی صحی‌نما یند وآنهارا از فواید مراکز صحی مطلع سازند .

بقیه صفحه۴۲

وزن‌طفل ...

خواهد بود .

بطوریکه در پایان سال اول وز کودکان صرف نظر از وزن تولد تقریبا به یکدیگر رسیده ودر حد ود ۹ تا ۱۰ کیلو گرام خواهد بود .

کودکی که هنگام تولد سبکتر به دنیا آمد سریعتر رشد مینماید وبه اینقسم در پایان سال اول بپای کودکانی که هنگام تولد سنگین وزن تر بودند ، میرسند .

بقیه صفحه۴۲

طرز معرفی...

احوالپرسی بپر هیزید لازم نیست که چندین مرتبه بگویید خداحافظ، بامان خدا ، به‌خدا میسپار مت و امثال اینها یا اینکه هنگام ورودبه مجلس چندین مرتبه ازیك شخص بپرسید حال‌شما چطور است.خوب هستید چه حال دارید و ازین قبیل جملات .

پس آداب معاشرت حکم میکند که یکمرتبه سلام ، یکمرتبه‌احوال پرسی‌و یکمر تبه خدا حافظی کافیست .

ملالی هما (فضلیار)

بقیه صفحه ۴۳

بیشتر مطالعه...

ضمن مطالعه فرصت فکر کردن بخود بدهید ، تا بهره بیشتری از کتاب ببرید .

سعی کنید کتابخانه کوچکی ،از کتاب های سودمند و مفید در خانه تان تهیه کنید ، نکته دیگری که‌به اشتیاق شما به مطالعه می افزاید تر تیب دادن دفتر چه کو چکی است که در آن نام کتاب های را که خوانده اید با نام نویسنده و تاریخ مطالعه آن یاد داشت کنید هر قدر بر نوشته های دفتری افزوده‌شود اشتیاق شما برای مطا لعه بیشتر خواهد گردید . هر کتاب مفهومی دارد و بمنظوری نوشته شده است بکوشید آنر درك کنید .

برای اینکه‌مفهوم کتاب راخوبتر دریابید بهتر است آنرا دو بار مطالعه کنید .

بهترین وقت برای مطالعه کتاب اوایل صبح است، بخصوص اگر شما خانم خانه داری هستید وتمام وقت تان صرف امور منزل تر بیه اطفال و ... است بهتر است خود را عادت بدهید که صبح وقتر از خواب بر خیزید و نیم ساعتی رابه مطالعه کتا بد لخواه خو یش بگذرانید آنوقت خواهید دید که‌در طول یکسال بیشس از چهل کتاب سودمند و ارزنده خوانده اید .

بقیه صفحه ۴۷

طبیب وفیلسوف بزرگ

پی بردن به عمق آنها درك شده میتواند» (۲) .

با درنظر داشت این گفته او تعریفی که از موضوع علم طب میدهد جداً قابل تو جه است :

« ازین گفته که طب نظری وعملی است ، نباید مانند بسیاری از کسانیکه پیرامون این موضوع مشغول بحث اندچنین پنداشت‌که یك بخش طب عبارت از آموختن علم و نظریه، بخش دیگر آن‌عبارت از پرداختن به کار های عملی‌میباشند بلکه بمطلب دیگری پی برد و آن اینکه هیچ یك از دو بخش طب، چیزی جز علم نیست ، یك بخش آن عبارت از نظریهٔ قواعد طبی‌بوده بخش دیگر به چگونه بودن‌وچگونگی اجرای کار های عملی اختصاص‌دارد ازینها بخش اول بنام علم یانظریه وبخش دوم بنام عملیات یاد میشود » (۳).

ابن سینا به سه نوع طریق تداوی آشنا بود :

۱ـ تداوی از طریق خوردن‌غذا، نوشیدن آب و دیگر مایعات، استراحت و حرکت و مساعد بودن شرایط ماحول .

۲ـ استعمال دارو.

۳ـ تاثیر وارد کردن از طریق جراحی .

با در نظر داشت وضع بیمار میتوان این اصول سه گانه را یکجا بکار برد و یا از هر کدام آن طور جداگانه استفاده کرد (٤) ازنظر ابن سینا « صحت چنان حالتی‌است که در اثر آن اعضای بدن میتواند کار های درست وسالم انجام‌دهند» واین تعریف بجایی است که هم اکنون نیز میتوان باوی همعقیده بود .

او در باره حالات بدن انسان چنین مینویسد :

« ... حالات بدن انسان برسه گونه اند :

۱ـ تندرستی ، به حالتی اطلاق میگردد که مزاج بدن انسان،ترکیب وفعالیت در وضع کاملا صحیح و سالم قرار داشته باشد .

۲ـ رنجوری حا لتی کاملا مخالف حالت قبل الذکر انسان است .

۳ـ بر اساس فکر جالینوس حالتی است که نه رنجوری است ونه تندرستی ».

ابن سینا یاد آور میشود که باید اطبا ، فلسفه، منطق وطبیعیات را فرا گیرند و ازین علوم بهره‌کافی اندوزند و باید عموما از طبیعت شنا سان یاری جویند.« طبیب در مورد اینکه عناصر چهارگانه اندو بیش از چهار نیستند ، بدانشمندان طبیعت شناس باور داشته باشد! دوتای عناصر خفیف و دوتای آنها ثقیل اند . عناصر خفیف آتش‌وهوا وعناصر ثقیل آب و خاکند.»

ما درینجا به محدودیت اندیشه های ابن سینا (از لحاظ تکامل تاریخی) بر میخوریم (مثلا در مورد عناصر) ولی توصیه او درباره اینکه باید اطبا بشقوق گوناگون علوم طبیعی آشنا گردند ودرین زمینه معلومات لازم بدست آورند، بدون تردید تاکنون هم بحیث یك‌ضرورت باقی است (۵) .

توضیحات عمومی که ابن سینا در بارهٔ عصب ها میدهد، تاکنون‌هم مورد دلچسپی اطبا قرار دارد:

عصب ها دونوع فا یده دارند: فا یده مستقیم مخصوص بخود و فایده بالو سیله مخصوص بخود. فایده مستقیم مخصوص بخود آنها عبارت ازین است که مغز توسط اعصاب‌به اعضای (بدن) حس و حرکت‌میدهد.

وفایده بالوسیله اعصاب اینست که گوشت بدن را سخت(وفشرده) میسازند و بدن را استحکام می بخشند . . . واضح است که اعصاب از مغز آغاز می یابند و پس از انتشار به پوست بدن منتهی میگردند . .. مغز از دو جهت محل آغاز اعصابست، برخی از آنها مستقیما از مغز شروع میشوند

بقیه در صفحه ۵۹

(۳) همانجا .

(۲) ابوعلی بن سینا ترجمهٔ «القانون فی الطب»، کتاب اول، تاشکند ،۱۹۵٤ ص ۵.

(٤) ابراهیم مومنوف، آثارمنتخب بحث مربوط به ابن سینا، جلد ۳ ص ۱۲۱ تاشکند ۱۹۷۲ .

(۵) همانجا .

رماتیزم یوه...

وی اود هغه په اثر دغه ناروغی منځ ته را ځی .

د ناروغی شروع امکان لری چه سخته وی ،مگر په زیاترو مواردو کښی تیر ایستونکی دی. سړی په ابتدا کښی دستړیا احساس کوی اود هغه په تعقیب بی اشتهایی او ډلگرتیا منځ ته راځی دتودوخی درجه ۳۷٫۵ ده او ورو ورو دسختی تبی احساس کوی .ورو سته مفصلونه درد او پړسوب پیدا کوی او حرکت یی خوړمن او محدود یږی. دمفاصلو پړسوب زیاتره په لاسونو کښی لیدل کیږی .

د مفصلی پړسوب بل شکل چه زیاتره په خواانو خلکو کښی لیدل کیږی، مریوته زیان رسوی اودمزمن رماتیزم په خلاف په نارینه ؤ کښی زیات لیدل کیږی. شروع یی دمریو په وروستیو اود ملا په برخو کښی ددرد سره یوځای وی. وزن کمیږی

او وړاندی خوا ته کږیدل درد راوستونکی دی. ورو ورو مری یود

بل سره نښلی او ټولی مری دیوی توتی په شکل گرځی په دی ډول چه سړی ځان نه سمولای اونه کږولای

دی او حتی خپل سرهم نشی پورته کولای. گواکی مری له غاړی څخه نیولی ترگنډه پوری دوچ او یوه توته لرگی په شکل اوښتی دی.

(آرتروز) لکه چه پخوا وویل شول درماتیزم سره توپیر لری ځکه چه پړسوب نه لری. دغه حالت زیاتره

له پنځوس کلنی څخه په هاخوا زړښت کښی لیدل کیږی، مگر د غلطی

تغذیی اوزیاتی بیحرکتی پله وجه په زلمیتوب کښی احساس کیږی. ناروغی په ټولو بندونو کښی په دوه ډوله لیدله کیږی : په لومړی حالت کښی عمومی وی او واړه او غټ بندونه نیسی په دوهم حالت کښی یویا څو بندونه نیسی او

زیاتره دزنگنو گنډی اود ملاتیر مفصلونو ته زیان رسوی. په دغی ناروغی کښی لومړی دگنډی دهډوکی سر خوړل کیږی اوله منځه ځی اود

هډوکی سر خپل شکل بدلوی اود هډوکی زیاتوالی پکښی پیدا کیږی مخکښی وویل شول چه دغه بدلونونه

دزړښت له امله دی او هماغه شان چه دانسان پوستکی زړیږی بندونه او هډوکی هم دزړښت سره مخامخ کیږی .

(آرتروز) ورو ورو وړا ندی ځی اوله همدغه امله سړی دناروغی په لومړیو وختو کښی نه ورته متوجه کیږی .

شروع یی دمفصل دټینگیدو سره ده او انسان احساس کوی چه په مفصلو کښی هغه پخوانی نرمی نشته

حرکت او فعالیت ورو ورو دنارامی

او ستړیا سبب کیږی او دردمنځ ته راځی .مگر داچه آیا درماتیزم علاج

کولای شو، په ځواب کښی باید وویل شی چه که څه هم مونږ تراوسه پوری ددغو ناروغیو په اصلی علت

نه پوهیږو او حقیقتا دهغو معالجه نشو کولای، مگر ددی قدرت لروچه

له نوو دواگانو څخه په استفاده سره دهغو نښی او درد له منځه یوسواو له وړا ندی تگ څخه یی مخنیوی وکړو

نن ورځ دهغو کسانو نمیر چه ددغی ناروغی به وجه بی وسه اوله کاره پاتی کیږی، دپخوا په نسبت ډیر ځله لږ شویدی .

د مفصلی حاد رما تیزم ناروغی چه په خواانو کښی دزړه دناروغی

اصلی علت دی ، دکور تیزون او پنسلین په وسیله معالجه کیدای

شی اوله ناروغ څخه دکلکی ځارنی اود ناروغی دپیا پیدا کیدو په وسیله یی دزیان خطر لږ شویدی. دمزمن

رماتیزم په تداوی کښی له زیاتو دواگانو لکه اسپرین ،د سروزرو دمالگو اود کور تیزون له مشتقاتو څخه استفاده کیږی .په وروستیو کلو کښی ځینی نوری دوا گانی هم تراستفادی لاندی راغلی اوگټوری نتیجی ور څخه اخیستلی شو یدی مثلا پنسیلامین اود سرطان په ضد دواگانی اودغه راز له (اولتراشوند) یعنی د غږنه د پوری څپو څخه استفاده هم دمزمن رماتیزم اوهم د (آرتروز) په تداویو کښی گټوره نتیجه ور کړیده فیزیو ترایی (دتودوخی په وسیله مساژاومعالجه) او اورتوپیدی (دهډوکو جراحی) هم ښه نتیجه ورکړید او نن ورځ دهډوکو د جراحیو په پرمختیا اود سلیکون له مادی څخه د مصنوعی مفصلو په استفادی سره درماتیزم زیاتره ناروغان ژوند ته هیله من کیږی .

بقیه صفحه ۲۵

صحبت راجندر کمار

بیبتا:

ستاره نهایت بردبار و خاموش طبیعت است که چون عروس ما حساب میشود دیگرچیز جزتوصیف برایش ندارم .

وحیده رحمان :

دو شیزه خوب ـ وقت شناس ـ سنگین ومتین بوده وبهر کدام احترام می گذارد .

وحیده رحمان مرا همواره برودکشن منیجر خطاب میکند بخاطر اینکه هر فلم رامن مال خود دانسته حداعظم علاقمندی خود را نسبت بان نشان میدهم ودر کلیه معا ملات پولی پرودیوسران دخالت کرده پهلو های اقتصادی انرا اتحلیل وبررسی میکنم واین امر سبب شده که اکثر ستارگان بمن خطاب بزنس مین کند ازبازی با وحیده رحمان در فلم ها همباز هایش خاطرات خوبی میگیرند زیرا او درغایت امر شریفانه واحترام کارانه پیش آمد میکند .

ممتاز :

در آغاز کار درهر کجا به ممتاز میگفتم که تو صاحب بینی بزرگ استی وعلاوتا در کارها دلچسپی ازخود نشان نمیدهی ممکن نیست روزی بموفقیتی نایل ایی ولی او زحمت کش وعرق ریزی و حوصله راپیشه کرد تااینکه او ازنقش های کوچك وبی ارزش بسوی رول های ارزنده ومهم گام های فراخ برداشت ودرقطار بازیگران موفق خودرا جاه زد. ممتاز ستاره ایست یکدل و ساده که هیچگونه تفاخر و تبختر ازاودیده نشده است در اولین فلمی که با او بازی کردم او را (مو مو) خطاب کردم که تاامروز این نام برایش باقی ماند ممتاز اگر قدری سکس جلوه میکند برای دفاع خود میگوید مابخاطر کار چنین و چنان میکنیم ودر کار اصلا نباید افاده فروش کرد او راستی ستاره خوب ایست که هر قدربا اوبیشترصحبت شود صمیمیت صحبت کننده نسبت باو اضافه تر میشود .

راکهی :

راکهی ستاره خو بیست ولی نهایت عصبانی مزاج است وقتی رشتهٔ اعصابش تکان خورد دیگر کنترول خود را ازدست میدهد راکهی در بازی نقش های سنگینی وحساس استعداد فوق العاده دارد اماهمین اعصبانیت با موردو بیمورد او برای داکتر وهمباز هایش قابل تحمل نیست .

هیمامالنی :

در فلم های (تلاش ـ دهرتی ـ گنوار) قراربود مقابل هیما مالنی ظاهر شوم ولی در هربار امکانات میسر نمیشد تاانکه یك روز خودش

مستقیما خواهش کرد که میخواهد فلمی با همبازی من تهیه کندمقابلتا تقاضای اورا رد نکردم وسر انجام درفلم (گورا وکالا) باهم یکجاظاهر شدیم.

هیما مالنی دوشیزهٔ خوب باذوق وعلاقمند بکار است بهمه احترام می

گذارد وچون هنوزکاملاء بخودمسلط نیست در بازی هایش قدری ضعف نمایان است ولی این خلا بزودی درزندگی هنری اوپر خواهد شد.

بقیه صفحه (٤٧)

طبیب وفیلسوف بزرگ

وبرخی هم از آن بخش مغز که از مغز دویده است ، آغاز میگردند.»

ابن سینا در دوران زندگی خود با اتکا ، به این تحلیل به پر ورش وتد او ی اعصاب نیز اهمیت‌خاصی قایل میشود .

رهنمود های که در مورد استفاده از زالو ها بحیث یك وسیله تداوی میدهد ، نشاندهنده ذکاوتند، عقل رساد وسعیت معلو مات این دانشمند متبحر است . مثلا به توضیحات زیری توجه کنید :

«.... برخی از زالو ها(جوکها) طبیعتا ز هر ناك اند و از همین‌جهت دارای سر بزرگ، رنگ سرمه‌ای مایل بسیا هی و یا مایل به کبودی بوده ، مانند مار ماهی ... بر پشت خود دارای خطوط زنگاری میباشند. (از استعمال این زالو ها) و نیز از استعمال زالو هایی که دارای رنگ بو قلمون (سمیلیون) باشند، باید خود داری صورت گیرد: تمام اینها ز هر ناك میباشند ، استعمال این زالو ها ، باعث پندیدگی، بیهوشی ، خونریزی، تب، ضعف وپیدایش انواع جراحات نا مطلوب میگردد همچنان از استعمال زالو هایی که از آبهای کثیف لوش آلود بدست می آید ، خود داری شود. باید زالو های (مورد ضرورت) از آبهای پوشیده از علف‌و نیزازآبهای محل زندگی بقه ها بدست آورده شود . بسخنان کسانی که میگویند زالو های بدست آمده از آبهای‌محل تجمع بقه ها بداست نباید از زش قایل شد .

باید زالو های (مورد استفاده) دارای رنگهای مختلف و بیشتر دارای رنگ آبی و بر پشت خود دارای دو خط برنگ زرنیخ باشند ویا زر نمای مایل به آبی و دوجانب آنها کلوله نما باشند . همچنان زالو های جگری رنگ ... و دارای سر نازك و کوچك شبیه دم موش خوبستند .»

« زالو هایی که شکم سرخ‌وپشت کبود دارند و مخصوصا زالو های که در آبهای جاری میزیند، قا بل استفاده هستند . زالو ها یك روز قبل از استعمال بدست آورده شده ودر صورت امکان برای ریختن‌آنچه در داخل آنها ست ... باستفراغ وا دار ساخته شوند . قبل از استعمال برای آنها کمی خون . .. داده میشود ، سپس توسط چیزی مانند اسفنج از آلودگی ها و کثافات پاك سا خته شده، محل‌استعمال آنها شسته و مالش داده میشود. زالو را قبل از استعمال در آب شیرین میشویند .

«مالیدن گل و یا خون به محل استعمال، زالو هارا به‌دندان گر فتن تشویق میکند. هرگاه بخواهند زالو های پرشده را از بدن جدا سازند ، بر آنها مقداری نمك، یا خاکستر، یا خاکستر کتاپ(کنوچه) یاسوخته اسفنج و یا پشم پاش میدهند .

هرگاه جربان بسته نشود، بر محل نصب حیوان مقداری ما ز وی سوختانده شده ، چونه آبر سیده، یا خاکستر یا سفال خوب کوبیده شده و یا یکی از مواد ضد جریان خون پاشیده میشود. باید برای استعمال زالو ها قبلا (بدقت) آمادگی گرفت ...» (٦)

کتاب « القانون . ..» ابن سینا قطع نظر از سادگی ، عادی بودن وبعضا سطحی بودن برخی مطالب، سرچشمه دانش، گنجینهٔ علم‌طب ومجموعه افکار و نظریات وآموزش های متکی به بر خورد واقعبینانه‌با جهان وطبیعت میباشدو همانطوریکه قبلا یاد آور شدیم در طول بیش از ششصد سال بحیث مهمترین منبع علمی در دسترس اطبا قرار داشت وطی قرون وسطی نه تنها در شرق بلکه در پو هنتونهای کشور های غربی نیز بحیث یگانه منبع این علم مورد استفاده دانشجویان قرار گرفته بود .

ابوعلی بن سینا با تعمیم تجارب خویش در ساحهٔ طب ودیگر علوم عصر خود، با دست آورد های کاملا نوین خویش در سا حه تفکر واندیشه انسانی و با تبحربی‌همتای خود در تشخیص و تداوی انواع رنجوریها چون طبیبی بزرگ عرض وجود کرد و با آ موزشهای پرنبوغ خویش قرنها شرق وغرب را تحت سیطره قرار داد و اکنون هم جهان دانش از تابش اندیشه های‌پرفروغ وی بهره ور است و بعد ازین نیز بهره ور خواهد بود .

(ادامه دارد)

(٦) ابو علی بن سینا ، ترجمهٔ «القانون فی الطب» کتاب اول، تاشکند ١٩٥٤ ص ٤١٤.

بقیه صفحه ١٧

گل آغا یوسف ...

میکردم ودر خواستی و اگذاری نقشی رادر یکی از نما یشنا مه ها برای خودم‌مینمودم، ولی این موقع برایم داده نمیشد ، تا اینکه تصا دفا پای یکی از ممثلان شکست، من به جای او استخدام شدم و تا حال‌ماندم، البته اکنون چنین شرایطی کمتر وجود دارد ویا اصلا ندارد ، ولی وقتی موضوع گسترش ساحه تیاتر در ولایات کشور و استفاده از ظر فیت ها و استعداد های تازه بمیان می آید نباید اجازه داده شود که‌یکبار دیگر چنین جریانی تکرار گردد .

– اگر تصمیم گرفته شود که ممثل خوب، دایرکتر خوب و دراماتیست خوب کشور ما برای سال ١٣٥٢ انتخاب گردد باتوجه به حجم کار و کیفیت وارزش هنری آن شما بچه کسانی رای میدهید ؟

اکبر رشن و عزیزالله هدف : ما فکر میکنیم وقتی محبت از کارگران سال، اکتور سال آواز خوان سال ، کمپوزیتور سال و درامه نویس سال بمیان می آید . مساله ازین قرار است که چه کسی‌چقدر در طول سال گذشته فعالیت هنری داشته است ، ممکن است هنرمند مقتدر وتوانایی که ارزش کار های هنری اش در سا لهای گذشته بمراتب افزو نتر بود در جریان امسال کمتر کار های هنری را ارائه‌داشته باشد ، با این حساب با حفظ مقام‌ارجمندش ممکن است یکی از شا گردانش که درطول گذشته فعالیت هنری داشته است جای او را بگیرد .

در طول سال گذشته سید مقدس نگاه‌با نوشتن دو درام (کچری قروت) و (پرجیره) دایر نمودن نمایشگاه نقاشی ، بازی کردن نقشهای مختلف در درامه های کچری‌قروت وپرجیره ، هنر مندی درامه نویس فعال بوده است ، همچنان بناغلی حمید جلیا با کار گردانی (هر که اول برد خانه‌نبرد)و کمیدی (عزیزم ...) و بازی نقش در همین درام و همچنان استاد بیسد با دایر کت (پرجیره) و بازی کردن در درام (هر که اول برد خانه نبرد) و بناغلی ستار چفایی باکار گردانی درامهای کچری قروت‌وآپارتمان اشخاص فعال تیاتر بوده‌اند‌درقسمت‌اکتوران نمی خواهیم یادی نمایم فقط توضیح میدهم (چیزیکه عیانست چه حاجت به بیان‌است.)

– می توانید از یك یا چند نمایشنامه خوب که در سالهای اخیر روی استیج آمده باشد نام بگیرید واز ارزش کیفی وهنری آنها دفاع نمایید ؟

– (مفتش) اثر گو گول که به‌کارگردانی احمد شاه علم بنمایش گذاشته شد نمونه یك درامه خوب به مفهوم واقعی آن است، در مفتش گوگول تضاد های طبقاتی با شیوه طنز آمیز بشکل استادانه ارائه شده است، عظمت این اثر مخصو صا در این قسمت جلب توجه میکند که با وجود آنکه دریك مقطع خاص تاریخی زمان خود گوگول‌برشته تحریردر آمده است ، هنوز وتا صد هاسال بعدتازه‌است جالب‌است، آموزنده‌است‌این‌اثر بتوصیه شاعر ونابغه جهان ادبیات روسیه تزاری (پوشکین) توسط گوگول نوشته شد، شاید هم از این نظر خیلی ارزنده است که مفکوره یك شاعر بزرگ با قدرت نویسندگی یك نویسنده بزرگ دست بهم داده اثر بدیعی چون مفتش بوجود آمد ودایر کت و بازی ها ی حساب شده کشور نیز توانست ارزش آن رابه بیننده معرفی نماید.

هنوز هم حرفهای برای گفتن هست ولی‌می بینم که ازچند لحظه قبل نوع بیتابی درحرکات «چیچو و فرانکوی» وطنی ببخشید هدف وروشن محسو س است ، علتش‌را می پرسم ودر یک کلام جواب میدهند که وقت ما تمام شده است .

ازجانب ژوندون وخوانند گان ازنزد شان تشکر میکنم .

در حالیکه فکر میکنم پر گوی وپرسش های حساب شده مرسوژه طنزهای آیندمشان درپروگرام نمایش رادیوی نگردد.

بقیه صفحه ٤٦

روز برکشتگی لاله‌کو

حرفش راقطع نمو ده ما جرا ره بر ش گفتم اول خو هیچ اعتبار نمیکر د بعد از آن‌که مطمین شد درو غ نمیگم رفته بخاری ره‌برم روشن کدو کالای دیگیمه بر م آورد مه در پهلوی بخا ری نشسته به تبد یل نمودن لبا س خود شرو ع کد م که گل پری‌جان دختر ك ناز دانیم آمده گفت:(پیسه بته که‌نانه نان و ایی میبرم .)

دست به جیب وا سکت بر ده د ید م‌از پول ها اثری نیست فهمید م که در همان بیرو بار شرو یس غم پو لهای مه هم خوردند. دگه زمین جایم نمیداد وبا خود عهد نمودم که دگه ازخانه بیرون نمی رم..)

لاله کو گفت :(خو اینا لی بگو که جگر خون باشم نبا شم ؟

گفتم: حق دارین که جگر خو ن باشین والله مام جگر خون شدم .

اما ازی جگر خو نی تان چه بد ست تان میا یه مسلما که هیچ پس هیچ‌خوده جگرخون نگر ین.

دگه که بازار میر فتین بسیار احتیا ط کنین .گفت :نی دگه‌بازار نمیر م مه‌فا میدم که‌بازار رفتن سر مه نمیره چرا هر دفعه که‌بازار میرم حتما جگر خو ن میشم .

گفتم : خدا دگه اوناره انصاف بته .

لاله کو! مه به اجازی تان ر خصت‌میشم

گفت : برو الله یارت اما بسیار احتیاط کنی.

خندیدم و گفتم بچشم ! احتیاط میکنم

از: احمد غو ث (زلمی)

بقیه صفحه ۵۱

افسانه گیبل هوك

مشتر کی دارند باین تفاوت که «مسافر لباس کشیشی بتن داشته ومیخواهد ازین طریق امرارمعیشت نماید ولی کیبل هوک ازین‌وسیله هم محروم است ، آشنا میشود» بعدها بکمك هم‌رستورانی‌را ترتیب داده والی مرگ‌کیبل هوگ‌که مدت اضافه ازسه سال وشش ماه را احتوا میکند درهمان صحرا زندگی مینمایند .

درچند کیلو متری آندو، شهر کوچکی است که در آن خانمی «ستیلاستیونس» مصروف بدکارگی است وازینکه ازتنهایی رنج میبرد خواسته تا اندو خته یی کسب وبکالیفرنیا سفر نماید. کیبل‌هوگ نیز بعداً یکی ازمشتریان‌وی میشود ولی ازآنجاییکه سکنه این شهرهمه مردم متدینی میباشند جبراً خانم را ازشهر اخراج واوهم با کشیش وکیبل هوگ موقتاً میپیوندد .

همینکه دراخیرفلم «ستیلاستیو- نسن» که میخواهد خا نم مرد ثروتمندی شود، وبه آرزوی خود نایل میآید و به سو ا ر ی موتر دیداری از دوست قدیمی اش «کیبل» بعمل می‌آورد. موتر ازروی پاهای کیبل هوگ عبور نموده ومتعاقباً بحیات وی خاتمه میدهد. واین قسمت پایان فلم است .

چگونگی فلم : -

فلم داستان کیبل هوگ که دو ساعت تمام، تماشاچی را مصروف نگهمیدارد فلمیست که در زمان تهیه شدنش ازفلم های پرآوازه‌یی بوده و عاید کافی نیرا نصیب سازنده اش ساخته است، چنانچه تاهنوز که پرنت آن کهنه مینماید، هرگاه در بازار های خارجی موقع نمایش یابد میتواند تعداد زیادی از تماشاچیانرا بسینما بکشاند .

این فلم برای تماشاچیان ما نیز از نگاه محتوی آن‌بیگانه جلوه نمیکند.

دایرکتر فلم «سم‌پکن پا»خواسته تافلمش را گذشته ازینکه بشکل فلمهای «وسترن» عرضه داردتاحدی بلباس انتقادی نیز که ازآن صحنه های کیکی تراوش کند ، آراسته سازد، و رویهمرفته بخواسته اش البته «بادرنظر داشت زمان ومکان» توفیقی هم همراه دارد، مگر هرگاه درین هنگا م کسی بچنین پدیده سازیها دست بزند مسلماً هم وقت خودوهم بینند گانش را ازینکه موضوع آن پوشیده شده است‌بهدر تلف خواهد ساخت ،زیرا سینمای امروزه همگام‌باهمه پیشرفتهای‌نسل بشر قلم برمیدارد.

دایر کتر درتجویز وثبت صحنه‌های جالب البته به پیروی از مکتب‌برخی از درا مه نو یسا ن جشن ها ی «دای‌نیشسس» که‌انتقادات رادرقالب خنده برخ مردم‌میکشیدند موفق‌بوده وتوانسته است‌صحنه (رفتن‌کشیش را بمنزل خانمیکه «فرنک» یکی از ودبستگانش فوت نموده ومیخواهد باستفاده ازنام کشیشی بود نش باوی همبستر شود» را طور جالبی تجسم بخشد، ولی فراموش نموده است که در فلمها «کنتی نیوتی - ادامه »درهرمورد امریست ضروری که‌نباید بی اهمیت تلفی شود.چه در صحنه قبل همین کشیش هنگا میکه از زینه پایین می افتد کلاهش را فراموش میکند مگر درصحنه‌ما بعد هنگامیکه‌بمنزل خانم ماتم‌دار، داخل میشود بازهم کلاهش را بسر دارد؟

همچنان اضافه از چهار روز تشنگی ، قهرمان فلمش را چنان بزانو مینشاند که دیگر یارای حرکت ندارد، ولی‌درین میان‌هرگز از نخوردن غذا شکا یت نکرده وهمچنان هفته هارا آنهم دربیابانی بدون غذا سپری مینماید (!) .

ازین هم‌که بگذریم، بدست‌آوردن چوب وغیره درهنگام قبل از بشهر رفتن کیبل هوگ که اطراف چاه را پوشانیده وخانه کوچکی میسازد آنهم دربیابانی، چگونه امکان پذیر خواهد بود ؟

از آنجاییکه فلم ویاهنر بازتابی واقعیت است بهتر دیده میشود که درتهیه آن‌قدمهایی سنجیده‌وحسابی برداشت تا اگر نمایشگر واقعیت نباشد ازواقعیت فاصله هم نگیرد.

رویهمر فته هرگاه داستان کیبل هوگ را بعنوان یك‌فانتیزی بپذیریم فلم ازنگاه جملات و ترتیب صحنه بندی که باتمثیل عالی و موسیقی پرکیف آمیزش یافته است،فلمیست دلچسپ وتفریحی ، که میتواند وسیله برای رفع‌خستگی تماشاچیان گردد .

بقیه صفحه ۳۵

لوبشین هنرمند محبوب

باشد تابتواند خودرا نجات بدهد ولی وقتی که خطر جستجوکردن فاشیست هردو را تهدید میکند آنهاباهم دوست میشوند ودر اخیر عاشق همدیگر میشوند • فاشیست ها که ردپای آنهاراپیدا کرده اند به تعقیب آنها می پردازند درآخرفلم که خطرهردو جوان را تهدید میکند • ایوان خودرا بکشتن میدهد تادختررا ازچنگال فاشیست هانجات داده زمینه فرار اورا فراهم کند •

مهمترین نقشی راکه لوبشین بازی کرده درفلم شمشیر وسپر میباشد، درین فلم لوبشین درنقش آبل (الکساندر بیلوف به جرمنی هانس ولیس) ظاهرشد• این فلم در سه قسمت تهیه شده بود •

درفلم میدان سرخ اونقش کمیسار آمیلین رابالاتر ازعالی بازی کرد وبعدازفلم منولوك یك قدم دیگر بسوی شهرت و محبوبیت برداشت آخرین فلم اوتاحال فلمی است بنام «زندگی من» که ازروی اثرمعروف چخوف تهیه شده است • درین فلم نقش میخائیل راتهیه کنندگان فلم درنظر داشتند به اسماك نتوسکی هیروی فلم ها مهلت بدهند ولی بعدترفیصله شد رای گیری صورت‌گیرد تاتماشاچیان خودشان آرتیستی رابرای این نقش انتخاب کنند •

وقتیکه نتیجه رای‌گیری معلوم شد همه بطرفداری لوبشین نظر داده بودند او این نقش راواقعا عالی بازی کرد وبکار دیگر قدرت اکت وتمثیل وفانتیزی خودرا اجرای نقش هاثابت گردانید •

دودمان

داشته وخودرا نسبت به برادرزاده هامستحق ترمیدید، ازکسب قدرت سلطانان مزبور درغضب شده عجالتا باقماج والی بلخ‌ویلدوز والی هرات، علیه برادر زاده های خودطرح اتحاد راریخت • وباآنها تعهد کرد که بعد ازامور غور بوی تعلق گرفته ونواحی منسوب به خراسان ایشانرا باشد •

روی این منظور ملك فخرالدین سپاه مجهزی راتعبیه نموده ازبامیان به عزم جنگ بابرادرزاده هاجانب غور راقصد نمود• اماقبل ازآنکه درمیدان نبرد برسد• سریلدوز والی هرات، یکی ازمتحدینش راسلطان غیاث‌الدین باستقبالش گسیل کرد• ملك فخرالدین از مشاهده این حال عنان اختیار رااز دست داده مجبور به عقب نشینی شد • اما سلطانان جسوروی راتعقیب نموده سرانجام بدست آوردند • لیکن برخلاف آنچه گمان میرفت ازنهایت ادب درمقابل صم خود استفاده کرده اوراگرامی داشتند واورا برتخت سلطنت فیروز کوه جلوس داده خودشان در مقابل ازنهایت ادب درمقابل صم خود استفاده‌کرده اودرغایت احترام استادند • ایسن حرکات راجریان داده وغرض رهایی ازیسن لحن زار شرمندگی ، بربرادرزاده های خود در غضب شده آنهارا ناسزا گفت دال براینکه ایشان باچنین حرکات احترام آمیزاورا مورد استهزا واهانت قرار میدهند • اماسلطانان دست رد برین انتقاد زده وبیشتر ابراز انقیاد کردند• بنابران ملك فخرالدین قهرآمیز فیروز کوه رابه قصد بامیان ترك گفته وتا آخرین رمق بربرادر زاده های خود مشفق ووفادار باقی ماند •

ناتمام

یاد داشت : - همچنانیکه در گذشته از نارسایی ها وطرز کار سینما ها بعضاً یاد آور میشدیم، بی‌جانیست تاازتحول اخیر سینما پارك ازنگاه تنظیم ونظافت که‌وجهی بهتر گرفته است نیز یادی بعمل آریم .

د زړه خبرې

سخی انتظار

غاړه غړی

یو واری غاړه غړی را شته شنه په‌خندا شه دکلو ارمانجن یمه

د مینی آغاز د زړه د آواز ، د سوز اوگداز پـه‌ژبه، ادا او انـداز کیږی خو دغه باطنی پټ راز ورو ورو دحرکاتو اشارو رامز او ایماپه واسطه ابرازبر علاو خرگندیږی .

هو ، د خوږو کلماتو پیوندو ل د دوو زړونو په یوځای کولو کی ستره برخه لری خو چی واقـعا د پاك نیت او رښتینی مینی څخـه سر چینه واخلی ، په هره ژبه کی دغسی کلمات کم‌پیدا کیږی‌چی‌پـه کامله توگه د زړه د آرزو گانـو ترجمانی وکړای شی نو ځکه دغـه ستره وظیفه یعنی د مینی رازونیاز زیاتره زړونوته پریږدی ، دحرکاتو او استعاراتو لمنه نیسی .

دغه ټولی هلی ځلی د ځوان او پیغلی یاد دوو مخالفو جنسو نـو بیلی بیلی خواری د یوی ستـری آرزو د ترسره کولو په خاطر دی دالوړه آروزو (وصال) نومیږی چی دواړه مینان سره غاړه غړی شی ، د کلونو او عمرونو ارمان وباسی پدی ترڅ کی‌زړونه په پخپله یوبل ته خپل حالات بیان کړی . ژبه او قلم ورته سر تر پایه غوږ شی‌وای وری او تری خوند واخلی .

د بیلتون سوی داگـونه او د فراق په لمبو سوزیدلی زړونه د همدغو زحمتونو او ډیرو زیاروتـو د گاللونه وروسته د مینی په راز سړی پوهوی او دوصال قدر ورته خرگنده وی .

دا ټولی مرحلی په حقیقت‌کښی یوه‌لویه مدرسه‌اودژوند پـه‌ځرنگوالی باندی دپـوهیدو لپاره یـو ستـر پوهنتون گڼل کیږی چی هیڅ شی بی‌له زحمته خوند نلری او انسانی سر گردانی ، لالهندی حقیقـت‌تـه درسیدو زینه او وسیله ده، کوم‌شی چی‌په وړیا لاس ته راځی نه‌قدرلری

اونه دومره اهمیت نوځکه په آسانه توگه بیرته له لاسه وځی.

غاړه غړی کیدل دمینی دانجام‌او هدف ټکی دی یاپه بل‌عبارت دمینی دبریالی کیدو څخه ورو سته دمینو دوصال ژوند بل فصل‌دی چی ورته ادامه ورکوی. دی باب ته رسیدل په مختلفو ځایونو کی فرق کوی دزمانی او مکانی شرایطو تابع گڼل کیږی مثلا په پخوا زمانو کی دغـه مرحله یا خو ناممکنه‌وه یاخو ډیره مشکله برښیده مگر اوس تر ډیری اندازی پوری امکان لری خو زیات تکلیفونه غواړی.

وایی چی په ځینو اروپایی‌هیوادونو کی دځوانانو مینه دسینما څخه پیل کیږی او په هوټل‌کی سرته رسیږی مگر واقعیت دادی چی دغه مینه‌لنډه اوتر زیاتی اندازی پوری بی‌خونده بریښی.

خو په شرقی هیوادونو کی‌ددی لاری مزل‌دومره سخت‌دی چی‌دژوند اومرگ مساله گڼل کیږی دلتـه دواړه خواوی دځانگـړو شرائطو له‌مخی دمینی پرمختگ لپاره زیار باسی، مینه یوازی په سطحی‌معنانه گوری بلکه دسړی میړانـی ،وفـا، اجتماعی گوزاری پاك نیت دپوهی ځرنگوالی ،دفکری کړنلاری، دارادی اوعمل توازن‌اونورو مختلفو اړخونو څخه ژوره مطالعه کیږی بیادهغـه دوصال یابیلتون په هکله تصمیـم نیسی.

په همدی ډول چی پیغله دخپـل راتلونکی ژوند دملگری په برخه‌کی فکر کوی، ځوان هم دژوند نوی‌باب ته‌له مختلفو جهاتوڅخه گوری، بیانو «دمینی» په اور لاس پوری کوی.

دوصال لومړی مرحله یوبل‌ته‌په یوخاص نظر کتل دی، بیادریبارپه لاس دپیغامونو لیږل او را لیـږل شروع، ورپسی ددیدن وعدی پیل کیږی چی‌بیاد ښکلولو مقام‌ته‌رسیږی دگودراولارو ځارنوباندی چی ستړی ستومانه شی نوله اشنا دشونـډو شربت یی دغه ستومانی لیری‌کوی اوورته نوی ساه ښیی.

دکوژدی او واده څخه ورو سته دوصال خوږه دو ره یعنی دغـاړی غړی کیدو وخت را رسی چی‌داواقعا دډیرو زحمتونو په زړه پوری‌محصول دی اود ژوند څخه دخوند اخیستلو مرحله .

کله چی دوستان یودبل نه‌مرور شی اوبیا په‌لږه بهانه سره بیرتـه پخلاشی نوعجیب خوند پیدا کوی، دمرحوم ملنگ جان پدی لوبه کښی چی‌طلا محمد او امین جان ریکـارډ کړی، دغه منظره ښه ترسیمیـږی چی:

راځه چی‌شو غاړه په غاړه مرور
مرور لالیه! نور به پخلا شو
لاس دغاړی لره پریده
ورکه مانی مرگی نژدی ده
لدینه پس؟
دستا رسی او زما غاړه ،مرور..

هو دمینانو ترمنځ مؤقتی بیلتون په حقیقت کی دخوږ ژوندون یوبل اړخ دی چه‌کله‌کله دزیاتی مینی له امله پیداکیږی، وگوری پدی لنډی کـی حتی‌د (توبـی) مـرحلی تـه رسیږی .

یو واری داخلی پخلا شه
نورمی توبه‌ده جنگ‌به نه
درسره کړمه

مروره مینه چی بیرته لاس تـه راځی نودوی‌گټی لری، یویی‌دملگری پخلاکول او بل‌یی دوصال له ستر نعمت څخه بیا بـرخور داره کیدل دی، دپخلا کیدو څخه وروسته مین خپلی مینی ته داسی بلنه ورکوی چی :

یو وار خو ماله غیږ کی راځه
چـی دی پـرمخ د آسمان ستو ری
و شمیر مـه
یوواری جگه شه خوله راکړه
زه ارمانی ستاد خلگی راغلی یمـه

هغه وخت‌چی دوصال نوری لاری دغمازانو یاد موزیگی له‌خوا وتړلی شی‌نودواړه خواوی هك‌حیران پاتی شی چی څه وکړی، دوی هـم پـه مختلفو ذرایعو لاس پوری کوی څو چی یوبل وگوری، ددی مقصد لپاره دملنگی څخه هم‌ډډه نکوی‌مثلا وایی:

یو وار ملنگ شه پرماراشه
دملنگانو لاری ځا نیولی دینه

هو، زیار او زحمت د خوندونو معیار دی او هر څـه چی په ډیـر تکلیف لاس ته راځی ډیر ښه اوپه زړه پوری وی، دغـاړه غړی کیدو لپاره هم څومره ربړونه چی سړی پرځان وگالی ارزښت لری، یقـین دی چی دقوی عزم‌او ارادی په‌مقابل کی هر څه ممکن دی، انسانی ژوند دزحمتونو سره غـاړه غړی‌دی او همدغه هلی ځلی دمرام اوهدف‌سره سړی غاړه غړی کوی .

پدی ډول دخپلو متو په زور اودز ولس په اتکا غواړو چی خپل هدف چی دگران هیواد دلوړ تیـا څخه عبارت دی غاړه غړی شو، هوسا او بسیار ژوند وکړو، په همدی‌شکل

(تربلی گڼی پوری‌خدای‌پامان)

هغی ځان وواژه

خوانمرگی پیروزی هم‌دژوند اومرگ ترمنځ خپل دخوږ ژوند حساس شیبی یو په بل پسی تیرولی ، کله به یی ژوند خوښ‌کړ او دهغه سره به یی په مینه خوله خدا وکړه ، لاکن کله‌به‌یی دژوند دسر گردانی‌او رسوایی‌خخه نفرت پیدا شو دمرگ ولورته به یی میل ښکاره شوه‌لنډه داچه‌پرپیروزی باندی‌دمرگ خپی بریالی شوی اوهغه دزهرو پیاله یی‌په سرپورته کړه ، سترگی یی‌پټی‌کړی اوهغه‌یی وچښل ، کله‌چه یی زهر ټول وچښل نودخان سره‌یی په یوه لرزانه آواز دارنگه وویل:

رښتیام . دژوند او مرگ ، خواری او بهایی ، پت او بی ننگی تر منځ خو دقیقی فاصله شته . انسان نه پوهیږی چه دخه‌لپاره پیدا شوی‌یم او خله مرم‌واقعاً چه‌ددی پوښتنو حل اوجواب ډیر مشکل کار دی خو لاکن زما په عقیده دپستی او بی ننگی تر ژوند مرگ لوی نعمت دی . نو خکه ماهم دمرگ لپاره غوره کړه ، لاکن ظالم او خدای ناترسه خلک‌دی خدای په خپله سزا ورسوی .

وروسته ترخو دقیقو دپیروزی حال‌بدشو زمریی په ټول بدن کښی تیت شول اوپه خپل اطاق کښی یی په نارو او غالمغال لاس پوری‌کړ . کله به‌یی ژړل ، کله به‌یی خندل اوکله به‌یی بیا تر ښا نسته او کمکی خواته دوبراوغم ناری وتلی اوتر مازدیگره پوری یی په‌دغه وضعیت دژوند خوږی شیبی یو په بل پسی تیرولی

کله چه نوی ماز دیگر شو ، نوموریی د گاونډی دکور دچوپړ خخه فارغه شوی‌وه او مخ دکور پر خوا را روانه وه کله چه کورته راننوتل، ناپوه یی سترگی پرخپل نازولی اوگران لورکی ومښتی چه داطاق په منځ‌کښی لټ‌پرلټ‌لکه‌مار وهلی داسی تاویږی،دسترگو دتور په‌خای یی سپین راغلی دی ، په خه نا پوهیږی ، دخکندن خولی پر راماتی دی ، حال یی ډیر بدرو ، مورچه یی دگران لور داحال دنژدی خخه ولید، نوچغ‌یی‌پری وکی.

– لوری ، خه درته پیښه شویده ،ولی داسی لټ پر لټ ادړی ، کوم خای دی درد کوی ؟

افسوس چه دخمکی خخه آواز پورته کیدی حولاکن دمعصومی او خوانمرگی پیروزی‌د خوني خخه چغ ، ووت بلکه ورو ورویی‌خان دمرگ په منگو کښی ورکاوه اودخوږژوند سره یی دتل لپاره دجلا والی زمزمه ویل مورچه یی دلور دا حال وکوت نو په‌وارخطایی او ناوو یی دوباره پر پیروزی چغ‌وکړ .

– لوری ! پیروزی جانی ! ولی خبری نه‌کوی ، خه دورپیښه ده . ای خدایه، سپتا قربان شم داخه دبد بختی او در بدری ژوند دی راکړی دی .

به‌بو لا په‌دغه راز خبرو لگیاوه‌چه ددباندی خخه جمال آکا اتاق ته را ننوت ، کله‌چه یی دخپلی میرمنی غالمغال او ناری واوریدی نو ورته وی ویل

– ولی ،ولی ، خیرگی ، خه پیښه ده ؟ به پیروزی خوخه نه‌دی شوی ؟

– هغه‌ده ، ورته وگوره ، چه‌لټ پر لټ ادړی هرخه ناری چه پری وهمه ، چغ‌نه‌کوی بدن یی یخ‌یخ دی دستوگو توریی تللی‌دی.

– ژرکوه ، ژرکوه، په یوه داکتر پسی ولاړه شه چه دپیروزی حال ډیر خراب‌دی.

دادی زه په داکتر پسی خم ، ته ورته کښینه چه خان غوږ نکړی .

به‌بو پداسی حال کښی چه دسترگو خخه‌یی دبیوزلی او غم اوښکی را روانی وی اودیوی لیونی وضعیت یی درلود .

به ډیر چتکتیا سره منځ داکتر پر خوارواته شول . پر لیاری به یی کله ژړل اوکله به‌یی لوی لوی ناری وهل

را رویانو چه به‌دهغی داحال‌کوت حیران به پاته وه.

خینو به دلیونی خیال پر گاوه، خینو به ویل چه خه‌ور پیښه ده.

به یوه دغه‌نارو اوژړا دداکتر کتنځی ته ورسیدل او سمدستی دداکتر وخواته‌ورغله اوپه ډیر وارخطایی ورته وویل :

هله داکتر صاحب دخدا روی می درورپدی چه لورمی مړه شوه دخنکندن په حال‌کی وه هله زر کوه .

کله‌چه داکتر ددی بیوزلی او غریبی ښځی داناری او بدحال ولید نو سمدستی یی‌خپل بکس را واخست اودیه‌بو سره په موټرکښی کښیناست اومخ‌دهغی پرکورروان شو.وروسته ترخو دقیقو دجمال اکاپکور ورنزوت . کله چه‌اطاق ته داخل شو ، ناخاپی سترگی‌پریوی نجلی مښلی چه‌په تور پوړنی کښی یی خان پیچلی او اوږده غزیدلی ده ، داکتر هغی‌ته نژدی‌کیږی . کله‌چه‌یی تور پوړنی دمخ خخه لیری‌کوی ناپیره یی سترگی پر یوی ښکلی اوخپالوری پیغلی میښلی چه په درانه خوب ویده ده‌واقعاً چه‌په دغه‌وخت‌کښی دخوانمرگی پیروزی ښکلا نور هم زیاته شوی وه. لرو شونډانو او گلابی خیری یی دیوه‌غمجنی سرگذشت حال تمثیلاوه . دژنی تور خال‌یی نورهم دهغی ښابست اضافه کړی وو .به هرحال داکتر ښه ترا ورته متوجه‌شو،ناخاپه یی دهغی په پزه او وشونډانو پرمخ تښ سره شیان ولیدل اودا ورته خرگنده شوه‌چه هغی زهر خوړلی دی او دوخته مړه شوی د. وروسته ترهغه‌یی سر راپورته کړ اوپه یوه لرزانه آوازیی وویل :

– مورکی دادی خه‌کیږی ؟

داکتر صاحب! دامی لور ده خنگه مریضی‌یی خه‌ده ؟

– مورکی ! داخو زمونږ تر راتگ دمخه وفات شوی ده .

– خه‌وایی داکتر صاحب !

پدی وخت کښی به‌بو او جمال اکا دخپلی لور پر شاوخوا را خرخی ، ژاړی ، ناری وهی .

دغه صحنی په لیدلو سره داکتر په‌ډیرغم اریریشانی دغه خای خخه وژی . وروسته‌تر خودقیقو دغی‌کیسی احوال‌ټولو گاونډیانوته ورسیدی ، خو لیکن هیچاته نه‌وه معلومه چه پیروزی خله زهر خوړلی دی اوخله‌یی خان وژلی دی ؟

دغه بله ورځ سهار دخوانمرگی پیروزی معصوم اونازنین بدن‌ته‌غسل ورکړ‌شوه‌دخیرات کفن یی په‌واغوستو.په‌کفن‌کی یی دمعصومی چهری‌خخه داپوښتنی له‌ورایه ښکاری .

زه‌ولی مړه شوم ؟ زما دمرگ علت خه‌ور! ظالم خوک‌دی او مظلوم خوک دی !

لنډه داچه دخپالوری پیروزی جنازه دخپلو ټولو هیلو او آرزوگانو سره یوخای دهدیری به‌لوړ روانه شوه ، وروسته ترخو دقیقو د خپالوری او ناکامی پیروزی سپین بدن‌به تورو خاوروکښی کښیښودل شو .

بلی ،هو، داپیښه منځ‌ته راغله ، پیروزه مړه‌شوه خو ترپایه پوری هیڅا ددی‌پیښی اصلی علت خان ته معلوم نکړ . خو بیاهم وروسته‌له‌خه‌مدی‌خخه یوباشعور،خلمی‌پیداشو اوداتریخ او ژوندی حقیقت یی بیان کی‌او خنگوته یی وپوهول ، چه پیروزه ولی مړه شوه اوچا مړه کړه ، داهغه پوښتنی دی‌چه دیوه اجتماعی شعور او درد ناکه زړه اومات قدم په‌واسطه دخلکو غوږو ته رسیږی .

پای

بقیه صفحه ۹

زنده‌سردی دردل خاك

روح او همیشه شاد و خشنو د ا ست زیرا که همیشه ازوی قدر و تو صیف میشو دوبر اهل تحقیق در از منه ما بعد لازم نیست که درتنو ن اوراق و اسنا د رجوع کنند که استاد بر شنا در کدام‌سال وفات یافته است و همینکه (عبدا لغفور) گفتند سال فو تش بحسا بسنه قمر ی که تاریخ اساسی عالم اسلام است نمایان می گرددوفهمیده میشو د که درسا ل ۱۳۹۳ ق فوت شده است زیرا که از(۱۷) جما دی الاخر تا(۲۲) دیحجته الحرام سال مذ کور مصادف‌به شهور اول دوره جمهو ر یت‌و مطابق به‌خواتم عمر استا دبرشنا است .

و من الله التو فیق

بقیه صفحه ۱۰

سر آغاز مصالحه‌در

مشکل ود قیق است و مسا عـــی زیادی‌را ایجاب میکند .

موضوع حقو ق فلسطینی ها د ر مسایل شرق میانه از مسا یـــل اساسی‌تمام این معضلا ت بحسا ب میاید اما باو جود آن‌در بدو ا مـر به‌نماینده این مردم آواره و جلا ی وطن حق داده نشد که با حفظ حق مساوی در کنفر انس صلح شر ق میانه در ژنیو شر کت کند .

اما انکشاف اخیر در ین ز مینه آنست که انور السا دات اعلام‌نمود کنفرانس صلح مذکور در ژ نیـــو به‌تعقیب موافقت بین سو ر یه و اسرائیل راجع‌به‌عقب کشید ن قوا برگزار خواهد شد و پیشنهاد کرد که فلسطینی ها در کنفرانس باحق مساوی اشتراك نمایند .

سا دات دریك کنفرا نســـ مطبوعاتی حین مسا فر تش بـــه الجز ایر گفت(منحیث پر نسیـپ واساس باید فلسطینی هـــا د ر کنفرانس صلح شر ق میانه شرکت نمایند.))

سادات گفت :(ما آماده ایم به هرسویه ایکه اردن بخوا هد د رین زمینه با آنکشور به مذ اکره بـــه پردازیم. اگر پادشاه اردن بخوا هد من خودم باوی مذاکره میکنم وا گر به سویه دیگری‌باشد هم حا ضریم ولی در هر حال هدف این ا ست که‌اردن علنا باید اعلان نمایدکـــه فلسطینی هادر کنفر انس صلـح شرکت نمایند .)

طی اعلامیه که دراخیر بازدید فهمی درمسکو نشر شد مقامات شوروی طرفـداری خـود را از سهمگیر ی نمایندگان فلسطینی در کنفرا نس صلح ژنیو ابراز کردند .

ازین مو ضو عا ت که بگذ ر یم آراء عامه‌جهان مسلما باین عقید ه اندکه شر کت‌نماینده فلسطین درین کنفرانس حتمی است چه اینها اند که‌اصلا حقوق‌شا نرا از د ســـت داده اند وبصور ت بیر حما نـــه موردظلم و بیداد گری قرار گر فته اند. و مصر فعلا مجبور ا ســـت که‌درراه احقاق حقو ق‌آ نها سعـی بلیغ وجدی بخر چ دهد چه امضای موافقتنامه جدا سا ختن عسا کـــر به‌قسم سر آغاز مصالحه بین‌اعراب واسرائیل از جانب مصر شرو ع شدوعده ای این مو ضوع را چنین تلقی کردند که گویا این امر حقوق مردم فلسطین را پامال خوا هـــد کردبناء مصر باید ثا بت سا زد که‌این امر نه تنها حقوق آ نها راپا مال‌نمیکند بلکه قد می است در راه تامین حقوق آنها .

بقیه سر مقاله

مبارزه بامشکلات

زیرا بدون سنجش وعجو لا نه حرکت کردن وبه پیش رفتـــن در حکم دو باره بر گشتن است .بـــه همین ترتیب به سیر عادی تاریـخ اهمیت زیاد قایل شدن بدین معنـی است که نقشی اساسی وقطعی‌برای تسریع جریان تکا مل نداریم .

از طرف دیگر برای آنکه مشکلات را بر طرف نموده وتما مدشوار ی‌ها را که مانع رسیدن به هد فـمـــی شود، از سرراه خود دور ساز یم، وظیفه تمام‌مردم‌بخصوص‌روشنفکران آگـاه و متـــر قـی است کـــه مسئو لیت هاومکلفیت‌های اجتماعی خود رادرك نموده ودیگران را متوجه وظایف شان ،وظایف سنگین کـــه تاریخ بدوش شان سپرده اســـت بسازند . بادرك همین مکلفیت هـا است که در هر کار ووظیـــفه ای احساس مسئو لیت نزد همگان‌پیدا میشود .

برای اینکه واقعا خویشتن را ،در قبال وظایف که به ما سپرده شده مسؤل بشماریم مطالعه وضع موجود وگذشته واینکه مردم ما در چـــه شرایطی به سر میبرند حـتـمی و ضروری پندا شته میشود .

اگر تمام مردم افغا نستان بایك احساس‌ملی‌واراده‌مستحکم‌بادشواری هاو مشکلات مبارزه کنند وبـرا ی رسیدن بهدف ا زدشو اری هـــا نهراسند ، راه پر خم و پیچ تر قی را تند تر خواهیم پیمود وبهـد ف خویش زود تر نایل خواهیم آمد .

در جریان مبارزه بـا مشکلات و عواملی که سد راه پیشر فت مـــی شود، حرکت آگاه وعملکرد منطقـی یکی از ارکان مو فقیت وپیروزی‌به بحساب می آید. چه در روشنا یـی حرکت آگا هانه است که میتوان‌راه درست و معقول را باز یافت و بر مشکلات فایق آمد .

بقیه صفحه ۵۱

شعور زن

استخدا مت درین بانك می گذرد وو ظیفه صراف دوم را بتو واگذار شده‌اند. درین مدت فکر می کنم هیچگاه بفکرحمل اسلحه نیفتاده بودی ۰بهر حال امروز صبح ،در یك صبح تاریخی که شخصی برای نخستین بار نقشه دستبرد زدن به بانك را کشیده می خواهد به آن عمل کند ،در همین روز تو تصمیم می گیری یك تفنگچه پر از مرمی را با خود بر داری وبا خود به محل کارت ببری چرا ؟چه انگیزه ی‌تو را به این کار واداشت دالی به آهستگی سرش را از روی‌دستهای که بهم گره زده بود ،بلند کرد برای یك لحظه ؟» نگاه های ما بهم تلاقی نمود ومن‌یك بار دگر در نگاه او خصوصت یك ماده پلنگ وحشی را احسا س نمودم ۰

دالی به آرامی در جوابم گفت :«هر طوری میخوا هی تعبیر ش کن رئیس وبهتراست به آن شعور زنانه نام بگذاری ۰۰

او بهر حال از حرفش نگذ شت و به شعور زنانه بااصرارمحکم چسپید البته‌علیهٔ‌آن نمیشد کاری انجام داد ۰مو ضوع خاتمه یافته بود ومن او را به منزلش باز گشتا ندم ۰

اگر چهار روز بعد از آن واقعه مکتوب واشنگتن بمن نمی رسید ،بدون شك ماجرای سر قت بانك‌در همان‌شب خاتمه یافته‌ودوسیهٔ آن حفظ می گردید :

من پاکت نسبته دراز را در دفتر خود باز کرده متن آنرا مرور کردم. موی براندامم راست شد۰ هما نطور یکه قبلا حدس زده بودم ، جرالد شتاینر نام اصلی‌مقتول‌نبود. درحقیقت نام اوستا نتون سی استنفوردبود اف بی آی به اثر چند واقعهٔ دگر در تعقیبش بود بد ترین فعا لیتهای او ،سر قت با نك اختطاف آدمکشی ها بود . اوخدمت‌عسکری را بسر رسا نیده بود ونشان انگشتش در دفترپولیس وجود داشت در کوریا زخمی شده بود در جایی زخم بر داشت که تصور میشد در همان لحظه وبه چشمها وصور ت شخص مقابل خود ندیده بود۰ پس‌از رهایی از زندان ،موضوع نشان انگشت او مجد دآدر یك قضیهٔ سرقت در یك حادثه دزدی با نك واختطاف یك طفل مطرح گردید ۰او مبلغ معتنابهی پول درعوض آزاد ساختن طفل اختطاف کرده بدست‌آورد وسه روزپس‌ازآن طفل پیدا شد اما مرده اش را یافتند.

متاسفانه او قاتل تصویری دردست‌نبود یك تصویر کوچك ستنتون سیتنفورد در هیچ یك البوم جنایتکا ران وجود نداشت ۰بنابر- این یك طرح خیالی از قیافه او را به اساس توضیحا ت یك مامور پولیس وشهود حاضر تهیه کر د ند شبا هت بین تصویه خیالی وقیافهٔ جنا یتکار متا سفانه زیاد نبود ولهذا منهم نتوا نستم از میان دوسیه های موجود در دفتر خود هم‌نیافتم‌که باجرالد ستاینر شبیهه باشد. به این ترتیب تصویر تهیه شدهٔ خیالی با قیا فه ستاینر بقدر کافی شبیهه نبود.

پشت میز تحریر نشسته ،دستی بمو هایم کشیدم وبا ناخن الاشه ام را خار یدم ،د ر زیر تصویر خیالی ستینفورد نوشته بودند.

برای کسیکه ستینفورد را دستگیر کند مبلغ ده هزار دالر جایزه داده می شود۰

والدین کودك این جایز هرا برای گرفتاری قاتل فرزند شان تعیین کرده بود ند تا تعقیب وگرفتاری جنا یتکاررا تسریع بیشتربخشیده باشند ۰وا کنون باید دالی این جایزه رامی بر داشت ۰

این مو ضوع باعث خوشحا لی فراوا ن‌من شد ۰زیرا اگر کسی پیدا میشد که به صورت صحیح از آن استفاده می کرد، دالی ازناحیه هیل کرسته بود. سر انجام یکبار هم که شده فور تو تا از خود لیاقت‌نشان داده وتصور می رفت که شانس وسعادت به او روی آورده با شد . و چه اتفاق- سعا دتمند انه‌ی که در همان روز صبح دالی تفنگچه را با خود به بانك آورده بود ۰

یك لحظه !تفنگچه -این مو ضوع را فراموش کرده بودم ! من باتوضیح دالی قناعت کرده بودم که‌بر حسب تصا دف‌محض وبرسبیل اتفاق‌وشعور زنانه این‌کار راکرده است ۰دالی به کلمه شعور زنانه اتکا کرد۰ نی ،اینقدر شعور نباید در یك زن یکباره تبارز کند۰ دالی باید لامحال قبلا یك مقدار میدانسته ومتوجه کدام نقطهٔ ضعیفی‌شده‌بود که نمی خواست در دوسیه او از آن ذکری بمیان آید ،به این صورت او یك چیز را از من کتمان میکرد ویك مطالب را از من مخفی میداشت ۰اما این راز چه بوده ؟

با وصف آنکه تمام هوش وحواسم را بکار انداخته بودم تاعلیه او دلیلی بتراشم عقل من اجازه نمیداد که از او سوالات نارا حت کنند ه‌ی بعمل آورم ۰

شاید دالی میدا نست که جرالد شتا ینر درحقیقت ستنتون سی ستینفورد نام داشت ومردی بوده که‌تحت تعقیب‌پولیس می باشد آیا دالی میدانسته که برای دستگیر ی جنا یتکار جایزهٔ تعیین شده است ؟ آیا دالی متو جه شده بود که‌او صبح همان روز یا روز بعد آن میخوا سته به بانك دستبرد بزند ؟

افکار من در اطراف این سوالات دور می زد ۰دالی بعد از چاشت بین ساعت دو تابه چهار وظیفه مامور پستخا نه را که در غر فهٔ پست می نشست انجام میداد ،غرفه پست هم مثل ما مکا تیب تعقیب جنا یتکاران رااز طرف پولیس در یافت میدا شت دالی ازطرف شام بصفت منتظم رستوران دروایت شپت کار میکرد . مسافرینی که شب را درهوتل میگذرا ندند عموما نان شانرا در رستورا ن می خوردند . شاید دالی‌دلچسپی فراوان‌به همین گونه اطلا عیه های پولیس پیدا کردهو میدا نسته که اشخاص تحت تعقیب پولیس ناچار ند نام وآدرس اصلی شانرا تغییرداده اسم مستعار وآدرس دروغی برای‌خودانتخاب کنند ؟

شاید دالی اطلا عیه هایی را که باجوایز همراه بود بادلچسپی بیشتر تعقیب‌می کرده است ؟

ستینفور د با اسم مستعار شتاینربه رستوران آمده وبا دالی گرم گرفته است ۰ دالی هم تحت تاثیر او رفته است ۰مخصوصا که جرا لد شتا ینر به وی تقا ضای ازدواج کرده‌واین تقاضابرای‌اغفال‌دالی موثربوده‌است شتا ینر بهر حال خوب میدا نسته که ازین سلاح چگونه برای نزدیك شدن به هدف خود استفاده کند ۰صرف در لحظات اخیر وکمی پیش از ینکه شتا ینر اقدام به دزدی بانك کند، دالی متوجهٔ حقیقت شده وبه‌نقشه‌های شتا ینر پی برده است ۰دالی در لحظه اخیر به هویت‌او پی برده متوجه شده که شتاینر او را در تاریکی گذاشته وخواسته‌از وجودش سؤ استفاد ه‌کند ۰در طول همین مدت‌شتاینر مثل سایه در تعقیب دالی بود ۰ومی دیده که او در بانك چه می کند چه وقت وبه چه ترتیب وارد بانك میشود ۰اما دالی با شعور زنانهٔ خود متوجهٔ سؤ نیت شتاینر شدهو یك باره خشم این ماده پلنگ بیدار گردیده است وبا یك جست ۰۰۰

نی -نی به این نتیجه گیری قناعت نکردم زیرا اگر چنین می بود ودالی به هویت شتا ینر پی می‌برد ،بدون شك نزد من‌مراجعه می‌کرد وسعی می‌نمود دلایل واثباتی ارائه داد ه،طالب در یافت جایزه شود که برای معرفی شتاینر گذاشته بودند! اما اوازکجا می‌توانست به هویت اصلی شتاینرپی‌ببرد؟ ازکجا دالی‌می‌خواست نام اصلی‌اورابشناسد؟ وشتا ینر که حاضر نمی شد نام اصلی خود را به او بگو ید واز روی یاد داشت و سکیچ خیالی پولیس برای دا لی شنا خت او مشکل بود ۰اگر روی سکیچ ویاد داشت متحد المال پولیس شناخت هویت اصلی شتاینر میسر می بود من‌باید زودتر ودرهمان نگاه اول می شناختم.

شانه هایم راتکان داده،یادداشت متحد المال پولیس را دو باره از دوسیه بیرو ن آوردم ۰یك بار دیگر دقیقا به‌آن نظر انداختم تا اگر مطلبی از آن دستگیر مشود که به قضایا روشنی افگند ۰۰۰

دفعته جواب واضح ویگانه یی به اکثر سوالات خودم یافتم امانی ! چقدر پوچ‌وبی مفهوم ! مکتوب متحد المال را با خشم‌فراوان در میان انگشتانم فشرده ،در با طله دانی انداختم ۰

خنده های دالی هنوز هم صمیمانه وگر م است ۰مثل همیشه با محبت وصفا بروی‌همه لبخند می زند واو هنوز هم با هرکسی‌رو برومیشود کلمات دوستا نه‌ی بر زبان می آورد ۰او مثل سابق قابل احترام وقابل دوست داشتن برای تمام اهالی هیل کرست میباشد من عصر چندین روز یك شنبه را با فرزندان او سپری کرده ام ۰کود کان بسیار جذاب هستند وگذشته از آن ۰۰۰

آخ بلی، علاوه - موضوع کشته‌شدن سارق بانك‌به دست دالی مراحل نهایی خود را طی کرده وحفظ شده است. موضوع عینا همان طور در دوسیه گنجانیده شد که دالی گفته بود :«شعور زنانه »اما صرف یك امکان وجود داشت که بدون زنانه هم هویت اصلی جرا لد شتاینر را شناخت آن علامه فارقهٔ‌بسیار روشن ومخصو ص‌ستنفورد الیای شتاینر بود وآن چیزی بود که از جنگ با خود به خانه ار مغان آورده بود ۰در آنزمان یکی از افراد دشمن با بر چه زخمی به سر ین طرف چپ او وارد آورد ه‌بود ۰

ومن میدانم -چنانکه شما می دانید ، و هما نگونه که ما همه اها لی هیل کرست متوجه آن شده ایم ،که دالی به سا دگی ازآن گروه نیست. ناممکن است ..

ختم

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲۴دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

دپښتو دانکشاف او تقوی آمریت

د گران هیواد ملی افتخار اتو و معنو ی هستیود ژوندی ساتلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی‌ماتولو اود دوی دعلمی دخیری د دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی‌کتابونه ترچاپ وروسته کتاب پلو رنځیو ته دخرڅلاو دپاره ورسپارلی‌دی .

۱- د علامه ابوریحان البیرونی‌په باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر د لوی محقق سید حسن برنی‌تالیف دښاغلی عارض ژباړه .

۲- په کابل کښی دافغانی ستر پوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن(دداخلی او خارجی پوهانو د مقالو اوددوی د پیغا مونو او وروستی‌پریکړی یوه مجموعه) .

۳- ابدلی توره د ښاغلی غوث‌خیبری اثر (د احمد شاه بابا د فتوحاتو په باب یوتاریخی ناول) .

٤- دملگرو ملتو منشور چه‌دملگرو ملتو دټولو څانگو اود هغوی دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی‌په‌کښی شویده .)

پورتنی گټور کتابونه تاسو په‌مناسبه بیه دابن‌سینا کتاب‌پلورنځی څخه لاس‌ته راوړلی‌شی .)

(۳۳) ۵-۱

مود و فیشن

از بهترین مودهائیکه برای شما انتخاب کرده ایم